

سال اول • شماره ۱۴ • شنبه • ۳ سنبله ۱۴۰۳ • ۲۴ اگست ۲۰۲۴

ارکان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

تجلیل از روز سیاه

پاپشکه های زد

در این شماره:

✽ ناسازگاری نظام متمرکز قوانین اساسی با جامعه متکثر و نامتمرکز افغانستان و راه حل آن

✽ بیست دلیل و یک دلیل دیگر برای سقوط جمهوریت

✽ واکاوی عوامل سقوط نظام جمهوریت از دید یک مسئول محلی

✽ داعش خراسان جهانی می شود

✽ نظام جاهل پرور

✽ ماموریت ناتمام

✽ طالبان؛ اقتصاد غارتی و سیاه

✽ طالبان به مثابه شر مطلق

✽ روایتی از چگونگی شهادت حجت

الاسلام رحیمی در ارزگان خاص

✽ زندگینامه خودنوشت مرحوم داکتر عبدالقیوم فدوی

✽ بیانیه حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت سومین سالروز

سلطه نامشروع گروه طالبان و سقوط جمهوریت

✽ پیام شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان به مناسبت سومین

سالگرد سقوط نظام جمهوری اسلامی افغانستان

✽ متن کامل قطعنامه کانون وکلای آمریکا برای شناسایی، توقف و

پیشگیری از نسل کشی هزاره ها



پس از سه‌سال سقوط در کجا قرار داریم؟

در حالی که جهان به سرعت در حال پیشرفت و صعود قرار دارد و انسان هر لحظه با اکتشافات علمی و پیشرفت تکنولوژی، حیرت تازه به جهان ارزانی می‌دارد، ما با همان سرعت در حال عقبگرد هستیم و نزدیک است که سر از عصر حجر و ماقبل تاریخ در بیاوریم. این عقبگرد و بازگشت به نقاط صفر تاریخ به مدد حمایت‌های بی‌دریغ جهان از گروه تروریستی طالبان و اکنون به یاری تعامل مثبت کشورهای جهان و همسایگان با این گروه شدت بیشتر یافته است.

اخیرا سخنگوی طالبان تنها پانزده دستاورد برای این گروه بر شمرده است که البته طبق معمول از همان زاویه قبیله‌وی و فاشیستی به قضایا نگریسته است. اما باید از بیرون از زاویه دید طالبانی به افغانستان کنونی نگاه کرد و دید که پس از سه سال اشغال افغانستان توسط تروریسم و پس از سه سال بی قانونی و فقدان یک دولت رسمی و مشروع، چه بر سر افغانستان و نسل آینده کشور آمده است؟ طبیعی است که قضایای کوچک‌تر و فجایی در مقیاس خرد و محلی غیر قابل شمارش است و هر لحظه و در هر نقطه افغانستان در جریان است؛ قتل، شکنجه، تهدید، ارباب، غصب سرزمین، زورگویی، تبعیض، فقر، فحشا، فساد، کوچ اجباری و… هرکدام بخش لاینفک زندگی مردم افغانستان است و به نحوی عادی شده است. بنابراین باید از فاجعه‌های دانه‌درشت صحبت کنیم.

مسلم است که ستم بر زنان و آپارتاید جنسیتی در صدر دستاوردهای طالبان قرار دارد. بیش از نیمی از جمعیت افغانستان از تمام حقوق طبیعی و انسانی خویش محروم گردیده اند و در زندان مطلق قرار دارند. حق آموزش، حق کار، حق فعالیت‌های اجتماعی و مدنی، حق انتخاب، حق رفت و آمد و در یک کلام حق زندگی از آنان سلب گردیده است.

تعطیلی قانون اساسی و لغو همه قوانین موضوعه کشور فاجعه دیگری بوده است که تنها از گروهی چون طالبان بر می‌آید. قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه از لازمه زندگی در عصر کنونی است و هیچ کشوری در جهان وجود ندارد که بدون قانون اساسی و بدون قوانین عادی، زندگی اجتماعی مردم خویش را سامان ببخشد. اما طالبان بدون اتکا به قوانین و تنها مبتنی بر فرامین یک شخص مجهول الهویه به نام امیرالمومنین با مردم رفتار می‌کنند و عملاً زندگی انسانی در فقدان قانون از همه انسان‌ها سلب گردیده است.

فقر و فلاکت در میان مردم افغانستان به گونه بی‌سابقه‌ای رشد کرده است. این مساله از آن‌جا ناشی می‌شود که همه فرصت‌های شغلی به خصوص در بخش دولتی به اعضای طالبان که اکثریت مطلق آن از یک قوم و از یک طبقه خاص است اختصاص یافته است. بر اساس آمارهای رسمی در سه سال گذشته هشت تا ده میلیون نفر از افغانستان فرار کرده اند و در سراسر جهان آواره شده اند. یعنی یک سوم جمعیت افغانستان از کشور خارج شده اند و اکثریت آنان در کشورهای همسایه در بدترین شرایط ممکن و بدون دسترسی به حقوق اولیه مثل کار، معیشت و آموزش فرزندان شان، زندگی می‌کنند.

نهادهای دولتی علاوه بر زنان به کلی از اقوام و اقشار مختلف افغانستان پاکسازی شده اند. پلیس و اردو که دو نهاد ملی در هر کشوری است اکنون تنها متشکل از یک قوم و یک طبقه خاص هستند. اگرچه در گذشته نیز این دو نهاد از تبعیض سیستماتیک رنج می‌بردند. اما اکنون به گونه عریان در اختیار یک قشر و یک زبان و یک گروه خاص قرار دارند. کارمندان امنیت ملی که به طور کلی و دسته جمعی منفک شده اند و به جای آنها اعضای طالبان قرار گرفته اند و از ریشه تغییر کرده است. حتی نهادهای عدلی نیز همین سرنوشت را تجربه می‌کنند.

سلب همه آزادی‌های مشروع افراد در افغانستان یکی دیگر از افتخارات گروه طالبان است. آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی انتخاب و حتی آزادی در نحوه پوشش و شیوه زندگی شخصی نیز از مردم گرفته شده است. رسانه‌ها به کلی یا تعطیل گردیده و یا تبدیل به بنگاه دروغ پراکنی طالبان بدل گردیده اند.

بیداد می‌کند و هیچ کسی در هیچ نقطه‌ای از افغانستان در امان نیست. به خصوص نظامیان و مقامات دولت پیشین و زنان در صدر قرار دارند و زندان‌های مخوف طالبان پر از افراد بی‌گناه است و انواع شکنج‌های قرون وسطایی را تجربه می‌کنند. از این جهت نه تنها آپارتاید جنسیتی بلکه آپارتاید قومی و نژادی نیز در افغانستان حاکم است. تنها در یک نقطه کوچک از ولایت ارزگان نزدیک به بیست نفر از مردم هزاره کشته شده اند و در این مدت حتی یک نفر به عنوان عامل قضایای کشتار هدفمند دستگیر و محاکمه نشده است.

کوچ‌های اجباری و تصاحب سرزمین مردم در نقاط مختلف کشور به گونه سیستماتیک و سازماندهی شده از سوی افراد طالبان در جریان است. به خصوص در مناطق مرکزی و هزارستان افراد طالبان و نزدیک به این گروه در قالب گروه‌های کوچی در اکثر مناطق حضور یافته اند و تمام چراگاه‌ها و مزارع مردم را نابوده کرده اند و در بسیاری از موارد با راه انداختن دعواهای حقوقی ساختگی انواع ستم را بر مردم روا می‌دارند.

گروه‌های تروریستی بهشت امن برای فعالیت، سربازگیری، آموزش و فرصت استثنایی برای حملات تروریستی به نقاط مختلف جهان یافته اند. حملات تروریستی بی سابقه در نقاطی از ایران، روسیه و دیگر کشورهای منطقه و جهان تنها نشانه‌های کوچک از تهدیدهای بزرگ‌تر در مقیاس جهانی است.

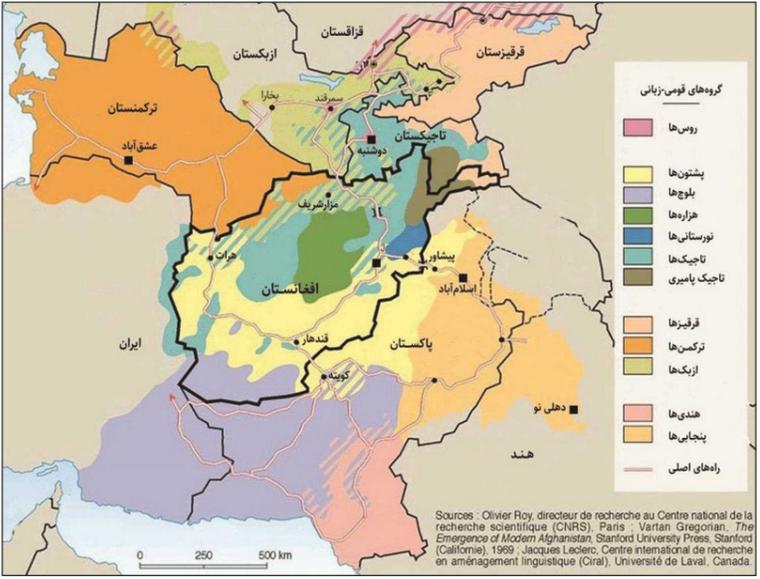
در برابر این همه فاجعه اما جهان و مخالفان گروه طالبان در وضعیت بدی قرار دارند. کشورهای منطقه و جهان در یک همدستی نانوشته و برای هراس از همدیگر در حمایت از طالبان مسابقه گذاشته اند. ایالات متحده طی سه سال گذشته بیش از هفده میلیارد دالر به طور مستقیم برای تحکیم پایه‌های سلطه طالبان به این گروه کمک کرده است. بدون تردید نظام طالبان بدون حمایت‌های مالی غرب حتی یک روز قادر به تامین مالی حکومت خود نیست. کشورهای منطقه و همسایه برای ترس از عدم افتادن طالبان به دام ایالات متحده از هیچ کمکی به این گروه دریغ نمی‌کنند. در حالی که این امر قبلاً اتفاق افتاده است و توافقنامه دوحه و ضامین پنهان آن سند آشکار همدستی طالبان با ایالات متحده است.

مخالفان طالبان هنوز نتوانسته اند دعواهای خانگی خود را روشن کنند و هنوز پس از سه سال سقوط بر سر و کله همدیگر می‌زنند. عدم انسجام و هماهنگی و فقدان اراده کافی و عزم جدی در مبارزه با گروه طالبان در میان مخالفان سیاسی و نظامی آن، سبب شده است که هیچ کسی در جهان به شمول گروه طالبان، این مخالفان را جدی نگیرد. شاید این اجماع جهانی که طالبان بدیل ندارند، بدور از واقعیت نباشد. در چنین وضعیتی افغانستان در حال فرورفتن در کام تروریسم است و آینده تاریکی در انتظار مردمان این سرزمین است. ما اکنون پس از سه سال سقوط در جایی قرار داریم که گویا تاریخ تازه آغاز می‌شود. در واقع سقوطی که سه سال قبل رقم خورده بود هم‌چنان ادامه دارد و این عقبگرد را پایانی نیست.



ناسازگاری نظام متمرکز قوانین اساسی با جامعه متکثر و نامتمرکز افغانستان و راه‌حل آن

✍ سرور دانش



قوانین اساسی ما چنین نبوده است. قوانین اساسی افغانستان به طور عموم، نظامی را بنیان گذاشته‌اند که با واقعیت‌های جامعه متکثر و متنوع افغانستان سازگار نبوده است و این نقطه ضعف مشترک اساسی و کلیدی تمام قوانین اساسی افغانستان است.

تنوع هویتی در جهان یک اصل است

در جوامع امروزی تنوع و گوناگونی هویتی یک اصل و قاعده است و همگونی هویتی و قومی یک استثنا محسوب می‌شود. بر طبق برخی از بررسی‌های انجام شده در مورد ساختار جمعیتی کشورها، اکثر کشورها دارای تنوع هویتی هستند و فقط در ۱۴ کشور جهان، بافت چندقومی یا اقلیت قومی قابل توجهی وجود ندارد و چهار درصد جمعیت جهان نیز در کشورهایی زندگی می‌کنند که فقط یک گروه قومی دارند. بنابراین، می‌توان گفت اصل حاکم بر جوامع، ناهمگونی قومی، نژادی و مذهبی است که به درجات گوناگون، در همه کشورها و جوامع وجود دارد و همگونی قومی، یک استثنا است.

قوم گروهی از مردم است که به‌خاطر برخورداری از ویژگی‌های فرهنگی، زبان، آداب، عادات و سنن از گروه‌های دیگر متفاوت هستند و از سوی گروه‌ها و اقوام دیگر نیز به مثابه قوم و یا گروهی ویژه پذیرفته می‌شوند.

از همین رو گفته‌اند که که پیش از پیدایش دولت‌های چند قومی، دولت‌های قومی پدید آمدند و بنا بر شرایط تاریخی برخی از دولت‌های قومی برای دفاع از خود مجبور به اتحاد با اقوام دیگر شدند و به این ترتیب دولت فدرال قومی پدید آمد.

تنوع هویتی در افغانستان

افغانستان نیز از این قاعده نه تنها مستثنا نیست بلکه تنوع را به شکل بسیار گسترده و در ابعاد مختلف نشان می‌دهد. تمام کارشناسان و متخصصان داخلی و خارجی افغانستان را موزائیک زیبایی از رنگ‌های متنوع می‌دانند. در افغانستان مذاهب مختلف وجود دارد و حد اقل بیش از ۳۰ قوم و زبان با فرهنگ‌ها و هویت‌های متکثر اتنیکی، فرهنگی و اجتماعی و حتی در جغرافیای نسبتاً متفاوت و متمایز زندگی می‌کنند و در موارد زیادی دیده شده که افراد حتی با زبان یکدیگر آشنایی ندارند و از باورهای مذهبی و دینی همدیگر نیز بی‌خبر هستند و شناخت و اطلاع دقیق ندارند.

ساختار متمرکز نظام نقطه ضعف اصلی قوانین اساسی:

ناسازگاری نظام متمرکز با واقعیت‌های متکثر جامعه افغانستان یکی از موضوعات بسیار مهمی است که اکثر کارشناسان داخلی و خارجی آن را یکی از عوامل ناکامی این قوانین و از دلایل شکست نظام‌ها و ناپایداری دولت‌ها می‌دانند. این نقطه ضعف اساسی را در سه قانون اساسی سه دوره بسیار مهم تاریخ سیاسی افغانستان به اختصار توضیح می‌دهم.

اول- نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان (۱۳۰۱- ۱۳۰۷ خورشیدی)

این قانون اساسی که در حدود هفت سال عمر کرد، با نام نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان برای اولین بار در ۱۰ لویه جرگه مؤرخ ۱۰ حوت ۱۳۰۱ در لویه جرگه سمت مشرقی به تصویب رسید و تعدیلات آن در لویه جرگه مؤرخ ۲۸ سرطان تا ۹ اسد ۱۳۰۳ در پغمان کابل و زیر نظر و تحت ریاست مستقیم شخص امان الله خان به تصویب رسید. تعدیلات این قانون را که چندان زیاد نیست در کتاب (متن کامل قوانین اساسی افغانستان از انتشارات بنیاد اندیشه، کابل، ۱۳۹۸) توضیح داده‌ام.

نقط امتیاز اصلی این قانون اساسی این بود که اولین قانون اساسی در تاریخ کشور است و برای اولین بار در این دوره ساختار دولت و حکومت و رابطه بین دولت و مردم قانونمند می‌شود و افغانستان به سوی نظام قانون موضوعه حرکت می‌کند و به همین جهت در همین دوره کوتاه عمر این قانون اساسی که بیش از هفت سال طول نکشید، در کنار آن در حدود ۵۰ نظامنامه دیگر به عنوان قوانین عادی به تصویب رسیدند که تعداد زیادی از آن‌ها همزمان با همین قانون اساسی در لویه جرگه پغمان تصویب شدند و این یک حرکت نوین در تاریخ کشور بود و از طرف دیگر این دوره مقارن است با تاریخ استقلال کشور و پیروزی مهم‌ترین انقلاب آن عصر در شوری به رهبری نین و رشد جنبش‌های آزادی‌خواهی در جهان و منطقه که افغانستان نیز به زعامت امان الله گام‌های مهمی در جهت ترقی‌خواهی و آزادی‌خواهی برداشت و در این قانون اساسی در بخش حقوق اساسی و آزادی‌های عمومی مردم، احکام مهمی تدوین و تصویب شد و شخص امان الله خان هم به عنوان یک پادشاه جوان و ترقی‌خواه و استقلال‌طلب، آرزوهای بلندی در سر داشت که موفق شد تنها برخی از آن‌ها را عملی سازد.

هر چند برخی به این نظر هستند که در زمان احمدشاه ابدالی یک نوع نظام شبه فدرالی در افغانستان حاکم بوده و تا دوره عبدالرحمن خان، کشور به همین ترتیب اداره می‌شده است، اما پیش از دوره امان الله خان، در افغانستان نظام کاملاً متمرکز و کاملاً استبدادی شکل گرفته بود، مخصوصاً از دوره امیر عبدالرحمن خان که به «نظام آهنین» و «کله‌منارساز» معروف شده است. در دوره امان الله خان هرچند از شدت تمرکز عبدالرحمانی اندکی کاسته شد و رویکرد نسبتاً نو حکومتداری با چرخش نسبی به عدم تمرکز (Decentralization) یا عدم تراکم (Deconcentration) با تفویض صلاحیت به والیان و افزایش اختیارات ولایات پیش آمد اما در مجموع باید گفت که ماهیت اصلی نظام همچنان به حالت متمرکز باقی ماند.

برای توضیح باید گفت که در آغاز دوره امان الله خان در مورد نظام اداری تجدید نظر شد و نظامنامه (قانون) تشکیلات اساسیه دولت و نظامنامه (قانون) تقسیمات ملکیه افغانستان به تصویب رسید که به مقتضای آن اداره محلی افغانستان در آن دوره دارای پنج واحد با درجات ذیل بود:

۱- ولایت که در رأس آن والی قرار داشت.

...ادامه درصفحه۳

ناسازگاری نظام متمرکز قوانین اساسی با جامعه متکثر و نامتمرکز افغانستان و راه حل آن



سنبله ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) - پغمان، کابل

خانه‌های اربابان شان بیرون کرد و مراسم مذهبی شیعیان و هزاره‌ها و فعالیت تکیه‌خانه‌ها را نیز آزاد گذاشت. از همین رو در همان لویه جرگه‌ای که بیشتر بحث کردیم، یکی از نمایندگان هزاره‌ها به نام ملک نورمحمد هزاره، شعر بلندی را قرائت کرد که با این بیت آغاز می‌شد: دخترک امت خیر الوری- همچون کنیزان شدی بیع و شری (کتاب مذکور ص ۱۳۵)

همچنین غلام‌حیدر هزارهٔ دایزنگی نیز در یک سخنرانی طولانی و پرحرارت در این لویه جرگه، خطاب به امان‌الله خان گفت: «چون در زمان سابق الی ده هزار نفوس اناث و ذکور از مردمان اسلامیة از طایفهٔ هزاره و جدیدی و شغنانی و بدخشی و چهار صده و غیره به لفظ کنیزی و غلامی به خانه‌های دیگر برادران ملت مقید بودند. ما مردم اگر به هزار زبان تشکر کنیم، ادای این مَرَحَمَت و نوازش اعلی‌حضرت غازی را نمی‌توانیم که در ابتدای جلوس میمنت‌مانوس خود این چنین نفری اناث و ذکور ملت را از حضور خود و از حرم محترم خود و دوم از خانه‌های دیگر برادران ملت کَلِیْتَا، آزاد فرمودند که یعنی هیچ فردی از افراد ملت نجیبهٔ اسلامیة به لفظ کنیز و غلام مقید نباشند و املاک این مردمان سی ساله چهل ساله که ضبط بود، برای صاحبانش عنایت فرمود که همه‌شان صاحب ملک و صاحب هستی و صاحب ثروت و سامان گردیدند. این قدر مرحمت و الطاف که از حضور الطاف ظهور خسروانهٔ این پادشاه محبوب‌القلوب غازی دربارهٔ عموم رعایای ملت، ملاحظه می‌شود، از هیچ سلاطین سلف دیده نشده و نخواهد شد.» (کتاب مذکور ص ۱۳۷)

دوم- قانون اساسی دوره ظاهرشاه (۹ میزبان ۱۳۴۳-۲۶ سرطان ۱۳۵۲)

در قانون اساسی دوره ظاهر شاه که تا کمتر از یک دهه در افغانستان نافذ بود، هر چند در بخش توزیع افقی قدرت اقدامات مثبتی انجام شد و تا حدودی اصل تفکیک قوا در نظر گرفته شد و نظام پارلمانی به وجود آمد و مسئولیت اجرایی به جای شاه بر عهده نخست‌وزیر و کابینه گذاشته شد که نسبت به گذشته پیشرفت مهمی در آن دوره محسوب می‌شد و گام مهمی به سوی مشروطیت بود.

اما در بعد توزیع عمودی قدرت هیچ نوع تغییر ایجاد نشد و نظام متمرکز همچنان ادامه یافت. در مورد اداره محلی، ساختار حکومتی‌اعلی و حکومتی کلان حذف گردید و در سطح همه کشور، ولایت به عنوان واحد اداره محلی شناخته شد. تعداد ولایات در آن زمان ۲۸ ولایت بود. (کابل، لوگر، وردک، پروان، کاپیسا، لغمان، ننگرهار، کنر، غزنی، پکتیا، زابل، کندهار، ارزگان، هلمند، چخانسور، فراه، هرات، بادغیس، غور، فاریاب، جوزجان، تخار، بلخ، سمنگان، بغلان، کندز، بدخشان و بامیان).

بر اساس ماده ۱۰۹ قانون اساسی ۱۳۴۳ در کنار واحد اداری ولایت، برای هر ولایت یک جرگه (شورا) ولایتی به منظور سهم‌گیری در تأمین اهداف انکشافی ولایت و مشوره دادن به حکومت ولایت در جهت بهبود امور و انکشاف اوضاع عمومی ولایت پیش‌بینی گردید و در ماده ۱۱۰ آن قانون تأکید شده که جرگه‌ها تا سطح قریه‌ها باید تعمیم یابد و اشتراک روز افزون آن‌ها در اداره محلی تأمین گردد.

اما حقیقت این است که در آن زمان جز این که در قانون اساسی تشکیل شوراهای ولایتی پیش‌بینی گردیده بود، در عمل نه این شوراهای تشکیل شد و نه صلاحیت‌های آن‌ها مشخص گردید. از این رو می‌توان گفت که سازمان اداره این دوره یک نظام متمرکز است و در عمل نشانی از نظام عدم تمرکز دیده نمی‌شود.

...ادامه درصفحه ۴

می‌کنم که یک وزیر بسیار جدّی فعال کار کند. از این‌رو این لفظ غیرمسئولیت در این‌جا بی‌معنی است و من خودم را به همین یک لفظ از این بارگران امانت خالق مَنان، سبکدوش و غیرمسئول گفته نمی‌توانم؛ زیرا که مردن دارم و خداوند از من به‌روز حشر خواهد، پرسید.» (کتاب مذکور ص ۱۲۷)

همچنین امان‌الله خان در مورد مقام صدر اعظم که در نظام مشروطه باید مسئولیت اصلی امور اجرایی را به دوش داشته باشد، چنین گفت:

«اعلی‌حضرت در ذیل آن ماده که در آن ذکر صدراعظم بود، فرمود: بعضی از حضرات خواهند گفت که در این نظامنامه، نام صدر اعظم است و نشانی از آن به نظر نمی‌آید. لهدذا معروض می‌داریم؛ چون خودم یک مرد جوان و شوق و محبت فوق‌العاده را نسبت به خدمات ملت و مملکت خود دارم و هم رجال دانشمندی را که متحمل هم‌چو یک بارگران مملکت شده بتواند سراغ ندارم و هم خواهشمند نیستم که مابین من و ملت من یک سدّ و حایلی در میان باشد. از این‌رو فعلاً تا وقتی که می‌توانم این کار را هم علاوه بر ایفای وظایف امامت، بر دوش خود گرفته‌ام، چنانچه فعلاً این کاری را که در لویه‌جرگه با شما می‌نمایم، حیثیت صدارت عظمی را دارد و اموراتی که بعد از فراغ مجلس در شب، صبح و عصر اجرا می‌کنم، از وظایف پادشاهی است و من شاگردم که اکثری از مأمورین به همین خیال و مسلک من رفتار داشته و شوق مزیدی در انجام مهام مملکت خویش دارند.» (کتاب مذکور ص ۱۳۱)

بدین ترتیب در نتیجه باید گفت که در دوره اولین قانون اساسی در زمان امان‌الله خان:

۱. در بعد افقی، قدرت سیاسی و اداری و همه صلاحیت‌ها در اختیار مرکز بود و مردمان محلی هیچ دخالتی در سرنوشت خود نداشتند و ولایت‌ها از صلاحیت قابل توجهی برخوردار نبودند.

۲. در بعد عمودی نیز تفکیک قوا وجود نداشت زیرا پارلمان تا آن زمان اصلاً تأسیس نشده بود و قوه قضائیه هم از استقلال برخوردار نبود و در قوه مجریه هم صدراعظم – با این که در قانون اساسی ذکر شده بود- وجود نداشت و شاه خود را مسئول و مجری همه امور می‌پنداشت.

۳. لویه جرگه هم که به عنوان یک نهاد سنتی و نه نهاد منتخب مردم، مطابق میل دولت تشکیل شده بود، به غیر از مواد مربوط به مسایل دین و مذهب در سایر موارد، هیچ تغییر و تعدیل مهمی در قانون ایجاد نکرد. تنها سنت حسنه‌ای که پایه گذاشته شد وضع قوانین و روحیه آزادی‌خواهی و ترقی‌خواهی بود که در تاریخ افغانستان آغاز یک دوره نورا نوید می‌داد و همین هم دستاورد کمی نبود. این عوامل باعث شد که در پشت پرده این قانون و نظام برخاسته از آن، به تدریج نارضایتی‌ها شکل بگیرد و در کنار برخی از عوامل سیاسی خارجی، در مناطق مختلف افغانستان، قیام قبایلی علیه امان‌الله خان آغاز شود. نکته شگفت‌انگیز این است که در این مرحله کسانی که علیه امان‌الله خان قیام کردند و باعث سقوط او شدند از همه اقوام در جنوب و شمال و شرق و غرب افغانستان بودند به جز هزاره‌ها که تا آخرین روزها از امان‌الله خان حمایت کردند و لشکر نیرومندی آماده کرده بودند که از او دفاع کنند اما او بسیار زود صحنه را رها کرده و از کابل بیرون شد. البته دلیل حمایت هزاره‌ها هم ربطی به موضوع قانون اساسی و نظام متمرکز یا غیر متمرکز نداشت. هزاره‌ها که از دوره عبدالرحمن شاهد قتل عام و برده‌گیری و غصب خانه زمین خود بودند، در دوره امان‌الله خان اندک نفس راحتی کشیدند چون امان‌الله خان رویه غلامی و کنیزی را متوقف ساخت و در یک روز تنها در کابل -به نقل غلام محمد غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ- هفت صد و چند تن از بردگان هزاره را از بند غلامی و کنیزی از

تشیع گفت:

«اگر ما در دستور اساسی خویش لفظ سنت و الجماعت را تحریر کنیم، آیا این‌قدر شیعه را که به دولت ما می‌باشند، چه خواهیم گفت و بدان‌ها کدام شیوه و معاملهٔ برادرانه را مرعی و معمول خواهیم داشت؟ ضرور یک نفاق مابین خود ما تولید خواهد شد. از طرف دیگر شما با دولت ایران معاهدهٔ دوستانه و برادرانه کرده، روابط محبت و وداد را مستحکم نموده‌اید و از جانب دیگر، جهت اخراج آن‌ها همچو الفاظ را تحریر می‌نمایید...» (کتاب مذکور ص ۱۴۲)

اما این نظر و پیشنهاد امان‌الله خان مورد قبول واقع نشد و حتی مطابق برخی از روایت‌ها فیض محمد کاتب هزاره در این مجلس مورد لت و کوب قرار گرفت و نیروهای دولتی مجبور به مداخله شدند و سرانجام امان‌الله خان هم شاید بر خلاف میل باطنی خود تسلیم شد و پیشنهاد اولیه خود را پس گرفت. امان‌الله خان، طبق نقل مولوی برهان‌الدین کشکی، در جمع بندی پایانی خود از این بحث چنین گفت:

«خودم علی‌العموم احساسات جرگه را مطلع شده، از طرف عموم وکالتاً عرض می‌دارم: اگر پسند خاطرتان افتد، فَنَعْمَ الْمَطْلُوبُ و الاّ باز میدان مباحثه و مذاکره برای‌تان حاضر است. در نظامنامهٔ اساسی این‌طور بنویسید که «دین افغانستان دین اسلام و مذهب رسمی آن مذهب حنفی است» و در نظامنامهٔ جزای عمومی برای ادیان باطله که نو ظهور کند و در افغانستان خیال تبلیغ و اشاعت مسلک خود را بنماید، مجازاتی را بر طبق شریعت مقرر و معین دارید.

لویه‌جرگه علی‌العموم از این فیصله اسلامیت‌کارانهٔ ذات شاهانه چندان اظهار خرمی و شادمانی نمودند که در تمام‌شان یک غلغله و ولولۀ دعاگویی اعلی‌حضرت غازی و تحسین و آفرین برپا شده، به آوازهای تکبیر و تهلیل این مبحث را نیز خاتمه دادند و عموم بر این نظریات همایونی اظهار بشاشت کرده، گفتند که همچنین در نظامنامهٔ اساسی و جزای عمومی ایزاداتی به عمل آید.» (کتاب مذکور ص ۱۴۲)

نکته بسیار مهم دیگر این است که در نظام دوره امان‌الله خان با این که قدرت سیاسی قانونمند شد و تحت حاکمیت قانون اساسی قرار گرفت اما همان‌طور که از توزیع قدرت در بعد عمودی خبری نبود و ولایات و مردمان محلی از تعیین سرنوشت دور ماندند، در بعد افقی نیز از توزیع قدرت و تفکیک قوا خبری نبود و بر خلاف ادعای مشروطه خواهی و سلطنت مشروطه که شاه باید یک مقام سیمولیک و غیر مسئول باشد و صلاحیت را به حکومت و صدر اعظم واگذار کند، امان‌الله خان با برداشت و فهم بسیار ناقص از سلطنت مشروطه و حاکمیت قانون، به صراحت ادعا کرد که من خودم مسئول همه کارها هستم و نیازی به صدر اعظم نیست چون من خودم جوان و توانمند هستم و کدام شخص با صلاحیت و شایسته دیگری هم در کشور وجود ندارد که به عنوان صدر اعظم عمل کند و لذا همه قدرت همچنان در انحصار یک شخص باقی ماند. البته در برخی از منابع گفته شده که سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله به عنوان صدراعظم تعیین شده بود ولی اظهارات خود امان‌الله خان در مجلس لویه جرگه چیزی دیگر است.

برهان‌الدین کشکی در گزارش خود به تفصیل چنین نوشته است:

«اعلی‌حضرت بعد از قرائت ماده‌ای که در آن بار حکومت و مسئولیت بر دوش وزرا بوده، ذات ملوکانه غیرمسئول قرار داده شده است، فرمودند که این لفظ غیرمسئولیت را مجلس شورا و وزرا، برخلاف خواهش و میل من ایزاد نموده‌اند. حال آن که من خودم را وجدانا و عقیدتاً غیرمسئول در اجرائات سلطنت و مملکت نمی‌انگارم و انصافاً می‌گویم در صورتی که عزل، نصب، تنزیل و ترفیع وزرا و مأمورین را خودم می‌نمایم، باید ضرور در بدنامی و نیکنامی آن‌ها نیز خود را به درجهٔ اول مسئول بانگارم. خدای خود را شاگردم که مرا یک‌پادشاه عیش‌پرست، تنبل و کاهل نیافریده است، تا خودم در خانه نشسته و مشغول لهو و لعب و ساعت‌تیری بوده، تسلی باشم که کارهای مملکت‌م را وزرا می‌کنند. نی! خداوند شاهد است؛ «وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا» خودم به‌نفس خود در هر وزارت طوری کار

۲- حکومتی اعلی که در رأس آن حاکم اعلی قرارداشت. ۳- حکومتی کلان که در رأس آن حاکم کلان بود. ۴- حکومتی که در رأس آن حاکم قرار داشت. ۵- علاقه که در رأس آن علاقه‌دار بود.

این در حالی بود که در همه افغانستان تنها پنج ولایت و چهار حکومتی اعلی موجود بود:

ولایات: ۱. ولایت کابل. ۲. ولایت قندهار. ۳. ولایت هرات. ۴. ولایت ترکستان. ۵. ولایت قطغن و بدخشان.

حکومتی‌های اعلی: اول: سمت مشرقی. دوم: سمت جنوبی. سوم: فراه. چهارم: میمنه.

ولایات در زیر اداره نایب‌الحکومه‌ها و حکومتی‌های اعلی در زیر اداره حاکم‌های اعلی بودند. تنها نایب‌الحکومه کابل به صفت والی شناخته می‌شد. حکومتی‌های کلان در زیر امر حاکم کلان و حکومتی‌ها در زیر امر حاکم‌ها، علاقه در زیر امر علاقه‌دارها اداره می‌شدند.

در این دوره برای بار نخست، اداره دولتی از حالت «تمرکز مطلق»، که از زمان امیرعبد‌الرحمن خان، آغاز شده و ادامه یافته بود، خارج گردیده، هم حالت «عدم تراکم» پیدا کرد، یعنی صلاحیت‌های وسیع به اداره محلی و نایب‌الحکومه‌ها و حاکم‌ها در ولایات داده شد و هم از برخی از شواهد می‌توان دریافت که یک نوع حرکت و تمایلی به نظام «عدم تمرکز اداری» نیز وجود داشته است. از این شواهد می‌توان حکمی را که در ماده ۶۳ نظام‌نامه اساسی دولت علیه افغانستان ذکر شده نام برد. در این ماده آمده است:

«اصول اداره ولایات بر سه قاعده اساسیه مبنی است: توسیع مأذونیت. ۲- تفریق وظایف. ۳- تعیین مسئولیت.»

در این ماده به سه اصل بسیار مهم حقوق اداری اشاره شده است. یکی از اصول اساسی اداره ولایات، «توسیع مأذونیت» یعنی توسعه صلاحیت‌های ولایات و کاستن از تمرکز قدرت در مرکز است و اصل دوم تقسیم وظایف و اصل سوم هم مسؤلیت‌پذیری ولایات و مأمورین ولایتی است. در کنار توسعه صلاحیت‌های واحدهای ولایتی، در هر ولایت مجلس مشوره نیز وجود داشت که در مسایل مهم نه تنها دارای صلاحیت مشورتی که از صلاحیت اجرایی نیز برخوردار بود. جزئیات صلاحیت‌های این شوراهای در نظامنامه تشکیلات اساسیه ذکر شده است.

اما علی‌رغم این حرکت نو و تمایل به افزایش صلاحیت‌های ولایات، همان‌طور که گفته شد، ماهیت نظام بر حالت تمرکز مطلق باقی ماند و تنوع جامعه افغانستان و حقوق مردم ولایات در تعیین سرنوشت نادیده گرفته شد.

طرح مذهب رسمی در قانون اساسی امان‌الله خان

در نسخه اول نظامنامه اساسی که در لویه جرگه مشرقی تصویب شده بود، سخن از «مذهب رسمی» مطرح نشده بود اما در لویه جرگه پغمان این موضوع به یکی از مباحث بسیار حاد و مهم تبدیل شد و وقت زیادی را در لویه جرگه به خود اختصاص داد. مشروح این مذاکرات در کتاب بسیار مهم مولوی برهان‌الدین کشکی که از منابع دست اول جریان لویه جرگه و تصویب اولین قانون اساسی افغانستان شمرده می‌شود به تفصیل ذکر شده است. مولوی کشکی در آن زمان مدیریت جریده اتحاد مشرقی را نیز به عهده داشت. (مولوی برهان‌الدین کشکی، لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳، انتشارات بنیاد اندیشه، کابل، تابستان ۱۳۹۸)

در این لویه جرگه که علامه فیض محمد کاتب هزاره به عنوان عضو اشتراک داشت در ابتدا این موضوع را مطرح کرد: «باید جهت اخراج آن مذاهبی که به عقیدهٔ خویش خود را مسلم پندارسته، در حقیقت موجب نفاق‌انگنی در بین امت ناجیهٔ محمدی می‌شوند، به مادهٔ ۱ در اخیر فقرهٔ «دین افغانستان دین اسلامی است» مانند ایرانی‌ها که در دستور اساسی خویش لفظ «شیعه» را افزوده‌اند، چیزی ایزاد کرده شود، به خیال من بهتر است.» (نگاه کنید به: کتاب مذکور ص ۱۴۱)

طرح این موضوع باعث شد که سخنرانی‌های بسیار طولانی و داغ و هیجانی از طرف جمعی از مولوی‌ها صورت بگیرد که اکثر آن‌ها تأکید داشتند که باید مذهب حنفی به عنوان مذهب سنت و جماعت در قانون اساسی ذکر شود و از ذکر سایر مذاهب از جمله مذهب تشیع جلوگیری شود. امان‌الله خان در ابتدا با دید منصفانه و احترام به مذهب

قانون اساسی که در حدود هفت سال عمر کرد، با نام نظامنامه اساسی

دولت علیه افغانستان برای اولین بار در ۱۰ لویه جرگه مؤرخ ۱۰ حوت

۱۳۰۱ در لویه جرگه سمت مشرقی به تصویب رسید و تعدیلات آن در لویه

جرگه مؤرخ ۲۸ سرطان تا ۹ اسد ۱۳۰۳ در پغمان کابل و زیر نظر و تحت

ریاست مستقیم شخصی امان‌الله خان به تصویب رسید. تعدیلات این قانون

را که چندان زیاد نیست در کتاب (متن کامل قوانین اساسی افغانستان از

انتشارات بنیاد اندیشه، کابل، ۱۳۹۸) توضیح داده‌ام.

ناسازگاری نظام متمرکز قوانین اساسی با جامعه متکثر و نامتمرکز افغانستان و راه‌حل آن

اما این والی انتخابی اگر هیچ اختیار و صلاحیتی در قانون گذاری، امور مالی و بودجه، پروژه های انکشافی، امور مربوط به نهادهای امنیتی و تعیین کارمندان عالی رتبه ادارات نداشته باشد و همه این‌ها در اختیار مرکز باشد، با والی منصوب و غیر انتخابی هیچ فرقی نداشته و برای مردم ولایت خود هیچ خدمتی نمی تواند انجام دهد.
۴. با توجه به این که سه رویکرد یاد شده نمی‌تواند ریشه اصلی منازعه در بحران افغانستان را به صورت اساسی حل کند، تنها راه حل بنیادی طرح چهارم یعنی «نظام فدرالی» است.

نظام فدرال از سه خصوصیت عمده برخوردار است:

۱) در کنار دولت مرکزی فدرال، هر ایالت، دستگاه‌های مجریه و قانون‌گذاری و قضائی مستقل خود را دارد.

۲) در نظام فدرال علاوه بر قانون اساسی کشور، هر ایالت قانون اساسی خاص خود را هم دارد و به همین جهت هم صاحب اختیار در تنظیم همه امور داخلی خود در قانون گذاری، قضا و اداره می‌باشد.

۳) تقسیم صلاحیت‌ها بین دولت فدرال و ایالت‌های تشکیل دهنده آن از طریق قانون اساسی و با رضایت و موافقه کامل تمام مردمان باشنده کشور صورت می‌گیرد و نه از طریق قوانین عادی و یا تصامیم یکجانبه دولت مرکزی.

امروزه صاحب نظران در سطح بین المللی بر این باور هستند که نظام فدرالیسم، هر چند حلال تمام مشکلات سیاسی و اقتصادی و همه بیماری‌های اجتماعی نیست و نمی‌توان از آن انتظار معجزه داشت ولی فدرالیسم مطمئنا ساختار مناسبی است برای حل صلح‌آمیز نا برابری‌های ملی و نزدیک کردن اقوام و هویت‌های متعدد به‌همدیگر در یافتن راه‌حلی مناسب در تغییر ساختارهای سیاسی حکومتی و متوازن ساختن نابرابری‌های اقتصادی در بین ملیت‌ها و ارائه پاسخی دموکراتیک به مطالبات مردم، بی‌آن‌که شیرازه امور کشور از هم گسسته و یا از هم بپاشد چون فدرالیسم به معنای آن شکلی از حکومت است که وحدت و یگانگی را بر شالوده تفاهم و رضایت بر قرار می‌سازد و در عین حال از طریق یک قانون اساسی فراگیر، به طور هم‌زمان تنوع مولفه‌های تشکیل دهنده و یگانگی سیاسی را نیز حفظ میکند. این نظام بر حاکمیت دوگانه مرکز و ایالت‌ها و یا به‌عبارت دیگر بر سطوح متفاوتی از توزیع عمودی قدرت استوار است که در آن هر یک از دو سطح حاکمیت، حدود و اختیارات مشخص خود را داشته و در حوزه‌های صلاحیت خود، حق اعمال اقتدار مستقل را دارند و هیچ‌یک از آن دو حق تعرض به حیطه حقوق و صلاحیت‌های دیگری را ندارد و بدین ترتیب سطح اعتماد ملی بالا می‌رود و از سوء تفاهم‌ها و منازعات جلوگیری می‌شود.

پیشینه فدرال خواهی در افغانستان

فدرال‌خواهی در افغانستان به طور رسمی حد اقل بیش از ۶۰ سال پیشینه دارد که جزئیات آن را به تفصیل در کتاب «جستاری در باره فدرالیسم» شرح داده‌ام. در این جا و به مناسبت یادآوری از پیشینه فدرال خواهی در افغانستان وظیفه خود می‌دانم که حد اقل از دو تن از چهره‌های برجسته تاریخ کشور که در راه عدالت‌خواهی و فدرال‌خواهی به شهادت رسیدند یاد کنم: شهید محمد طاهر بدخشی و استاد شهید عبدالعلی مزاری.

طبق برخی از شواهد، شهید محمدطاهر بدخشی در یک یادداشت شخصی خود در سال ۱۳۳۷ (۶۶ سال پیش) از «فدرال» یاد کرده است. او شخصیت برجسته، تحصیل کرده، مبارز و اولین فدرالیست در تاریخ سیاسی افغانستان شمرده می‌شود که به طور علنی و رسمی نظام فدرال را تنها راه حل رفع «ستم ملی» در افغانستان معرفی می‌کرد. بدخشی، متولد ولایت تاریخی و زیبای بدخشان و از طرف پدر، اوزبیک و از طرف مادر، تاجیک و همسرش هم بانو جمیله بدخشی از قوم هزاره و خواهر سلطان علی کشتمند صدر اعظم اسبق افغانستان بود. او یک شخصیت روشنفکر و در عین حال عارف مسلک و عاشق مثنوی مولانا و عرفای دیگر بود و در آخرین سال عمرش در زندان پلچرخ خی قراَن کریم را حفظ می‌کرد. او سال‌ها در مورد تاریخ کشور و مشکلات مردم در تمام مناطق افغانستان مطالعه کرده بود و بعد از تحلیل و ارزیابی دقیق از اوضاع، تنها راه حل اصولی مشکلات دیرپا و مزمن افغانستان را در حاکمیت نظام فدرال می‌دانست.

همچنین شهید استاد مزاری در دهه ۶۰ و ۷۰ به صورت رسمی و با منطق رسا نظام فدرال را به عنوان تنها راه حل بنیادی برای بحران افغانستان اعلام کرد و حتی آن را به حیث سیاست راهبردی حزب وحدت اسلامی در قالب یک پیش نویس به نام «قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان» طراحی کرده بود اما متأسفانه با شهادت استاد مزاری به دست گروه متحجر و جنگ افروز طالبان، در آن سال‌ها این طرح تعقیب نشد ولی امروز همفکران و پیروان شهید مزاری با جدیت تمام از این طرح حمایت می‌کنند و برای تحقق آن مبارزه خود را ادامه خواهند داد.

مزایای فدرالیسم برای افغانستان

امروز بعد از سپری شدن بیش از ۶۰ سال از طرح نظام

فدرالی برای افغانستان و بعد از این همه سال‌ها جنگ و خشونت و گسست و انقطاع در افغانستان برای همه روشن شده است که این کشور در یک مرحله بسیار بحرانی خود رسیده و اکنون وقت آن است که همگی از اصرار بیجا بر طرح‌ها و نظام‌های ناکام دست برداشته و یک طرح نوی را در اندازند و آن نیست جز نظام فدرالی.

نظام فدرالی در همه جا مخصوصا برای افغانستان از مزیت‌های خاصی برخوردار است:

۱. نظام فدرالی از ظرفیت و انعطاف فوق العاده‌ای برخوردار بوده و با انواع نظام‌های سیاسی دیگر سازگاری دارد، با نظام شاهی و جمهوری، با نظام ریاستی و پارلمانی و مختلط، با ادیان و مذاهب مختلف و با نظام سیکولار. در سطح بین المللی کشورهای بسیار کوچک و یا فقیر با کمتر از یک میلیون نفوس هم فدرال هستند و کشورهای بزرگی چون هند با جمعیت نزدیک به یک و نیم میلیارد نفوس نیز فدرال هستند. در میان کشورهای اسلامی نیز چندین کشور بزرگ اسلامی فدرال هستند. با این انعطاف و ظرفیت، هر نوع نظام سیاسی‌ای که مردم افغانستان در مورد آن توافق کنند، در چوکات نظام فدرال قابل تطبیق است.

۲. فدرالیسم با اعطای خودمختاری و استقلال داخلی برای ایالات، می‌تواند تضادها و تمام اختلافات را بدون این که به تصادم و تساقط منجر شود حل کند چون این نظام با هیچ رویکرد فکری و فرهنگی مانعه الجمع نیست و در چارچوب این نظام هر جریان فکری که مورد تأیید مردم در یک ایالت باشد، می‌تواند به شیوه دل‌خواه خود عمل کند، بدون این که به دلیل تفاوت‌های فکری و فرهنگی و به منظور تحمیل فکر خود بر دیگران، همه کشور را به چالش بکشاند و با خطر گسست و فروپاشی مواجه بسازد.
۳. نظام فدرال نزدیک‌ترین نظام به دموکراسی است زیرا در این نظام، همانطور که گفته شد، قدرت در هر دو بعد افقی و عمودی و در دو یا سه لایه تقسیم می‌شود و اراده مردم در چندین سطح حکومتداری تمثیل می‌گردد زیرا مردم هم با انتخابات آزاد در دولت مرکزی و تعیین مقامات عالی آن نقش دارند و هم در سطح ایالات، قوای دولتی خود را سازماندهی می‌کنند.

۴. نظام فدرال بهترین نظام برای جوامع متکثر و متنوع و چند قومی و چند زبانی مثل افغانستان است. امروز همگی به خوبی می‌دانیم که افغانستان کشور اقوام و کشور اقلیت‌ها است، نه کشور اکثریت و اقلیت‌ها. در این کشور که تا کنون هیچ احصائیه دقیق و رسمی وجود ندارد، هیچ قومی نمی‌تواند اکثریت بیش از ۵۰ فیصد را تکمیل کند و بزرگترین اقلیت، ممکن است زیر ۳۵ در صد باشد.

اما بر فرض این که اکثریت و اقلیتی هم وجود داشته باشد، اکثریت و اقلیت از نگاه حقوقی در حالاتی قابل اعتبار است که بین اکثریت و اقلیت، تفاوت ماهوی در هویت قومی و فرهنگی و باورها، منافع و مطالبات وجود نداشته باشد و در مورد مبانی و اساسات و حد اقل در چارچوب کلی هویتی، فکری و فرهنگی، وجوه مشترک مورد توافق و اجماع داشته باشند. در چنین حالتی در مرحله اجرا و تطبیق به رأی اکثریت اعتبار داده می‌شود. اما اگر بین اکثریت و اقلیت، تفاوت کامل در هویت فرهنگی و اجتماعی و در منافع و مطالبات وجود داشته باشد، در این حالت نمی‌توان نظر اکثریت را صرفا به خاطر اکثریت بودن، در مواردی که منافع اقلیت را نقض می‌کند، بر اقلیت تحمیل کرد. در چنین حالتی آرای اکثریت برای خود و آرای اقلیت برای خود معتبر است و گر نه، نه تنها عدالت و انصاف رعایت نخواهد شد بلکه یک ظلم و ستم آشکار تحمیل خواهد شد. ما هیچ وقت نمی‌توانیم مشکل هویتی افغانستان و حقوق تمام اقوام در تعیین سرنوشت شان را با رأی اکثریت و اقلیت حل کنیم.

علاوه بر آن از نگاه تاریخی در افغانستان نسبت به نظام‌های حاکم، قطع نظر از اقلیت و اکثریت، یک نوع نارضایتی مطلق از سوی تمام اقوام به صورت عمومی و مداوم وجود داشته است. شما حد اقل سه کتاب مرجع و منبع اصلی تاریخ سیاسی افغانستان را بخوانید (افغانستان در مسیر تاریخ، افغانستان در پنج قرن اخیر و سراج التواریخ) متوجه می‌شوید که در طول تاریخ جز در موارد بسیار استثنایی، مردم افغانستان از هیچ یک از نظام‌ها و زمامداران حاکم، رضایت نداشته‌اند و لذا در حد

فدرال خواهی در افغانستان به طور رسمی حد اقل بیش از ۶۰ سال پیشینه دارد که جزئیات آن را به تفصیل در کتاب «جستاری در باره فدرالیسم» شرح داده‌ام. در این جا و به مناسبت یادآوری از پیشینه فدرال خواهی در افغانستان وظیفه خود می‌دانم که حد اقل از دو تن از چهره‌های برجسته تاریخ کشور که در راه عدالت‌خواهی و فدرال خواهی به شهادت رسیدند یاد کنم: شهید محمد طاهر بدخشی و استاد شهید عبدالعلی مزاری.

اقل یک‌صد سال اخیر اکثریت نظام‌ها و زمامداران شان یا با جنگ و کودتا و مانند آن سقوط کرده‌اند و یا مردم علیه آن‌ها دست به قیام عمومی زده‌اند و آنان را سرنگون ساخته‌اند. تنها موردی که یک نوع رضایت عمومی در مورد آن وجود داشته، هویت حقوقی بین المللی افغانستان است که به عنوان یک کشور واحد و دولت واحد به نام افغانستان در سطح بین المللی شناخته شده است، اما در داخل کشور در تعریف هویت ملی و عناصر هویت ملی همواره چالش‌ها و سوآلات وجود داشته است.

حتی تا ۶۰ سال پیش در لویه جرگه تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳ در زمان ظاهر شاه، به طور رسمی در مورد هویت ملی بحث صورت گرفته و در باره اختلاف نظر در باره تعریف هویت ملی ۷۰ – ۸۰ صفحه گزارش نوشته شده است. در این بحث‌ها عده‌ای استدلال می‌کرده‌اند که دنیا ما را به نام «افغان» می‌شناسند، لازم نیست که در قانون اساسی ذکر شود. اما یک تعداد دیگر می‌گفتند که دنیا اگر در بیرون ما را به نام افغان می‌شناسند، اما در داخل مملکت هر کس یکی را به نام پشتون، یکی را اوزبیک، یکی را هزاره، یکی را تاجیک یاد می‌کند. پس باید این موضوع در قانون اساسی تثبیت شود. بعد از مباحثات زیاد از طرف دکتر عبدالواحد سرابی پیشنهاد صورت می‌گیرد که باید کلمه «افغان» در قانون اساسی ذکر شود و لذا این جمله اضافه شد که بر هر فردی که تابعیت افغانستان را دارد «افغان» اطلاق می‌شود. (نگاه کنید به: ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیستم، انتشارات عرفان، تهران، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵)

با چنین وضعیتی و با وجود چنین تفاوت‌ها و تضادها است که روند دولت- ملت سازی همواره با انقطاع و گسست دایمی مواجه شده است. اما نظام فدرال می‌تواند این تضادها را به راحتی و از طریق کاملا مسالمت آمیز حل کند.

دلایل مخلفان فدرالیسم در افغانستان:

اما در این میان دلایل مخالفان فدرالیسم بسیار سست و بی‌پایه است. البته در این نوشتار فرصت کافی برای نقد استدلال‌های مخالفان و منتقدان فدرالیسم وجود ندارد، ولی برای این که این بحث کامل‌تر شود به صورت فهرست‌وار به چند نکته کلیدی استدلال مخالفان و یا دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی که از سوی برخی از منتقدان مطرح شده اشاره می‌کنم.

۱. برخی استدلال می‌کنند که فدرالیسم یک نظام پیشرفته و متناسب با جوامع پیشرفته مانند آمریکا و سوئیس و آلمان و مانند آن است. اما ما در افغانستان با ضعف‌ها و کاستی‌های فراوان فکری و فرهنگی مواجه هستیم و هنوز زمینه تطبیق فدرالیسم و دموکراسی در افغانستان فراهم نیست.

۲. برخی دیگر می‌گویند ما به خاطر برقراری ثبات و امنیت به نظام متمرکز نیاز داریم و نظام فدرال موجب بی‌ثباتی و ضعف دولت مرکزی و حاکمیت جنگ سالاران و سیستم ملوک الطوایفی و حتی بروز جنگ‌های داخلی می‌شود.

۳. دلیل دیگر این است که فدرالیسم موجب تجزیه کشور و مداخله همسایگان می‌شود و کسانی که طرفدار فدرالیسم هستند، مجری طرح‌های بیگانگان می‌باشند.

۴. برخی هم می‌گویند تقسیم بندی ایالات مشکلات زیاد دارد زیرا در اکثر ولایات تمام اقوام سکونت دارند و نمی‌توان اقوام را از مناطق فعلی‌شان جابجا کرد و دیگر این که ممکن است در هر ایالت اقلیت‌هایی وجود داشته باشد که بازهم تأمین و حفاظت حقوق آنان یکی از چالش‌ها خواهد بود.

به نظر می‌رسد که این نوع استدلال‌ها و ادعاها نه با تجربه فدرالیسم در جهان معاصر مطابقت دارد و نه در افغانستان برای آن‌ها می‌توان توجیهی پیدا کرد. فدرالیسم همان طور که پیشتر اشاره شد هیچ ربطی به پیشرفته بودن و فقیر بودن و وضعیت اقتصادی و فرهنگی جامعه ندارد. از سوی دیگر این ادعا را که ثبات و امنیت تنها در نظام متمرکز تأمین می‌شود، هم دیدیم که با نظام متمرکز نه تنها ثبات حفظ نگردید که بدلی فروپاشی‌ها را در پی داشت. همچنین ادعای تجزیه و مداخله همسایه هم همان طور که پیشتر گفته شد تنها به منظور فدرال‌هراسی مطرح می‌شود. افغانستان یک کشور و میهن واحد برای همه ما است و تجزیه آن نه عملی است و نه به نفع کسی و فدرالیسم هم در حقیقت بهترین ساختار برای حفظ وحدت و یکپارچگی است و نه موجب تجزیه و در میان فدرال‌خواهان هم هیچ کسی طرفدار تجزیه نیست زیرا کسی که تجزیه طلب باشد، هیچگاه نمی‌تواند فدرالیست باشد.

به نظرم علت اصلی انتقاد یا مخالفت با فدرالیسم ریشه در امور ذیل دارد:

۱- فزون خواهی و انحصارطلبی قومی و سیاسی توسط برخی از حلقات و گروه‌های سیاسی و قومی؛
۲- برداشت نادرست و درک بسیار ناقص از نظام فدرال به عنوان یک نظام تجربه شده در سطح دنیا حد اقل در طول دو و نیم قرن اخیر؛

● سال اول ● شماره ۱۴ ● شنبه ۳ سنبله ۱۴۰۳ ● ۲۴ آگست ۲۰۲۴

۳- فدرال هراسی بی‌مورد و این توهم که گویا فدرالیسم به زبان فلان قوم است یا از میزان سلطه و اقتدار فلان قوم می‌کاهد.

از سوی دیگر می‌بینیم که بیشترین طرفداران نظام متمرکز و منتقدان فدرالیسم عمدتا منسوب به یک گروه قومی هستند و اکثر اقوام باشنده کشور یا طرفدار فدرالیسم و یا طرفدار نظام غیر متمرکز هستند و هیچ یک از اقوام طرفدار نظام متمرکز نیست.

تقاضای من از همه شخصیت‌ها و اندیشمندان همه اقوام باهم برادر افغانستان این است که باید اجازه دهند در مورد فدرالیسم بحث‌ها و گفتگوهای آزاد علمی و فنی صورت گیرد و همه جوانب و ابعاد موضوع، مورد مطالعه و بررسی قرار داده شود. فدرالیسم هیچگاه وجهه قومی ندارد، یعنی این طور نیست که به نفع قوم خاصی و به ضرر قوم خاصی باشد. فدرالیسم به ضرر هیچ قومی نیست. ایالات و دولت‌های خودمختار ایالتی که در نظام فدرال شکل می‌گیرد، برای همه شهروندان است و این تقسیم بندی نباید تنها بر اساس مرزهای قومی صورت بگیرد. فدرالیسم بدین معنا نیست که ما در افغانستان دیوار قومی ایجاد کنیم. اگر دیواری ایجاد می‌شود، این دیوار بین مرکز و ایالات است و نه بین اقوام، یعنی صلاحیت‌ها و اختیارات باید بین دولت مرکزی و دولت‌های ایالتی تقسیم شود. معیار اصلی تقسیمات ایالتی هم جغرافیا و وضعیت فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی مناطق است و هرگز بدان معنا نیست که اقوام از مناطقی که فعلا هستند به جای دیگر و یا ایالت دیگر انتقال داده شوند. در نظام فدرال هم مثل هر نظام دیگر هر شهروندی حق دارد که محل سکونت خود را انتخاب کند و در هر شهر و ایالت و ولایتی که بخواهد زندگی کند و در عین حال حقوق اقلیت‌های موجود در یک ایالت در نظام فدرال به بهترین صورت تضمین می‌شود و اقلیت‌ها در این نظام به مراتب نسبت به نظام متمرکز وضعیت و جایگاه بهتری خواهند داشت و حقوق آن‌ها در قانون اساسی فدرال و قانون اساسی ایالتی تضمین می‌شود.

نتیجه گیری:

در پایان و برای نتیجه گیری از این بحث، نکات ذیل به عنوان پیشنهاد و راه حل بحران دیرپا و مزمن افغانستان ارائه می‌گردد:

۱. چند قرن تجربه تلخ حکومتداری برای ما ثابت ساخته است که در افغانستان نظام متمرکز جوابگو نیست و باید قدرت سیاسی در هر دو وجه افقی و عمودی آن توزیع شود و نظام نامتمرکز حاکم گردد.

۲. فدرالیسم با توجه به ویژگی‌هایی که دارد، یکی از بهترین اشکال نظام نامتمرکز است که عدالت را به بهترین صورت تأمین می‌کند.

۳. در شیوه تدوین و تصویب قانون اساسی جدید آینده افغانستان باید تجدید نظر شود. شیوه از بالا به پایین و تدوین قانون مطابق دیدگاه حاکمان پاسخگو نیست و باید کمیسیون مستقل تدوین قانون اساسی با مشارکت معنادار نمایندگان تمام گروه‌های قومی و مذهبی و زبانی ایجاد شود و در آخر هم بهترین راه این است که نظام فدرال یا قانون اساسی فدرال به طور مستقیم به فراندوم گذاشته شود.

۴. از هم اکنون باید تمام اندیشمندان و صاحب نظران دیدگاه‌ها و پیشنهادات خود را در مورد یک قانون اساسی فدرال تدوین و تنظیم کرده و به مشوره و بحث بگذارند.

۵. تأسیس «مجمع فدرال‌خواهان افغانستان» یک اقدام نیک ابتکاری است که به یک ضرورت تاریخی ما پاسخ گفته است. من از همه فرهیختگان کشور می‌خواهم که به این مجمع بپیوندند و با ارائه دیدگاه‌ها و پیشنهادات خود این مجمع را کامل‌تر بسازند، مخصوصا در شرایط فعلی که این مجمع، پیش نویس قانون اساسی فدرال را از طریق یک کمیته ویژه تهیه کرده و هم اکنون این پیش نویس تحت تدقیق و بررسی قرار دارد و در آینده نه چندان دور با همه صاحب نظران شریک ساخته خواهد شد.

۶. موضوع بسیار مهم دیگر برای ما این است که فدرالیسم اصولا و از بنیاد یک تفکر ضد خشونت و ضد منازعه است و در حقیقت فلسفه اصلی فدرالیسم پایان دادن به منازعه و خشونت و ایجاد بستر مناسب برای زندگی مسالمت‌آمیز و صلح‌آمیز برای مردم یک کشور است. از این رو ما طرفدار هیچ نوع جنگ و خشونت در افغانستان نبوده و نیستیم و برای پایان دادن به منازعات تاریخی مزمن افغانستان و برای تحقق و تطبیق نظام فدرال در افغانستان، حاضر به هر نوع مذاکره با همه جوانب دخیل هستیم و به همین دلیل از همه نهادهای داخلی و خارجی مخصوصا سازمان ملل متحد می‌خواهیم که مذاکرات راه‌حل‌یابی برای بحران افغانستان را بر مبنای جستجوی بهترین نظام سیاسی یعنی نظام فدرال و با مشارکت نمایندگان اقوام افغانستان تنظیم کنند زیرا هر نوع روند دیگر ضیاع وقت بوده و بازهم برای سال‌ها استقرار ثبات و امنیت پایدار و تأمین نظم و عدالت در افغانستان را به تأخیر انداخته و فرصت‌ها را ضایع خواهد ساخت.

والسلام

بیست دلیل و یک دلیل دیگر برای سقوط جمهوریت

دکتر محیی‌الدین مهدی

حامد کرزی در نخستین روزهای کارش به عنوان رییس اداره‌ی موقت، وابستگان، دوستان فکری و افراد متعلق به تبار خود را که شهروندان کشور های اروپایی، امریکایی و استرالیایی بودند، به مقامات بالای دولتی منصوب نمود. این عده پیش گامان فساد اداری و اختلاس رسمی در این دوره بودند. نه حامد کرزی و نه اشرف غنی، هیچکدام این افراد را مورد پی‌گرد قرار ندادند؛ دولت امریکا به طور استثنا، یوسف نورستانی را به جرم دریافت حقوق همزمان از امریکا و افغانستان، مورد بازپرس قرار داد. فساد گسترده‌ی اداری، و قومی، از عوامل و اسباب رجوع برخی از مردم به جانب طالبان شمرده می‌شود.



بیش از ۵۰۰ سرباز فرار از صفوف اردوی افغانستان می‌کرد. طالبان توانستند تمامی شهرها را به محاصره بکشند، و دولت توانست نیروهای کمکی به آنان بفرستد.

۱۷. طالبان که پیروزی خود بر ولایات جنوب و شرق را امر بدیهی می‌دانستند، با نظرداشت تجربه‌ی سال ۱۳۹۶ش، جهت جلوگیری از تشکل جبهات مقاومت در ولایات شمال و غرب و مرکز، حملات خود را از آن جاها آغاز کردند.

۱۸. گفته می‌شود برخی از مقامات عالی رتبه‌ی دفاعی و امنیتی- مثل حمدالله محب مشاور امنیت ملی، و ولی محمد احمدزی رییس ستاد ارتش یا لوی درستیز- مانع رساندن کمک هوایی به محاصره شدگان شهرهای شمال و غرب می‌شدند. احمدزی بنا به فشار افکار عامه و اعتراض فرماندهان خطوط مقدم جبهات، از سمتش برطرف گردید. ۱۹. طی یک سال پسین، مسئولین اداره های ملکی و نظامی بسیاری از ولسوالی‌های ولایات شمال، توسط مشاور امنیت ملی تعویض و تعیین گردید. سقوط ولسوالی‌های شمال، از جاهایی آغاز گردید که همین‌ها در راس آن‌ها قرار داشتند.

۲۰. جبن و فرار بسیاری از والیان، سازش و تسلیمی عده‌ی دیگر، سبب سقوط ولسوالی‌ها و ولایات گردید. والی‌های ولایات غزنی، فراه، ننگرهار، لوگر، پکتیا، پکتیکا، خوست، کنر، کندز، نورستان، ... به طالبان پیوستند. والی‌های ولایات بغلان، قندهار، هیلمند، نیمروز، بلخ و پروان فرار نمودند. والی‌های ولایات تخار، پنجشیر و بدخشان به مقاومت پیوستند.

و اما آن یک دلیل دیگر:

عبدالستار سعادت رییس کمیسیون بررسی شکایات انتخاباتی سال ۲۰۱۴، با ارزیابی دقیق نتایج چند دوره انتخابات ریاست جمهوری، نوشت: «تا پایان حاکمیت پشتون‌ها بر افغانستان، فقط یک انتخابات شفاف فاصله است؛ درین صورت بهتر است قدرت را دوباره به طالبان تسلیم نماییم.»

انتخابات سال ۲۰۱۸ یک‌بار دیگر نظریه‌ی سعادت را تأیید نمود؛ این زمان بسیاری از سیاسیون و دولت‌مردان پشتون، از جمله زلمی خلیل‌زاد، حامدکرزی، حنیف امر، معصوم استانکزی و دیگران به همان نتیجه رسیده بودند. اشرف‌غنی احمدزی آخرین کسی بود که متوجه شد امریکا حاضر نیست از او دفاع کند؛ زیرا قبلاً با طالبان به توافق رسیده‌است. او فهمید که دولتش سقوط کردنی‌ست؛ ازینرو ترجیح نهاد که این دیوار چپه شدنی، بهتر است به داخل چپه شود.

جبهات جنگ علیه دولت برگشتند. مزید بر این، در بیست سال گذشته، شاهد هیچ جلسه‌ی محاکمه‌ی مجرمین طالبان نبودیم.

۱۲. رییس جمهور ترامپ، دولت افغانستان را نادیده گرفته، بطور مستقیم با طالبان به مذاکره نشست. امضای موافقت‌نامه‌ی دوجانبه با طالبان، وجاهت سیاسی آنان را بالا برد؛ و با بیرون کردن نام برخی از سران آنها از فهرست سیاه سازمان ملل، زمینه‌های وسیعی برای فعالیت آنان فراهم آمد. دولت قطر هزینه‌ی گشت و گذارهای آنان را تمویل و تأدیه می‌نمود.

۱۳. امتناع داکتر عبدالله از رفتن به دور دوم انتخابات سال ۲۰۱۰م، سبب گردید که حامد کرزی با صدور فتوای هیلاری کلینتون، پیروز میدان شناخته شود. این اقدام به عنوان نخستین تخطی از حکم صریح قانون اساسی، اصل انتخابی بودن رییس جمهور را زیر سوال برد. در دو دور بعدی، انتخابات فقط یک روکش برای به کرسی نشاندن اشرف غنی بود؛ در ۲۰۱۴م جان کری پا پیش گذاشت، و اصل انتخابات را کنار نهاده، با حکمیت میان دو طرف، حکومت وحدت ملی را به رهبری اشرف غنی اعلان نمود. انتخابات ۲۰۱۸ نیز جز صرف وقت، صرف امکانات مالی و مادی، و بی اعتبار ساختن اصل انتخابات، نتیجه‌ای نداشت. باردیگر با پا درمیانی کرزی، سیاف و دیگران، آخرین میخ بر تابوت انتخابات و دموکراسی کوبیده شد.

در هر سه دوره‌ی فوق، آنکه بیشتر از دیگران، دموکراسی و اصل انتخابی بودن مقامات را به بازی گرفت، داکتر عبدالله بود؛ این عمل او- که از دموکراسی خواهان و طرف‌داران نظام مبتنی بر انتخابات نمایندگی می‌کرد- مشروعیت و اعتبار نظام جمهوری را ضربه‌ی هولناک زد. ۱۴. مطابق موافقت‌نامه‌ی دوحه، به تعداد ۵۰۰۰ زندانی طالب، بطور بلامعاوضه آزاد گردید. اینان بلاوقفه به جبهات جنگ برگشتند. همان بود که خزان و زمستان سال ۱۳۹۹ش، خونین ترین و غم‌بارترین ماه‌ها طی بیست سال پسین خوانده شده است.

۱۵. رهبری نیروهای دفاعی و امنیتی، با صدور دستور «عقب‌نشینی تاکتیکی» از مواضع -به زعم خودشان غیر قابل دفاع- روحیه‌ی سربازان و افسران را تضعیف نمودند. این امر سبب گردید که بیش از نیمی از ولسوالی‌های کشور، یکی پی دیگری سقوط کند.

۱۶. رییس جمهور غنی، یا به پندار و اطمینان تفوق کمی و کیفی نیروهای دفاعی کشور؛ و یا بنا به تفاهم و توطئه‌ی از قبل طراحی شده، از مسلح ساختن نیروهای خیزش مردمی خود داری نمود. این در حالی بود که روزانه

ولایات، تیم حاکم در بیست سال گذشته را، نماینده‌ی پشتون‌ها نمی‌دانند؛ چون این تیم عمدتاً تحصیل کرده های بازآمده از غرب بودند، که به مبادی دینی آگاهی و پایبندی نداشتند. مردمان ولایات مذکور تصور می‌کردند که سهمی در دولت ندارند؛ به طور داوطلبانه به صفوف طالبان پیوستند.

۵. در لویه جرگه‌ی تصویب قانون اساسی، سران جبهه‌ی متحد ملی چون محمد قسیم فهیم، محمد کریم خلیلی و داکتر عبدالله، از ساختار نظام قوم محور به رهبری پشتون‌ها دفاع کردند؛ و بدینگونه سایر اقوام را از حلقه‌ی تصمیم گیری بیرون ساختند. این امر سبب گردید که دیگران از آمد و رفت‌ها و زد و بند‌ها میان طالبان و ارگ، بی‌خبر بمانند. در مواردی، مسئولین دفاعی و امنیتی که موفق به دستگیری یا قتل سران طالبان می‌شدند، از سوی کرزی سرزنش می‌گردیدند.

۶. حامد کرزی برنامه‌ی انتقال طالبان به شمال را پی‌ریزی نمود؛ و چند صد میلیون دالر از کمک‌های جامعه‌ی جهانی را به طالبان منتقل ساخت. با پیدا شدن سر و کله‌ی طالبان در شمال، فشار نظامی بر آنان، در مرزهای پاکستان کاهش یافت.

۷. همزمان با تطبیق برنامه‌ی انتقال طالبان به شمال، برخی از فرماندهان و سران جبهه‌ی متحد به طور مرموزی ترور شدند. داودداود، سید مصطفی کاظمی، شاهجهان نوری، سیدخیلی... در این جمله بودند.

۸. امتناع امریکا از تروریست خواندن طالبان، دست پاکستان را در پرورش و بازسازی سازمان آنان باز گذاشت؛ امریکا نه تنها بر این حقیقت چشم پوشید؛ بلکه پاکستان را یکی از قربانیان ترویسیم خوانده، مبالغه‌گفتی به آن کشور تحویل داد؛ پول‌هایی که -بی‌گمان- برای آموزش و تجهیز طالبان به مصرف می‌رسید.

۹. تعیین ضرب‌الاجل برای خروج نیروهای امریکایی و متحدینش، قبل از ختم پیرومندان‌های جنگ، از جانب رییس جمهور اوباما، طالبان و پاکستان را -که تا آن زمان مردد بودند- به پیروزی مطمئن ساخت.

۱۰. پس از اعلان این تصمیم امریکا، نیروهای ائتلاف بین‌المللی نه تنها از عملیات‌های جدی علیه طالبان دست گرفتند؛ بلکه رییس‌جمهور حامدکرزی نیز مانع موثرترین اقدامات آنان، که «عملیات‌شبان» خوانده می‌شد، گردید.

۱۱. پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م، به تقاضای اشرف غنی نامزد مورد حمایت‌های حامدکرزی، حدود ۱۰۰۰ طالب، از زندان آزاد گردید؛ اینان همه به

۱. رهبری جبهه‌ی متحد سابق (همانی که پاکستان آن را اتحاد شمال می‌خواند)، بنا به عدم شایستگی و نبود خبره‌گی لازم، خود را رایگان و یا بسیار ارزان در اختیار ایالات متحده گذاشت. در حالیکه ایالات متحده‌ی زخم خورده و خشمگین، در جستجوی شریک و همکار افغانستانی برای سرکوب عاملین حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر بود. محمد قسیم فهیم -جانشین احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان- هزینه‌ی جنگ با طالبان و القاعده را مبلغ ۱۰ میلیون دالر برآورد کرد! او هیچ پیش شرط، و هیچ پیشنهادی برای آینده‌ی جبهه‌ی متحد در میان نگذاشت. او می‌توانست «پایان اقتدار قومی در افغانستان» را شرط همکاری با امریکا و نیروهای ائتلاف بگذارد. او تا برگزاری کنفرانس بن متوجه‌ی این نکته نشد که جبهه‌ی متحد شریک پیروزی نیروهای ائتلاف است، و باید در افغانستان حرف اول را بگوید. همان بود که ذلیلانه تسلیم خواسته‌های خلیل‌زاد گردید.

۲. ورود خلیل‌زاد -از لابی‌گران مهم طالبان در دستگاه سیاست خارجی امریکا- به پروسه‌ی صلح و دولت‌سازی بن، نخستین و اساسی ترین گام برای زنده نگهداشتن تحریک طالبان شمرده می‌شود. خلیل‌زاد طی بیست سال مورد بحث، که سفیر و نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی امریکا در افغانستان بود، از هیچ فرصتی برای کاهش فشار روی طالبان، و زنده نگهداشتن آنان دریغ نکرد. اما فعالیت او در دو سال پسین، سنگ تمام بر بازگشت طالبان بر مسند قدرت گذاشت.

۳. حامد کرزی به عنوان نامزد ریاست اداره‌ی موقت، برای بار نخست توسط داکتر عبدالله به مقامات امریکایی معرفی گردید؛ آنگاه از سوی هیئت اعزامی جبهه‌ی متحد به کنفرانس بن، مورد حمایت قرار گرفت.

حامد کرزی در نخستین روز های کارش به عنوان رییس اداره‌ی موقت، وابستگان، دوستان فکری و افراد متعلق به تبار خود را که شهروندان کشور های اروپایی، امریکایی و استرالیایی بودند، به مقامات بالای دولتی منصوب نمود. این عده پیش گامان فساد اداری و اختلاس رسمی در این دوره بودند. نه حامد کرزی و نه اشرف غنی، هیچکدام این افراد را مورد پی‌گرد قرار ندادند؛ دولت امریکا به طور استثنا، یوسف نورستانی را به جرم دریافت حقوق همزمان از امریکا و افغانستان، مورد بازپرس قرار داد. فساد گسترده‌ی اداری، و قومی، از عوامل و اسباب رجوع برخی از مردم به جانب طالبان شمرده می‌شود. ۴. اعضای تحریک طالبان، عمدتاً مردمان سنتی ولایات شرقی و جنوبی کشور اند. اکثر مردمان این

واکاوی عوامل سقوط نظام جمهوری از دید یک مسئول محلی

(به مناسبت سومین سال سقوط نظام جمهوری در افغانستان)

محمد توسلی غرجستانی



اشاره:

هرچند در مدت این سه سال که از سقوط نظام جمهوری و حاکمیت طالبان می‌گذرد، بسیاری از افراد خارج نشین از مسئولان حکومت قبلی روایت‌های خود را از سقوط نظام و حکومت جمهوری به نحوی ارائه کرده‌اند؛ از رئیس جمهور فراری اشرف غنی گرفته تا وحید عمر و برخی جنرال‌های ماشینی و مسلکی و برخی مسئولان امنیتی پیشین!

تنها چند نفر که می‌تواند روایت شان زوایای پنهان این سقوط را تا حدودی روشن سازد، معاونان رئیس جمهور سابق امر الله صالح و استاد دانش و وزیران دفاع و داخله و رئیس امنیت ملی است که این چند نفر تاکنون روایت رسمی و مستند شان را یا بیرون نداده‌اند و یا ناقص ارائه کرده‌اند و ما معتقدیم که این‌ها نیز روزی روایت خود را با جزئیات و اسناد بیرون خواهند داد و به زوایای پنهان این سقوط خواهند پرداخت.

توسلی غرجستانی نیز به نوبه خود به عنوان یک مسئول ملکی در اداره حکومت سابق که هر چند در بخش‌های امنیتی مسئولیت رسمی نداشته است اما طبق نوشته ایشان به عنوان یک مسئول در اداره محلی دایکندی تا حدودی در جریان برخی از موضوعات بوده، برداشت و تحلیل خود را از سقوط نظام جمهوری و حکومت پیشین در بخشی از یک کتاب ارائه کرده است.

آنچه در ادامه می‌آید برگرفته شده از بخش سوم کتاب سرزمین گل بادام (خاطرات ۸۵ روز مأموریت در دایکندی) است.

پس از سقوط نظام جمهوری و سلطه مجدد طالبان بر افغانستان در ۲۵ اسد ۱۴۰۰ هرچند دیدگاه‌ها و نظریات گوناگون تا هنوز پیرامون سقوط نظام جمهوری مطرح شده است که برخی مقصر اصلی سقوط نظام را رئیس جمهور فراری اشرف غنی و تیمش را می‌دانند، برخی دیگر آمریکا و نماینده خاص آن کشور در امور افغانستان آقای خلیلزاد و امضای توافق‌نامه دوحه را، برخی هم فساد موجود در بخش‌های امنیتی (اردو، امنیت و پلیس ملی) را، برخی هم فساد گسترده و موجود در بخش‌های مختلف حکومت پیشین را، برخی هم زمینه‌سازی این سقوط را به زمان ریاست جمهوری آقای کرزی می‌رسانند که وی با تقویت طالبان در دوره دوم ریاست جمهوری خود و برادر خطاب کردن آنان و زاویه پیدا کردن با ناتو و آمریکا و کشاندن تدریجی نامنی و جنگ به سمت ولایات شمالی از طریق جابجایی افراد طالبان زمینه تدریجی سقوط حکومت و نظام را فراهم کرد و برخی هم سوء استفاده بعضی از رسانه‌های داخلی و خبرنگاران از آزادی بیان و ایجاد فاصله میان مردم و حکومت و القای حس ناامیدی و گاهی بی‌تفاوتی در جامعه را، برخی هم اپوزیسیون داخل نظام و کشمکش دوامدار داخل حکومت را و برخی هم حمایت پیدا و پنهان کشورهای همسایه جنوبی و غربی از طالبان را عامل/ عوامل این سقوط می‌دانند.

به هر حال بنده معتقدم که سقوط نظام جمهوری و حکومت پیشین تک عاملی نبود و به نحوی می‌توان گفت که تمام با بیشتر عوامل فوق در سقوط نظام جمهوری با اختلاف در شدت و ضعف نقش داشتند و بسیاری از آن‌ها زمینه‌ساز تسلط مجدد طالبان بر کشور شدند! با توجه به این برداشت‌ها و تحلیل‌ها بنده نیز دیدگاه خود را پیرامون این موضوع به طور خلاصه و به ترتیب اهمیت و اثرگذاری - از دید نویسنده - ارائه می‌کنم.

۱. توافق‌نامه دوحه در غیاب حکومت افغانستان و پیامدهای آن

یکی از عوامل مهم در سقوط نظام جمهوری مذاکره چالشی و طولانی مدت ایالات متحده آمریکا با طالبان روی رسیدن به یک توافق‌نامه بود تا زمینه خروج آمریکا و به نحوی به قدرت رسیدن طالبان به صورت مشارکتی یا مستقل در افغانستان هموار شود. این مذاکره طولانی و چالشی در غیاب حکومت افغانستان و تنها میان تیم آمریکا به رهبری خلیلزاد و نمایندگان گروه طالبان صورت می‌گرفت که پس از ۱۸ ماه گفت‌وگو و مذاکره و بدون حضور نماینده حکومت سابق و نظام جمهوری در تاریخ ۱۰ حوت ۱۳۹۸ / ۱۱ مارچ ۲۰۱۹ میان خلیلزاد و ملا برادر به امضا رسید. مذاکره و سپس امضای این توافق‌نامه که با هدف پیدا کردن راه حل برای ختم جنگ بیست ساله طالبان با نظام جمهوری، آمریکا و ناتو انجام شد، امتیازات زیادی به طالبان داده شد و راه پیروزی آن‌ها را عملاً هموار ساخت و آن‌ها را به اصل پروسه صلح عادلانه بی‌باور کرد. هرچند بعد از امضای این توافق‌نامه و با رئیس شدن داکتر عبدالله بر شورای عالی صلح بجای محمدکریم خلیلی هیئتی از طرف حکومت انتخاب شد و چندین بار مذاکره فشرده در دوحه قطر میان نمایندگان دو طرف

خصوص در ماه‌های منتهی به سقوط افغانستان به بهانه جوان‌سازی بخش‌های امنیتی اشتباه استراتژیک و غیر قابل جبران و بخشش را مرتکب شدند. براساس زدوبند غیر معمول و رویه‌های غیر متعارف بسیاری از جنرال‌های نسبتاً کارکشته بازنشسته شدند و از طرف دیگر شماری هم به صورت جنرال‌های یکشبه و ماشینی همه کاره اردو، پلیس و امنیت ملی قرار گرفتند.

به طور خلاصه مدیریت ضعیف رئیس جمهور به حیث سرقوماندان اعلی و همکاران شان ناشی از چند عامل بود که به طور خلاصه اشاره می‌شود:

۱. انتصاب‌های غیر مسلکی

تقرری‌ها و انتصاب‌های بیشتر مسئولان امنیتی در دو سال اخیر به ویژه در ماه‌های پایانی و منتهی به سقوط نظام جمهوری بر اساس میزان شایستگی نظامی و مسلکی صورت نمی‌گرفت بلکه بیشتر زدوبند سیاسی، تبعیت بی‌چون و چرا از مرکز، اعتماد داشتن سرقوماندان اعلی و زیر دستانش به آنان و منافع مادی مشترک قدمه‌های نخست و متوسط حلقه اول اداره امور ریاست جمهوری، معیار این عزل و نصب‌ها بود. تقرر داکتر حمدالله محب که دارای تخصص در زمینه علوم کامپیوتری بود به عنوان مشاور امنیت ملی نیز با همین مقیاس و معیار صورت گرفته بود و الا توجیه دیگری برای آن از دید مسلکی و امنیتی نمی‌توان یافت.

۲. دخالت غیر متعارف مشاور امنیت ملی در عزل و نصب‌ها

دخالت مشاور امنیت ملی در امور عزل و نصب قوماندان‌های امنیه ولایات و ولسوالی‌ها و حتی ولسوال‌ها به بهانه جوان‌سازی ادارات. هرچند بحث جوان‌سازی ادارات یک وجه مثبت دارد و چند پهلوی منفی. بسیاری از جنرال‌ها و کدرهای مسلکی نظامی به دلیل جوان‌سازی ادارات به تقاعد سوق داده شد و بجای آن‌ها جوانان آموزش دیده اما تجربه ندیده گمارده شد و این امر باعث شد که یک نوع ناهماهنگی در ماه‌های پایانی منتهی به سقوط نظام در اردو و پلیس و امنیت ملی به وجود آید. نفس توجه به جوانان در جای خود کار درست و مناسب بود اما زمان آن با توجه به خارج شدن بیشتر نیروهای خارجی و فشار طالبان و سایر گروه‌های مخالف حکومت مناسب نبود. هرچند گفته می‌شد که این عزل و نصب‌ها با هدف زمینه‌سازی برای پیروزی تیم داکتر حمدالله محب در انتخابات بعدی ریاست جمهوری صورت می‌گرفت زیرا وی خود را کاندید ریاست جمهوری پس از دوره اشرف غنی تصور می‌کرد. چه این احتمال را بپذیریم و چه نپذیریم، آثار منفی این عزل و نصب‌ها در آن مقطع خاص باعث هرج‌ومرج در جنگ با مخالفان حکومت شد و بسیاری از ناکامی‌های نظامی و تخلیه مناطق تحت عنوان عقب نشینی تاکتیکی نیز بر این مینا توجیه می‌شد.

۳. تقرری‌های بی‌ضابطه

یکی از دلایلی که باعث شد که نیروهای امنیتی از انسجام لازم برخوردار نباشد تقرری‌ها و عزل و نصب‌های

غیر مسلکی بود. برخی از خانم‌های فعال مدنی و رسانه‌ای در معینیت‌های وزارت داخله و وزارت دفاع مقرر شدند که این نوع عزل و نصب‌ها در زمان عادی و غیر جنگی شاید نقطه قوت یک حکومت باشد اما در شرایط جنگی آن روز افغانستان از لحاظ استراتژی نظامی و دفاعی درست نبود. علاوه بر این موارد گاهی انتصاب‌ها در قول اردوها نیز غیر مسلکی بوده و با هدف خاص صورت می‌گرفت. زیرا این نوع مقرری‌ها علاوه بر مسلکی نبودن باعث ناامیدی در سطح نیروهای مسلکی شده بود. این گونه نصب و عزل‌ها علاوه بر اشکال فوق بیشتر منتسب به دفتر فضلی و محب بود که به نحوی بر رئیس جمهور غنی قبولانده و با تحمیل می‌شد. هرچند قضاوت بر بنیاد فضای عمومی و برداشت همگانی سخت است اما به هر دلیل این عزل و نصب‌ها و تقرری‌ها و ملکی‌سازی در شرایط غیر نرمال و جنگی که هر روز دایره جنگ گسترده‌تر و فشار مخالفان حکومت افزایش می‌یافت، مناسب نبود.

۴. نبود اراده جنگ در برخی از فرماندهان

بیشتر فرماندهان قول اردوها و قوماندانان امنیه ولایات از کدرهای پشتون تبار انتخاب می‌شد و برخی از این فرماندهان بنا به دلایلی تمایل به سرکوب و جنگ تهاجمی علیه گروه‌های مخالف حکومت نداشتند. این چالش از سوی سرقوماندان اعلی و رهبری بخش‌های امنیتی در سطح بالا نیز مورد بازخواست و ارزیابی تأدیبی قرار نمی‌گرفت. نمونه این مورد را در ولایت دایکندی از نزدیک شاهد بودیم. وقتی به عنوان شهردار نیلی به دایکندی رفته قوماندان امنیه آن جوانی بنام بهیر بود، وقتی ولسوالی گیزاب و بیز امنیتی آن سقوط کرد، طالبان حملات خود را بر نوارمرزی‌های ولایت دایکندی در تمزآن و سرتگاو ولسوالی پاتو متمرکز کردند و پس از نفوذ به منطقه تمزآن در خانه‌ها و قلعه‌های مردم ملکی جابجا شدند و از آنجا حملات خود را علیه پسته‌های نیروهای امنیتی حکومت در راه قول و کوتل تمزآن و همچنان به سمت سرتگاو و قخور متمرکز کردند، قومندان مذکور به نیروهای امنیتی ولایت دایکندی اجازه حمله یا راکت باران مقرر طالبان در تمزآن را نمی‌داد. در یک جلسه غیر رسمی در مقر والی دایکندی که علاوه بر والی و معاون اداری مالی وی، قوماندان امنیه مذکور و قوماندان کندک اردوی منطقه‌ای نیز حضور داشتند این موضوع از ایشان سؤال شد که چرا مقر طالبان که در تمزآن در تیررس شماست مورد حمله و تهاجم قرار نمی‌دهید؟ گفت به ما از بالا اجازه حمله تهاجمی داده نشده است و اگر بدون اجازه اقدام کنیم مورد بازخواست قرار خواهیم گرفت. این که این استدلال وی چقدر منطبق با واقعیت بود چندان روشن نیست اما از آنجایی که موضوع قومیت در افغانستان تاکنون حل نشده و از طرف دیگر اکثر تصمیم گیرندگان و مسئولان در بخش‌های امنیتی و رساندن امکانات، پشتون بودند و بیش از ۹۰ درصد مخالفان حکومت نیز به این قوم تعلق داشت این موضوع روی جنگ و تعلل در اکمالات قطعاً تاثیر منفی می‌گذاشت.

ناهماهنگی در انعکاس واقعیت‌ها به رئیس‌جمهور

۵. ناهماهنگی در انعکاس واقعیت‌ها به رئیس‌جمهور
گزارش‌های متعدد و گاه گمراه کننده که به رئیس‌جمهور داده می‌شد یکی از چالش‌های مدیریت در سطح کلان جبهه جنگ و دفاع بود. سرقوماندان اعلی از منابع مختلف اطلاعات امنیتی و تحرک دشمن را دریافت می‌کرد و در بسیاری از موارد این معلومات با هم دیگر از نظر سطح اهمیت، محرمیت و سرعت عمل سازگاری نداشتند. مثلاً معاون اول رئیس‌جمهور که جلسات امنیتی ساعت شش و نیم صبح را برگزار می‌کرد یک نوع گزارش به رئیس‌جمهور می‌داد، مشاور امنیت ملی گزارش‌ دیگر و امنیت ملی گزارش متفاوت دیگر از وضعیت جنگ و جبهه و امکانات و توانایی دشمن ارائه می‌کردند. این نوع ناهماهنگی و تعدد گزارش‌ها و گاه گمراه کننده و ناقص از وضعیت امنیتی در سطح یک ولایت که به والی و جلسه میثاق امنیتی گزارش داده می‌شد و سپس همان گزارش از طریق جلسه میثاق امنیتی از طرف ولایت به مرکز ارسال می‌شد، نیز وجود داشت. بنده چند مدتی به عنوان عضو جلسه میثاق امنیتی در ولایت دایکندی شاهد این وضعیت از نزدیک بودم.

نکته پایانی در این قسمت اینکه هرچند برخی گزارش‌ها و تحلیل‌ها حاکی از خیانت عمدی و معامله اشرف غنی در سقوط نظام و تحویل آن در یک برنامه از پیش تعریف شده به طالبان است اما بنده معتقدم که یکی از عوامل سقوط نظام بدون شک مدیریت ضعیف رئیس‌جمهور و تیم امنیتی ایشان بوده است اما چنین تبانی و معامله‌ای که حکومت را سر بسته تحویل طالبان دهد، فکر نکنم صورت گرفته باشد زیرا بر بنیاد تجربهٔ تاریخی و عینی قدرت، هیچ کس حاضر نیست با اراده و اختیار خود قدرت و امتیازات ناشی از آن را در اختیار نزدیکترین فرد یا مجموعه قرار بدهد چه رسد به این‌که آن را طبق یک برنامه منظم به گروهی تحویل دهد که حتی ممکن است جان وی را بستاند و آن‌گونه ذلیلانه از کشور فرار کند و در تاریخ ثبت شود! مگر این‌که اشرف غنی را فرد استثنایی در تاریخ بدانیم که آن هم با توجه به روحیه وی بسیار بعید است. البته ارتباطات مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور با حلقاتی در میان طالبان دور از امکان نیست و طبق شواهد موجود این ارتباطات وجود داشته است و این امر بر می‌گردد به همان نگاه قومی به قدرت در افغانستان که تیم امنیتی رئیس‌جمهور غنی در آخرین لحظه، ممکن است به این نتیجه رسیده باشد که با خارج کردن رئیس‌جمهور از کشور قدرت را به طالبان تحویل بدهد نه اینکه مثل زمان سقوط حکومت داکتر نجیب در ۸ ثور سال ۱۳۷۱ قدرت به کتله‌های غیر پشتون منتقل شود و آن داستان این بار به گونه‌ای دیگر تکرار شود.

۴. وجود ناهماهنگی و فساد در بخش‌های امنیتی

عامل سوم در سقوط نظام جمهوریت وجود ناهماهنگی گسترده به ویژه در ماه‌های منتهی به سقوط نظام در میان بخش‌های امنیتی و استخباراتی بود. البته این ناهماهنگی ناشی از وجود برخی اختلافات در رهبری بخش‌های امنیتی بود. به اقرار حمدالله محب مشاور پیشین امنیت ملی رئیس‌جمهور غنی گزارش‌های امنیتی که به رئیس‌جمهور از آدرس‌های مختلف داده می‌شد، فاقد هماهنگی و انسجام و گاه گمراه کننده بود. اختلافات در سطح رهبری به طور معمول به رده‌های پایین و قدمه‌های معمولی بیشتر از اصل اختلاف در سطح بالا همراه با شایعات منعکس شده و می‌شود و اینگونه بود که بیشتر نیروهای امنیتی در میدان جنگ و رزم، عزم و اراده قوی برای دفاع و سرکوب مخالفان حکومت نداشتند. هر چند وزیر دفاع سابق افغانستان آقای اسدالله خالد چندبار از حملات تهاجمی به جای دفاعی علیه مخالفان حکومت سخن گفته بود اما در عمل این موضوع هیچ‌گاه تحقق پیدا نکرد. به عنوان یک نمونه کوچک، در ولایت دایکندی نیروهای که بیشتر آمادگی جنگی و رزمی داشتند و در میدان جنگ هم ثابت کردند که روحیه بالای جنگی داشتند نیروهای پلیس و امنیت ملی بود اما کندک اردوی منطقه‌ای به هر دلیلی چندان اراده جدی برای جنگ و سرکوب مخالفان نداشتند. البته تبلیغات وسیع دشمن که طالبان به نیروهای امنیتی کاری ندارند و آن‌ها را عفو می‌کنند و فشار و تماس مکرر خانواده‌های سربازان خط مقدم با آنان که مواظب راه فرار خود باشید و دسترسی نیروهای خط مقدم جنگ به فضای مجازی و صفحات اجتماعی، همه این عوامل روحیه سربازان را بیش از همه دچار تشویش و پریشانی کرده بود اما این سربازان و فرماندهان شان هیچگاه تصور نمی‌کردند که پس از سقوط نظام به بی‌سرنوشتی دردناک و تحقیر امروز و گاه هدف کشتار هدفمند و حبس‌های طولانی قرار می‌گیرند، در غیر این صورت افغانستان به این آسانی و بدون جنگ به دست طالبان نمی‌افتاد. نمونه این هرج‌ومرج و ناهمانگی فرار بیش از یک هزار نفر از اردوی ملی با تمام تجهیزات در دست داشته شان از بدخشان افغانستان به تاجیکستان بود که تا آن زمان حتی یک مرکز ولایت به دست طالبان سقوط نکرده بود

محمد توسلی غر جستانی

واکاوی عوامل سقوط نظام جمهوریت…

(به مناسبت سومین سال سقوط نظام جمهوریت در افغانستان)

✍محمد توسلی غر جستانی

بسیاری از شهروندان کشورها به شهروند خبرنگار، تحولات سیاسی و امنیتی کشورها متأثر از فضای عمومی و رسانه‌ای شده است. بهار عربی و جنگ اوکراین و بسیاری از منازعات منطقه‌ای و داخلی نشان داد که رسانه‌ها از جمله رسانه‌های اجتماعی و همگانی از قبیل تلویزیون، روزنامه، صفحات اجتماعی فیسبوک، تویتر و … نقش برجسته در تحولات سیاسی و امنیتی بازی کرده و می‌کنند. در تحولات سال ۱۴۰۰ افغانستان نیز این رسانه‌ها با توجه به آزادی بیان که در نظام جمهوریت وجود داشت و مردم بدون ترس از پیامد گفته‌های خود، از بیشترین نعمت آزادی بیان در طول حیات سیاسی افغانستان برخوردار بودند که گاه این آزادی به سو استفاده از آزادی بیان نیز منجر می‌شد. برخی از رسانه‌ها که می‌توان از آن‌ها به عنوان یکی از عوامل ممد و کمکی در تضعیف حکومت و ایجاد فاصله میان مردم و حکومت یا ایجاد بی‌تفاوتی در مردم و کنشگران اجتماعی نام برد، اشاره می‌شود:

الف. تلویزیون‌ها

از آنجای که حکومت تلاش می‌کرد طبق قانون اساسی موجود آزادی بیان در حد بالا حفظ شود و در راستای تحقق این هدف کمیته حمایت از رسانه‌ها را تحت رهبری معاون دوم ریاست جمهوری ایجاد کرده بود و به طور مرتب جلسات آن پیرامون رسیدگی به مشکلات خبرنگاران و رسانه‌ها برگزار می‌شد و از سوی دیگر طبق قانون رسانه‌ها تمام ادارات دولتی را موظف به ارائه معلومات به رسانه‌ها و خبرنگاران کرده بود. در عین حال در قانون رسانه‌های همگانی یک سری خطوط سرخ را جهت حفظ مصالح کلی نظام نیز وضع کرده بود تا از افتادن رسانه‌ها به خاطر تهدید یا تطمیع در دام خواست دشمنان جلوگیری شود. اما برخی از رسانه‌ها از جمله شماری از تلویزیون‌های خصوصی و پر بیننده در بعض موارد از خطوط سرخ تعریف شده عبور می‌کردند و از طریق نشر خبرها، گزارش‌ها و تحلیل‌های که به نفع مخالفان حکومت بود و باعث تضعیف روحیه نیروهای امنیتی می‌شد، از مرز تعریف شده عبور می‌کردند اما به دلیل اهمیت آزادی بیان برای حکومت هیچگاه این رسانه‌ها و رسانه‌گرها به‌طور جدی مورد پرسش قرار نمی‌گرفتند. گاهی این رسانه‌ها با دعوت از کارشناسان مختلف و مخالف نرم حکومت هر آنچه دل شان می‌خواستند علیه حکومت و نیروهای امنیتی و برجسته کردن چالش‌های موجود سخن می‌زدند بدون اینکه یک سری از مسایل و مصالح کلان ملی و حفظ اصل نظام را در نظر بگیرند. به عبارت دیگر برخی گزارش‌ها و اظهارات طالبان بود و کارشناسان این تلویزیون‌ها در راستای تطهیر تبلیغاتی رئیس پیشین صلح و برخی افراد دیگر به مردم زیرکانه و غیر مستقیم القا می‌کردند و اینگونه بود که برخی از مردم، کنشگران اجتماعی و نیروهای امنیتی، حکومت موجود را بدتر از حکومت طالبان می‌پنداشتند و در برابر تضعیف و سرنگونی آن بی‌تفاوت شدند.

ب. روزنامه‌ها

به دلیل آزادی بیان گسترده و حمایت مادی و معنوی برخی از مؤسسات و همکاران بین‌المللی افغانستان از آزادی بیان، افزایش آمار رسانه‌ها در طی بیست سال اخیر در تاریخ سیاسی افغانستان بی‌سابقه بود. برخی از این رسانه‌ها و روزنامه‌ها تاحدودی جایگاه خود را تثبیت کرده بود. هرچند وظیفه ذاتی رسانه‌ها گزارش، نشر تحلیل‌ها و گزارش‌های تحلیلی، تحقیقی و انتقادی از وضعیت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است اما برخی از این روزنامه‌ها به دلیل زدوبند با حلقات مختلف و گاه ممکن با دشمنان کشور و مردم دست به انتشار برخی گزارش‌های تخریبی در قالب گزارش‌های تحقیقی نیز می‌زدند. البته هیچ کس مدعی نیست که جامعه و حکومت‌ها از جمله حکومت سابق افغانستان خالی از ضعف و فساد بوده است اما گاهی برجسته کردن آن فساد و چالش به دلایل و اهداف خاص ممکن است پیامد مخرب‌تر از هدف اصلاحی آن داشته باشد. برخی از روزنامه‌ها و رسانه‌های کابل دقیقاً در این راستا حرکت می‌کردند و این باعث شده بود که بی‌باوری و فاصله میان حکومت و مردم بیش از گذشته برجسته شود. از این رو تصور مردم و حتی دیدگاه تجاری خود مسئولان این رسانه‌ها و خبرنگاران آن‌ها این بود که با رفتن حکومت موجود ضرر و محدودیتی در نبود نظام جمهوریت متوجه آن‌ها نخواهد شد. از این رو بی‌مجا‌با در صدد تضعیف حکومت و برجسته کردن مشکلات و فساد آن بر آمدند و گاه گروه‌های مخالف حکومت را تطهیر می‌کردند که آنان نسبت به گذشته تغییرات بنیادی کرده‌اند.

ج. صفحات اجتماعی

یکی از مؤثرترین، سریع‌ترین و کم هزینه‌ترین رسانه در افغانستان مانند سایر کشورها، صفحات اجتماعی به ویژه فیسبوک است. این رسانه که در واقع در حکم شهروند خبرنگار ایفای نقش می‌کند، بیشتر شهر نیشینان و شمار قابل توجهی از افراد در روستاها به این رسانه دسترسی دارند. در قضایا و تحولات سیاسی و امنیتی سال ۱۴۰۰ این رسانه هم نقش مثبت و برجسته در حمایت از نیروهای

طالبان در جریان حمله به کابل، ۲۰۲۱

امنیتی داشت و هم جنبه مخرب و تضعیف کننده روحیه نیروهای دفاعی و امنیتی. طالبان و گروه‌های مخالف حکومت نیز با سو استفاده از آزادی بیان و تشکیل گروه‌های واتس‌اپی، فیسبوکی، تلگرامی و تویتری با ماهیت اغلب مستعار در داخل و خارج از کشور در قسمت جنگ رسانه‌ای، ایجاد نفرت قومی و نشر اخبار دروغ نقش برجسته و بسزایی داشتند و بخش‌های امنیتی و تخنیکی حکومت به دلایلی عمدی یا ناتوانی از تعقیب و رصد این گروه‌ها به نحوی عاجز بودند. صفحات اجتماعی به دلیل نبود نظارت و نبود تشخیص درست از نادرست، در ماه‌های اخیر قبل از سقوط یک ولسوالی یا ولایت نخست آن ولسوالی با ولایت در فیسبوک سقوط داده می‌شد سپس در میدان واقعی این کار اتفاق می‌افتاد. سربازان حکومت به دلیل آزادی عمل که وجود داشت بیشتر به رسانه‌های اجتماعی دسترسی داشتند در حالی‌که دسترسی جنگجویان میدانی طالبان به صفحات اجتماعی از سوی قوماندانان آن محدود شده بود و تنها افراد و گروپ‌های مشخص و توجیه شده از آنان دسترسی این امکانات را داشتند. از این رو هر نوع حادثه و تحول نخست در صفحات اجتماعی اتفاق می‌افتاد و سپس در میدان به نحوی عملی می‌شد. ترس و واهمه‌ای که در روزهای سقوط ولایات بر مردم در شهرها و حتی روستاها حاکم شده بود، به طور تقریبی ۹۰ درصد آن ناشی از همین تاکتیک و شایعه‌سازی بود که گروه‌های فیسبوکی و واتس‌اپی طالبان از روی آگاهی و سایر کاربران شبکه‌های اجتماعی بیشتر از روی تصادف و غیر حرفه‌ای بودن از آن استفاده می‌کردند.

کسانی که در داخل کشور بوده و روزهای سقوط حکومت را از نزدیک شاهد بوده‌اند از وجود گسترده ترس و رعب مستولی بر مردم در آن روزها خاطره‌های زیادی دارند. به عنوان مثال در شهر نیلی مرکز دایکندی چنان‌که پیش از این اشاره شد دو سه روز پیش از سقوط این ولایت رعب و وحشتی عجیبی بر مردم مستولی شده بود در حالی که در دایکندی طالبان یک قدم از طریق جنگ و عملیات نظامی در چند ماه اخیر به جز سقوط سرتگاب، پیشرفت نداشت و در دره فقور بیش از هشت بار که حمله کرده بود با تلفات سنگین با شکست روبرو شده بود. مردم ساکن شهر نیلی بخصوص کسانی که از ولسوالی‌ها و ولایات دیگر در مرکز این شهر سکونت داشتند و مصروف کار و بار و زندگی بودند، شامگاهان وسایل زندگی خود را بر موترهای فلانکوج بار زده به سمت مناطق خود می‌رفتند و این موضوع باعث رعب و وحشت بیشتر مردم در مرکز ولایت و اطراف آن شده بود. در یکی از جلسات حمایتی که در مقر ولایت دایکندی یک روز پیش از سقوط ولایت (۲۳ اسد ۱۴۰۰) میان مردم و حکومت محلی برگزار شده بود، شماری از مردم مرکز ولایت ضمن حمایت از حکومت و نیروهای امنیتی تا آخرین لحظه، گلایه و شکایت داشتند که اگر زمان دمرسی و راحتی مردم ولسوالی‌ها در این شهر حضور دارند و از امکانات و امتیازات موجود استفاده می‌کنند چرا در این زمان و مقطع همه خانه‌های شان را ترک کرده و می‌روند و سایر مردم را دچار ترس و استرس می‌سازند!. البته در این مورد حق با مردم مرکز بود که نباید چنین می‌شد اما خروج برخی مردم از شهر ناشی از ترس، واهمه و شایعات مختلفی بود که بیشتر در صفحات اجتماعی از برخورد خشن و ستمگرانه مخالفان حکومت منعکس می‌شد.

نتیجه‌گیری

باتوجه به آن چه بیان شد سقوط حکومت و نظام جمهوریت تک عاملی نبود بلکه عوامل پرشمار در این تحولات نقش داشتند که البته نقش و اثرگذاری هر کدام متفاوت بود چنان‌که در بالا به آن اشاره شد. نقش ضعف رهبری و سوء مدیریت حکومت و سرقوماندان اعلی نیروهای مسلح، توافق‌نامه دوحه در غیاب حکومت افغانستان و سراسمیگی حکومت آمریکا به ویژه رئیس‌جمهور آن آقای جو‌بایدن در خارج کردند بدون برنامه و شبانه نیروهای نظامی خود از افغانستان و قطع کمک‌های حمایتی به نیروهای امنیتی افغانستان و فساد گسترده در رهبری نیروهای امنیتی بیش از همه نقش داشتند. عوامل دیگر که بیان شد نیز در جای خود نقش مخرب و ممد داشتند که برایند این فعل و انفعال به وجود آمدن وضعیت کنونی در کشور بود. البته نقش زمینه‌ساز رئیس‌جمهور پیشین حامدکرزی در تقویت طالبان و کشاندن تدریجی جنگ به سمت ولایات شمالی و تداوم این سیاست در دوره رئیس‌جمهور غنی در به وجود آوردن وضعیت موجود بی‌تأثیر نبوده و نیست. ممکن است عوامل دیگر نیز نقش داشته باشند که از دید نویسنده پنهان مانده باشند امیدواریم کسانی که در متن حوادث مسئولیت داشته روزی این عوامل را به طور دقیق و مستند برای مردم بازگو نموده و ثبت تاریخ کنند زیرا آنچه در اینجا اشاره شد برداشت نویسنده با توجه به معلومات و سلسله حوادث پیش آمده، می‌باشد نه بیشتر از آن.

داعش خراسان جهانی می‌شود

جهان برای مقابله با یک تهدید تروریستی بین‌المللی جدید آماده نیست

نویسندگان: کالین پ. کلارک و لوکاس وبر

منبع: فارین آفیرز

تهیه شده در تحریریه نشریه راه عدالت



بلکه چین، هند، ایران و روسیه را نیز قرار دارند. به یک معنا، دامنه تهدیدات آن مشابه با تهدیدات داعش در عراق و سوریه از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ است. گروه داعش اصلی در آن دوره علیه دشمنان مختلف خود از جمله دولت های عراق و سوریه، شبه نظامیان کرد ایران و نیروهای امنیتی نظامی تحت حمایت ایالات متحده و نیروهای آمریکایی و متحدانش در منطقه حمله کرد. ائتلاف جهانی برای شکست داعش به رهبری ایالات متحده در اوج خود دارای ۸۷ عضو بود. این ائتلاف به ظاهر ناهمگون با همدیگر توانستند داعش را سرکوب کنند و این گروه را از سرزمینی که فتح کرده بود بیرون کردند.

سوء استفاده گروه های تروریستی از شکاف بین قدرت های بزرگ

با این حال، تصور درجه مشابهی از هماهنگی میان کشورها علیه گروه های تروریستی از جمله داعش امروز دشوار است. با وجود تشدید رقابت های گوناگون میان آن ها، انگیزه های کمتری برای همکاری این کشورها ایجاد می شود، حتی وقتی صحبت از رویارویی با گروهی باشد که همه آنها را تهدید می کند. کشورهای که ممکن است منافع مشترکی در توقف تروریسم داشته باشند، از جمله چین، ایران، روسیه، ترکیه و ایالات متحده، در عوض تلاش می کنند تا از تلاش های یکدیگر برای قدرت‌نمایی و ایجاد نفوذ در مناطقی چون آسیای مرکزی، قفقاز و ساحل آن که داعش خراسان و سایر گروه‌های تروریستی در آن فعالیت می کنند، جلوگیری کنند. قبل از حملات داعش خراسان در ایران و روسیه در سال جاری، جامعه اطلاعاتی ایالات متحده پیشاپیش به تهران و مسکو در راستای "وظیفه هشدار دادن" خود در صورت اطلاع از خشونت قریب الوقوع علیه غیرنظامیان، اطلاع رسانی کرد. با این حال، دولت‌های ایران و روسیه هر دو از این هشدارها چشم پوشی کردند.

به نظر می‌رسد تعهد مشترک بر به اشتراک‌گذاری اطلاعات نسبت به دوران پس از ۱۱ سپتامبر، زمانی که بسیاری از دولت‌ها با طیف‌های مختلف در جنگ علیه تروریسم همکاری کردند، کمتر شده و اکنون بیشتر مرحله رقابت قدرت‌های بزرگ است. ایالات متحده و متحدان اروپایی‌اش هنوز با هم همکاری می‌کنند و احتمالاً اطلاعات ایالات متحده به شناسایی حداقل برخی از توطئه‌های خنثی شده در اروپا در سال جاری کمک کرده است. اما در میان کشورهایی که با خطوط گسل های ژئوپلیتیکی از هم جدا شده اند، کمک های ضد تروریسم دست و پاگیرتر و کمتر شده است.

داعش خراسان و سایر گروه‌های تروریستی از شکاف بین قدرت‌های بزرگ سوء استفاده می‌کنند. آنها نه تنها از شناسایی زمانی که کشورها اطلاعات را به اشتراک نمی‌گذارند اجتناب می‌کنند، بلکه عمداً حملاتی را انجام می‌دهند که تنش‌های فرقه‌ای را تشدید می‌کند و جلوگیری از خشونت بیشتر را برای دولت‌ها دشوارتر می‌کند. همانطور که استراتژی جدید جاه طلبانه داعش خراسان نشان می‌دهد، فعالیت تروریستی یک مشکل جهانی است و تلاش‌های ضد تروریسم نیز باید جهانی باشد. تا زمانی که سازمان‌های اطلاعاتی نسبت به همکاری یا انتقال اطلاعات حیاتی در مورد این تهدید مشترک محتاط باشند، ابتکار عمل را به گروه‌هایی که به کشورهای شان آسیب می‌رسانند واگذار خواهند کرد.

با موفقیت از آن استفاده کرده است، عواملی در افغانستان یا پاکستان با حامیان احتمالی داعش خراسان در خارج از کشور تماس می‌گیرند تا سعی کنند آنها را متقاعد کنند که حملاتی را در کشورهای محل زندگی خود انجام دهند. در صورت موافقت، گردانندگان داعش خراسان از راه دور دستورالعمل‌ها را به آنها می‌رسانند و آنها را با عوامل میدانی خود در تماس قرار می‌دهند که آنها می‌توانند اسناد جعلی، سلاح‌ها و سایر پشتیبانی‌های لجیستیکی لازم برای انجام یک حمله تروریستی را ارائه دهند. از آنجایی که شبکه‌های فیزیکی و مجازی این گروه یکدیگر را تقویت می‌کنند، مبارزه با تروریسم مؤثر مستلزم برهم زدن هر دو است. متلاشی کردن شبکه‌های فیزیکی شامل اقداماتی مانند اقداماتی است که مقامات ایالات متحده چند هفته پیش انجام دادند، هنگامی که هشت شهروند تاجیک را دستگیر کردند که از طریق مرز جنوبی وارد ایالات متحده شده بودند و بعداً مشخص شد که احتمالاً با داعش خراسان ارتباط دارند. برای از بین بردن شبکه‌های مجازی، دولت‌ها باید با رسانه‌های اجتماعی و سایر شرکت‌های فناوری همکاری کنند تا حساب‌ها و محتوای تبلیغ‌کننده تروریستی را شناسایی و حذف کنند. این به تنهایی کافی نیست. هیچ کارزار پاکسازی در فضای مجازی موفقیت کامل به دست نمی‌آورد ولی با این حال، به عنوان بخشی از تلاش مداوم برای محدود کردن دامنه تبلیغات افراط‌گرایی ضروری است.

مشکل جهانی مستلزم راه حل جهانی است

تعداد فزاینده توطئه‌های خنثی شده داعش خراسان نیاز به اقدامات مشترک بین‌المللی را نشان می‌دهد. یکی از اولین توطئه‌های بزرگ داعش خراسان که در خارج از کشور محل استقرار آن یعنی افغانستان کشف شد، در اپریل ۲۰۲۰ در آلمان بود، زمانی که پلیس آلمان طرح حمله به پایگاه‌های نظامی ایالات متحده و ناتو در این کشور را خنثی کرد. واشنگتن پست گزارش داد که تا فبروری ۲۰۲۳، مقامات ضد تروریسم حدود ۱۵ توطئه جداگانه داعش خراسان را شناسایی کرده اند که مکان‌هایی را در سراسر جهان از جمله کلیساها، سفارت‌خانه‌ها و جام جهانی ۲۰۲۲ در دوحه، قطر را هدف قرار می‌دهند. مقامات توطئه‌های داعش خراسان را در آلمان و هلند در ژوئیه ۲۰۲۳ و همچنین حمله برنامه ریزی شده به جشن‌های شب سال نو در کلن آلمان و وین اتریش، در دسامبر ۲۰۲۳ را خنثی کردند. امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه در ماه مارچ ۲۰۲۳ اعلام کرد که فرانسه چندین توطئه داعش خراسان را در خاک این کشور خنثی کرده است. در همان ماه، پلیس آلمان دو شهروند افغانستانی تیار را دستگیر کرد که در هنگام برنامه ریزی برای حمله به پارلمان سوئد به عنوان اقدامی انتقام‌جویانه برای سوزاندن قرآن در استکهلم، با گردانندگان داعش خراسان در ارتباط بودند.

این الگوی تروریستی معمولاً سیاست‌گذاران را نگران می‌کند. پس از حمله داعش خراسان در مسکو در ماه مارچ ۲۰۲۴، کریستوفر رای، مدیر دفتر تحقیقات فدرال، هشدار داد که "پتانسیل یک حمله هماهنگ" در خاک ایالات متحده به طور فزاینده نگران‌کننده است.

مقابله با بسیاری از تهدیدات به طور همزمان نیاز به همکاری دارد. تبلیغات داعش خراسان لیست بلندبالایی از کشورها را شامل می‌شود که هدف قرار گرفته‌اند. در این لیست نه تنها ایالات متحده و دوستان اروپایی اش،

آمریکایی و ده‌ها تن از شهروندان افغانستان کشته شدند. این انفجار یک نمایش شوم از توانایی‌های کشته‌کننده داعش خراسان بود. اما نیروهای آمریکایی در حال خروج بودند و طالبان افغانستان را به این امید باقی گذاشتند که با این گروه در میدان جدید مبارزه می‌کند. عدم حضور مستمر نظامی و اطلاعاتی ایالات متحده در افغانستان، فرصتی در اختیار داعش خراسان گذاشت که توانست با استفاده از آن دو باره نیروهای خود را سازمان‌دهی کند. ایالات متحده به طور کامل به تلاش‌های ضد تروریستی خود در منطقه پایان نداده است. اما با عدم حضور فیزیکی در افغانستان، این کشور متکی بر رویکردی است که رئیس‌جمهور جو بایدن، آن را رویکرد "برافراشته" نامیده است. این رویکرد با استفاده از گزارش‌های اطلاعاتی، همکاری شرکای منطقه‌ای و هواپیماهای بدون سرنشین برای حمله به اهداف مهمی که تهدیدی برای منافع این کشور تلقی می‌شوند متکی است. هنگامی که یک هواپیما بدون سرنشین ایالات متحده، ایمن الظواهری، رهبر القاعده را در یک خانه امن در کابل در ژوئن ۲۰۲۲ کشت، دولت بایدن این حمله را به عنوان مدرکی ارائه کرد که نشان می‌دهد رویکرد مذکور می‌تواند امنیت منافع ایالات متحده را تامین کند.

با این حال، کار روزمره مهار تهدیدهای داعش خراسان به عهده طالبان قرار گرفت که پس از خروج ایالات متحده و فروپاشی نهاد‌های سیاسی و امنیتی که قبلاً از آنها حمایت می‌کرد، به دولت واقعی افغانستان تبدیل شد. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که طالبان در مبارزه با تروریسم به طرز قابل توجهی موفق بوده‌اند. بر اساس تحقیقات انجام شده توسط امیره جادون، اندرو ماینز و عبدالسید، بین سپتامبر ۲۰۲۲ و ژوئن ۲۰۲۳، حملات داعش خراسان به میزان قابل توجهی کاهش یافت. در این مدت، داعش خراسان به طور متوسط چهار حمله در ماه در افغانستان انجام داد که از ۲۳ حمله در ماه در سال اول حکومت طالبان کمتر است. اما این ارقام لزوماً نشان‌دهنده تنزل ظرفیت عملیاتی این گروه نیست، و همچنین روشن نیست که تاکتیک‌های طالبان علت اصلی کاهش بوده است.

داعش خراسان سرسختانه مقاوم می‌کند

به احتمال زیاد، کاهش تعداد حملات داعش خراسان در داخل افغانستان نتیجه عمق استراتژیک این گروه است. داعش خراسان تحت رهبری صنع الله غفاری (معروف به شهاب المهاجر)، که این نقش را در ژوئن ۲۰۲۰ بر عهده گرفت، تلاش‌های جذب و تبلیغات خود را گسترش داده و به دنبال راه‌هایی برای بین‌المللی کردن دستور کار خود بوده است. در حالی که قبلاً جاه‌طلبی‌های آن عمدتاً محلی بود، اخیراً حملات خود را در آن سوی مرزهای افغانستان، در ازبکستان و تاجیکستان و علیه منافع خارج از افغانستان افزایش داده است. برای مثال، در سال ۲۰۲۲، این گروه به سفارت روسیه و هتلی که تجار چینی در کابل رفت و آمد می‌کردند، حمله کرد. اما اکنون گروه اکنون هم تبلیغات خود را به سوی مخاطبان جهانی تر سوق داده است و هم دامنه حملات و تهدیدهای خود را گسترش داده است. داعش خراسان علاوه بر اطلاع‌رسانی در سراسر منطقه اصلی عملیات خود در آسیای جنوبی و مرکزی، محتوای رسانه‌ای را به زبان‌های مختلف برای دسترسی به افراد بیشتری منتشر می‌کند. این کار را عمدتاً از طریق رسانه داخلی خود، بنیاد «العلیم» برای تولیدات رسانه‌ای انجام می‌دهد، که عمدتاً به زبان پشتو منتشر می‌کند، همچنین محتوای منظم به زبان‌های انگلیسی، فارسی، روسی، تاجیکی، ترکی، اردو و ازبکی تولید می‌کند. داعش خراسان برای تقویت بیشتر پیام‌های خود، حامیان خود را در سرتاسر جهان تشویق می‌کند تا تبلیغات خود را که با مواضع آن همسو باشد، ایجاد کنند. پیام رسمی این گروه در سال جاری شامل تهدیدات مستقیم علیه اهدافی در کشورهای خارجی عضو اتحادیه اروپا مانند یورو ۲۰۲۴ آلمان، بازی‌های المپیک در فرانسه و جام جهانی کریکت در ایالات متحده بوده است. قبل از شروع یورو ۲۰۲۴ در ژوئن، مردی که برای شغلی مرتبط با این رویداد درخواست داده بود، در فرودگاه شهر کلن آلمان به اتهام ارسال پول به داعش خراسان دستگیر شد. پس از حمله تروریستی در مسکو در ماه مارچ، یک وب‌سایت وابسته به داعش خراسان تصویری را منتشر کرد که روی آن نوشته شده بود: «بعد از مسکو... نفر بعدی کیست؟» و نام چهار شهر اروپایی - لندن، مادرید، پاریس و رم را در آن فهرست شده بودند.

تلاش‌های داعش خراسان برای تهدید غرب شامل رادیکال کردن اعضای جوامع دیاسپورای آسیای مرکزی در اروپا و آمریکای شمالی و تحریک افراد به خشونت است. در این مدل «کارآفرین مجازی»، که این گروه در گذشته

طی چند هفته گذشته، مقامات فرانسوی چندین توطئه تروریستی را برای هدف قرار دادن بازی‌های المپیک ۲۰۲۴ که هفته گذشته در پاریس آغاز شد، کشف کردند. در یکی از آنها، یک مرد ۱۸ ساله چپتی قصد حمله به یک مسابقه فوتبال المپیک در شهر سنت ایتین فرانسه را داشت. گفته شده است که او با یکی از اعضای داعش در تماس بوده است. این توطئه کشف شده تازه‌ترین مورد از فعالیت‌های تروریستی مرتبط با داعش بود. شاخه دغش خراسان که عمدتاً در جنوب آسیا فعالیت می‌کند، عامل چندین حمله تروریستی بین‌المللی موفق در سال جاری بوده است. حمله اوایل ماه جنوری بر مراسم یادبود قاسم سلیمانی در کرمان ایران، حمله بر کلیسایی در استانبول در اواخر همان ماه و حمله بر یک سالن کنسرت در حومه مسکو در ماه مارچ، بخشی از حملات موفق این گروه در سال جاری بوده است. حملات در ایران و روسیه حدود ۲۵۰ کشته و صدها زخمی برجای گذاشت. در افغانستان و پاکستان، جایی که داعش شاخه خراسان مستقر است، این گروه هر ماه مسئولیت چندین حمله در مقیاس کوچکتر را بر عهده می‌گیرد.

داعش خراسان تنها منبع افزایش تهدیدهای تروریستی نیست. گراهام آلیسون، پژوهشگر امور بین‌المللی و مایکل مورل، معاون سابق سازمان CIA در مقاله‌ای تحت عنوان «چراغ‌های هشدار برای خشونت در مقیاس بزرگ» اخیراً در فارین آفیرز، محیط امنیتی کنونی را با دوره منتهی به حملات القاعده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مقایسه کرده‌اند. آنها نتیجه گرفته‌اند که ما اکنون مانند سال‌های قبل از ۱۱ سپتامبر، زمانی که حملات بزرگ تروریستی بر سفارتخانه‌های ایالات متحده در شرق آفریقا و ناو USS Cole در سواحل یمن صورت گرفت، در وضعیت مشابه قرار داریم. از میان بسیاری از عوامل تروریستی که آلیسون و مورل برشمرده‌اند، داعش خراسان با توجه به توانایی‌ها و اهدافش، یکی از نگران‌کننده‌ترین آنها است. هنگامی که داعش خراسان در سال ۲۰۱۵ ظهور کرد، در درجه اول بر افزایش رده‌های مختلف نیروهای جدید خود نه تنها از افغانستان و پاکستان، بلکه از میان شهروندان سراسر کشورهای آسیای مرکزی، به ویژه تاجیکستان و ازبکستان، متمرکز شد. داعش خراسان مانند دیگر گروه‌های وابسته به داعش، یک برنامه بسیار فرقه‌ای و مذهبی را دنبال می‌کرد. این گروه تبلیغات خود را با شعارهای ضد شیعی همراه کرد و به طور مکرر بر هزاره‌ها، اقلیت شیعه در افغانستان، حمله کرد. بین سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۸، اردوی افغانستان، نیروهای آمریکایی و ناتو و نیروهای پاکستانی عملیات‌های ضد تروریستی را علیه داعش خراسان انجام می‌دادند، اگرچه این عملیات‌ها همیشه هماهنگ نبودند. طالبان افغانستان نیز در مناطق خاصی از کشور با این گروه می‌جنگیدند. در این دوره، داعش خراسان از قلمروی که زمانی تحت کنترل خود داشت بیرون رانده شد و منحل تلفات نیروی انسانی قابل توجهی، به ویژه در سطوح رهبرانش گردید. حتی در همین دوره، این گروه به حملات مرگبار در داخل افغانستان ادامه داد، که بسیاری از آنها در کابل، پایتخت این کشور صورت گرفت. داعش خراسان در سال‌های پس از آن ثابت کرده است که سرسختانه مقاوم است. این گروه با گسترش جلب و جذب و تلاش‌های استخدامی خود، ابتدا در میان ستیزه‌جویان پاکستانی و سپس در سراسر آسیای مرکزی، بر چالش‌های پرسنلی خود غلبه کرده و استراتژی خود را نیز مطابق اهداف تعیین شده تطبیق کرده است. داعش خراسان اکنون حملات کمتری را نسبت به گذشته در داخل افغانستان انجام می‌دهد و بسیاری از حملاتی را که اخیراً برنامه‌ریزی کرده است، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که مرگبارتر بوده و بر اهداف کلان تری در خارج از کشور متمرکز شده‌اند. سازمان‌های مجری قانون در بسیاری از کشورها به درستی در حالت آماده‌باش هستند، اما چرخش رقابتی در سیاست جهانی، هماهنگی‌ها و تلاش‌هایشان را برای آنها دشوارتر کرده است. برای خنثی کردن تهدیدهای بین‌المللی داعش خراسان، کشورها باید بر این مانع بزرگ یعنی عدم هماهنگی فائق آیند.

ظهور دوباره داعش

حملات داعش خراسان بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۱ کاهش یافت و کاهش حضور این گروه، نتیجه موفقیت کارزار نظامی ایالات متحده، افغانستان و متحدان شان بود. اگر خروج فاجعه‌بار نیروهای ایالات متحده از افغانستان در آگست ۲۰۲۱ اتفاق نمی‌افتاد، این روند موفقیت‌علیه یک گروه نوظهور تروریستی ممکن بود ادامه پیدا کند. یکی از وحشتناک‌ترین حملات تروریستی در هنگام پروسه تخلیه از افغانستان، حمله انتحاری داعش خراسان در میدان هوایی کابل بود که در آن ۱۳ نظامی

نظام جاهل پرور

احسان تیموری

نزدیک به سه سال است که از سلطه غیر مشروع طالبان بر افغانستان می‌گذرد. در این سه سال افغانستان از جهات مختلف متضرر شده است؛ از جمله آن آموزش است. پیامدهای زبان آور این کار زمانی خوب فهم و درک می‌شود که ماهیت و کارکرد آموزش و دانایی در پیوند با توسعه، انکشاف، صلح و ثبات جوامع امروزی در نظر گرفته شود.

در ارتباط با توسعه گفتمان حاکم، گفتمان توسعه انسانی است. براساس این گفتمان عامل اصلی توسعه در جوامع مختلف افزایش سرمایه انسانی است. مقصود از سرمایه انسان هم رشد کمی و کیفی جمعیت یک کشور است. یعنی کشوری فرایند توسعه را به راحتی سپری می‌کند که در قدم اول جمعیت کافی داشته باشد و در قدم دوم جمعیت آن از نظر تعلیم، تحصیل، تندرستی و سلامت در وضعیت مطلوبی قرار داشته باشند.

مطلب قابل توجه این است که وقتی سخن از آموزش و تحصیل می‌رود یا بحث تدریسی و سلامت مطرح می‌شود اینها در جوامع امروز و براساس تجربیات بشری، تعریف واضح و روشن دارد. نمی‌شود هر اطلاعاتی را علم و نبود مریضی را سلامت نامید. بنابراین، کشوری اگر بخواهد از گردونه‌های پر خم و پیچ توسعه، عبور کند، هیچ چاره‌ای جز عبور از فلتر آموزش نیروی انسانی ندارد. حتی در گفتمان‌های که قدرت یا اقتصاد یا فرهنگ را در توسعه اصل قرار می‌دهد باز هم سرمایه انسانی از منزلت و جایگاه بلندی برخوردار است. منتها وزن آن فرق دارد.

اما در سه سال حاکمیت طالبان در افغانستان چند اتفاق عمده رخداد که در نتیجه روند نوبی کاروان آموزش و تحصیل در افغانستان متوقف و کشور از نظر سرمایه بشری ورشکسته و افغانستان به جامعه جاهله مبدل شد. مهم‌ترین اتفاقاتی که افغانستان را در پرتگاه چاه ویل جهل و نادانی برده است، عبارتند از:

۱. محبوس ساختن زنان و دختران در جهنم ظلمت همراه با عذاب الیم؛ خطرناک‌ترین اقدام طالبان بستن دروازه‌های علم و دانایی بر روی دختران و زنان است. یعنی محروم ساختن نصفی از پیکر جامعه از نقش آفرینی در فرایند توسعه و پیشرفت و مجبور ساختن دختران به تن دادن به ازدواج‌های زودهنگام و محروم ساختن از لذت‌های زندگی مبتنی بر دانایی و مهارت. در دنیای پیچیده امروز افرادی فاقد علم و مهارت برای جامعه آورده‌ای ندارد و هیچ کاری به آنها سپرده نمی‌شود. این کار طالبان یک بدعتی است که پیشینه ندارد؛ زیرا در نظام فکری طالبان زنان نباید درس بخوانند. این نگاه با محروم بودن زنان از تحصیل بخاطر عدم امکانات و دیگر موانع متفاوت است.

۲. خارج شدن سرمایه‌های علمی؛ پس از حاکمیت طالبان اکثر به اتفاق کدرهای علمی اعم از دانشگاه‌ها و مکاتب از کشور خارج شدند. اندک افرادی که هم جایگزین شدند توانایی علمی و تجربه عملی اساتید و کدرهای قبلی را ندارند. این کار در عرصه آموزش و تحصیلات عالی زبان سنگینی در پی داشت. در تمام دنیا یکی از فاکتورهای سنجش میزان توسعه یافتگی یک کشور، سنجش میزان کدرهای علمی آن است. هرچه یک کشور از این جهت تهی باشد، به همان میزان در پله پایین‌تر توسعه قرار می‌گیرد. مثل وضعیت موجود افغانستان. به جای رشد و توسعه هر روز یک گام به عقب می‌گذارد.

۳. محروم ساختن افغانستان از فرصت‌های تحصیلی دنیا؛ در دوران جمهوری اسلامی افغانستان علاوه بر بورس‌های دولتی، کشورهای مختلف بورس‌های آزاد و شخصی می‌دادند. از این طریق در پیچه بزرگی به سمت کاروان جهانی علم برای فرزندان افغانستان گشوده شده بود. هر کسی به میزان توان خود قادر بود که به حافظه جهانی دانایی متصل شود و از آن بهره‌برد. اما در این سه سال عملاً این اتصال قطع شد و افغانستان به یک جزیره تبدیل شده است؛ جزیره‌ای که زمین آن شورزار است و غاصبان راه‌های استفاده از نعمات بیرونی را نیز به روی مردم خود بسته و کلید قفل آن را نیز در دریا انداخته‌اند. دیگر نه خبری از اعطای معنار دار بورس‌های تحصیلاتی است و نه فرصت و امکانی بهره‌مندی از آن.

۴. یک‌دست ساختن ادارات؛ در کنترل گرفتن ادارات روی تعلیم و تحصیل نقش دارد. چون در نظر غالب مردم تحصیل و مخصوصاً تحصیلات عالی برای بدست آوردن شغل و کار است. وقتی که طالبان به غیر از نیروهای خودش اجازه ورود ساختار کشور را ندهند، بسیاری دیگر انگیزه تحصیل را از دست می‌دهند؛ چنانکه میزان شرکت کنندگان در کانون امثال در ولایات مختلف، بشدت افت کرده بود.

۵. بیکاری و کاهش سرانه ملی؛ در پی سلطه طالبان بی‌کاری به اوج خود رسیده است و درآمد اکثریت مردم متمایل به صفر است. این امر باعث شده است که خانواده‌ها فرزندان خود را به کار تشویق کنند تا نیازهای اولیه شان تأمین شود. تأثیر این بحران بر تحصیل وقتی خوب آشکار می‌شود که به تحصیلات خصوصی توجه شود. در بیست سال گذشته بخش خصوصی کمبودهای آموزشی اعم از مکتب و تحصیلات عالی را پوشش داده بود. ولی در این سه سال مراکز دولتی بیش از گذشته ضربه خورد و امکان تعلیم و تحصیل در بخش خصوصی نیز به‌دلیل فروپاشی اقتصادی فراهم نیست.

۶. تغییر در نصاب تعلیمی و رشته‌های تحصیلی؛ طالبان از همان آغاز حاکمیت خود نظام تعلیمی و تحصیلی افغانستان را به یک نظام‌های ایدئولوژیک تبدیل کرد. نظام‌های که در خدمت تثبیت و هژمونیک ساختن افکار و اندیشه‌های طالبان باشد. در حقیقت ماهیت این نظام‌ها را از علم تهی کرد و غیر علم را بجای علم قرار داد. موضوعاتی که فراگیری آن هیچ سودی به بهبودی زندگی مردم ندارد. لذا دیگر حتی پسران نیز به فراگیری چنین آموزشی علاقمند نیستند.

۶. بستن رسانه‌های آزاد؛ رسانه‌ها در بیست سال گذشته در ترویج دانایی در جامعه نقش اساسی داشت و در بالا بردن اطلاعات مردمی که از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند، اثر مهم داشت. ولی دیگر این رسانه‌ها نیز وجود ندارد و در نتیجه جامعه از چرخش دانش عمومی محروم است.

نتیجه این وضعیت عقب ماندگی جامعه در عرصه آموزش و تحصیل است. آثار این وضعیت شوم در همین حد نیست، بلکه در عرصه‌های مختلف جامعه تبارز می‌کند و در حقیقت چرخ توسعه کشور را از کار می‌اندازد و افغانستان را به جامعه جاهله و محروم از دستاوردهای بشری تبدیل می‌کند. چنین نظامی در حقیقت یک نظام جاهل پرور است.

ماموریت ناکام

(به مناسبت بیست و هفتمین سالگرد سانحه سقوط هواپیما در بامیان و شهادت تعدادی از یاران عدالت خواهی و شخصیت‌های ملی کشور)

عبدالقیوم آیتی



عبدالرحیم غفوری در اوایل ماه اسد، سال ۱۳۷۶ ش، از سوی ریاست دولت اسلامی مأمور تشکیل کابینه شد. در آن کابینه وزارت دفاع به جمعیت اسلامی و وزارت داخله به حزب وحدت اسلامی سپرده شده بود. جنرال عبدالملک سمت وزارت امور خارجه را بر عهده داشت و غفار پهلوان از سوی مارشال دوستم به‌عنوان معاون رئیس جمهور پیشنهاد شده بود. قرار بود آقای غفوری به بامیان رفته و با استاد خلیلی که در آن زمان سمت رهبری حزب وحدت اسلامی را به عهده داشت، رایزنی کند. در آن سفر که هواپیما حامل آقای غفوری با هفده نفر همراهانش بود، هنگام نشست در میدان هوایی بامیان، دچار حادثه شد که از سانحه سقوط و آتش گرفتن هواپیمای حامل شان فقط دو نفر زنده ماندند و غفوری با شماری از همراهانش در این حادثه تلخ جان باختند.

فقط دو نفر زنده ماندند و غفوری با شماری از همراهانش در این حادثه تلخ جان باختند.

این حادثه در ۳۰ اسد سال ۱۳۷۶ ش، رخ داد و عمر دولت هشت روزه عبدالرحیم غفوری، نیز پایان یافت. در این سانحه ۱۷ تن به شمول عبدالرحیم غفوری نخست‌وزیر دولت اسلامی، سید محمد سجادی، عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی، سید یزدان شناس هاشمی؛ فرمانده قول اردوی حزب وحدت و عبدالحسین مقصدوی؛ عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی، عبدالعزیز مراد رئیس دفتر استاد ربانی رئیس دولت اسلامی، عبدالعلی دانش‌یار رئیس دفتر نخست‌وزیر، عبدالکریم زارع والی جوزجان، استاد رحیم رفعت و استاد پاک‌روان که همه از چهره‌های مؤثر و نخبه دولت اسلامی بودند، در این حادثه شهید شدند.

پس از گذشت سال‌ها از چگونگی وقوع حادثه سقوط هواپیما حامل نخست‌وزیر و همراهانش در بامیان، اطلاعات دقیقی در دست نیست. از همین روی، برخی از رهبران سیاسی، خواهان بررسی حادثه سقوط هواپیما بودند و تا زوایای پنهان و تاریک، آشکار و روشن شود. هرچند برخی از گمانه‌زنی‌ها، درباره این حادثه، چنین اظهار کردند که دست‌های استخباراتی آی اس آی پاکستان، دخالت داشته است. از این روی، پاکستان مانع، اتحاد و انسجام گروه‌های قومی در افغانستان بوده است. منافع خود را در سایه تعارضات و منازعات دوام دار کشور می‌دانست.

در میان چهره‌های یادشده سه تن از یاران عدالت‌خواهی قرار داشتند که هرکدام نقش بی‌بدیلی در تمام مراحل رشد و پویایی حزب وحدت اسلامی و نیز احیای هویت مردم داشتند. آنان هرکدام از یاران نزدیک رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری و از استوانه‌های اصلی مقاومت غرب کابل بودند. به خصوص شهید سجادی که یک چهره جوان و صادق و از نزدیک‌ترین افراد به شهید مزاری بود.

یاد آنان را گرامی می‌داریم و بر روح بلند شان درود می‌فرستیم.

سی‌ام ماه اسد مصادف است با بیست و هفتمین سالگرد سانحه هوایی در بامیان است که در آن تعدادی از شخصیت‌های سیاسی از جمله تعدادی از یاران جریان عدالت خواهی از جمله شهید سید محمد سجادی، شهید عبدالحسین مقصدوی و شهید یزدان شناس هاشمی و نیز شهید عبدالرحیم غفوری به شهادت رسیدند. یاد آنان را گرامی می‌داریم.

پس از سقوط کابل به دست طالبان در خزان ۱۳۷۵، بار دیگر، رهبران سیاسی گروه‌های قومی هزاره‌ها، تاجیک‌ها و ازبیک‌ها در «خنجان» گردهم آمدند و توافقنامه‌های امضا کردند و جبهه مقاومت علیه گروه طالبان را بنام «شورای عالی دفاع» تشکیل دادند. پایتخت اداره مجاهدین به سرپرستی استاد ربانی از کابل به مزارشریف انتقال کرد و برای اولین بار، توزیع قدرت به‌گونه‌ای نمادین و متناسب میان رهبران اقوام صورت گرفت. وزارت امور خارجه به جنبش ملی (ژنرال عبدالملک، وزارت امور داخله به حزب وحدت اسلامی (استاد محقق)، وزارت دفاع به جمعیت اسلامی (احمدشاه مسعود) تعلق گرفته و قرار بود حکومت همه شمول و دارای کابینه‌ی فراگیر و متوازن از همه گروه‌های قومی تشکیل شود. در این کابینه، استاد ربانی با یک معاون از حزب وحدت اسلامی و یک معاون از جنبش ملی اسلامی، رئیس جمهور و آقای عبدالرحیم غفوری، به‌جای حکمتیار نخست‌وزیر تعیین شده بود.

عبدالرحیم غفوری در اوایل ماه اسد، سال ۱۳۷۶ ش، از سوی ریاست دولت اسلامی مأمور تشکیل کابینه شد. در آن کابینه وزارت دفاع به جمعیت اسلامی و وزارت داخله به حزب وحدت اسلامی سپرده شده بود. جنرال عبدالملک سمت وزارت امور خارجه را بر عهده داشت و غفار پهلوان از سوی مارشال دوستم به‌عنوان معاون رئیس جمهور پیشنهاد شده بود. قرار بود آقای غفوری به بامیان رفته و با استاد خلیلی که در آن زمان سمت رهبری حزب وحدت اسلامی را به عهده داشت، رایزنی کند. در آن سفر که هواپیما حامل آقای غفوری با هفده نفر همراهانش بود، هنگام نشست در میدان هوایی بامیان، دچار حادثه شد که از سانحه سقوط و آتش گرفتن هواپیمای حامل شان

طالبان؛ اقتصاد سیاه و غارتی

(به مناسبت سومین سال سلطه طالبان بر افغانستان)

محمد ارزگانی

اقتصاد سیاه و غارتی، مجبور به ترک افغانستان شده‌اند. این سیاست بگیر و ببند و غارت دارایی مردم به روش‌های مختلف با هدف چاق سازی اقتصاد سران طالبان و گسترش فقر در افغانستان انجام می‌شود و نتیجه این سیاست این است که طبق گزارش سازمان ملل متحد میزان فقر به ۹۷ درصد افزایش یافته است و دو سوم مردم به کمک‌های خارجی شدیداً نیازمند هستند.

نتیجه گیری

با توجه به مصادیق که در بالا اشاره شد، اقتصاد طالبان اقتصاد مبتنی بر غارت و چپاول دارایی و املاک مردم، مصادره خانه و ملکیت‌های شخصی آنان، گرفتن پول از مردم به بهانه‌های واهی و طرح دعاوی ساختگی برای تصرف عقارات شخصی، واگذاری معادن در فقدان شفافیت به شرکت‌های اقماری رهبران طالبان، متوقف شدن تمام پروژه‌های انکشافی و زیربنایی در دوره سه ساله طالبان، فساد گسترده در گمرکات و توزیع پاسپورت گاهی با قیمت ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ دالری، احضار و دستگیری مردم به بهانه داشتن سلاح و سپس شکنجه و گرفتن قیمت اسلحه از آنان، دریافت کمک‌های میلیاردی دالری آمریکا و عدم شفافیت در مصرف آن، وادار کردن مردم به کوچ اجباری از طریق تخریب مزارع و باغات مردم، گرفتن پول‌های کلان چند ده میلیون افغانی از مردم فقیر و بی‌بضاعت مالستان و ناور، بهسود و کنذیر و مصادره خانه‌ها و شهرک‌های سرمایه گذاران در نقاط مختلف افغانستان همه و همه مبتنی بر عدم شفافیت، فقدان قانون و با هدف فریب شدن اقتصاد سیاه و غارتی طالبان صورت می‌گیرد و اگر در مدت این سه سال بیش از ۸ میلیون نفر مجبور به ترک افغانستان شده‌اند، علاوه بر عوامل مانند ظلم و ستم و شکنجه روحی و جسمی و تجاوز و محرومیت اجتماعی و سیاسی، بخش عمده این مهاجرت ناشی از حاکمیت اقتصادی سیاه و غارتی در دوره طالبان است که امید چندان به اصلاح این رویه نمی‌رود و مردم افغانستان باید رنج بی تفاوتی خود را در قبال وضعیت کنونی با قیمت گزاف بپردازند!

پنجشیر و تخار و قندوز همه و همه جزو مصادیق اقتصاد سیاه، غارتی و غنیمتی نیز می‌باشد. علاوه بر آن پس از تسلط طالبان بر افغانستان اکثر یا تمام خانه‌ها و دارایی‌های شخصی مقامات حکومت پیشین توسط طالبان تصرف شده و اینک در اختیار آنان قرار دارد. تصرف در اموال و دارایی شخصی افراد بدون پشتوانه و معیار قانونی چپاول و غارت محسوب می‌شود که طالبان اینک اقتصاد شان را بر آن بنا نهاده است.

طرح دعاوی ساختگی توسط برخی از افراد طالب علیه دارایی و املاک مردم در نقاط مختلف افغانستان و سپس حکم محکمه طالبان به نفع مدعی و تسلط مدعی بر املاک و دارایی مردم، غارت ثروت و دارایی مردم تلقی شده که اقتصاد طالبان بر آن استوار است.

تخریب مزارع و قطع کردن باغات مردم در جوی نو ولسوالی ارزگان خاص، جاغوری و پنجاب بامیان توسط افغان‌ها/ پشتون‌ها و کوچی‌ها با حمایت طالبان در راستای کوچ اجباری مردم و غارت دارایی و املاک آنان تلقی می‌شود.

همچنین وضع و گرفتن انواع مالیات سنگین بر کاسبان، تاجران، دهقانان و ... در فقدان قانون و تنها مبتنی بر داشت شخصی اعضای طالبان از فقه و متون به اصطلاح دینی که گاهی وضع این مالیات ده تا بیست برابر دوره نظام جمهوری است از مردم با زور تفنگ و تهدید گرفته می‌شود و جالب این است که یک رویه واحد در زمینه وجود ندارد بلکه هر مقام طالب طبق دلخواه خود میزان مالیات را تعیین می‌کند، این موارد نیز جزو مصادیق اقتصاد سیاه و غارتی است.

مردم افغانستان از سیاست طالبان و سیاست فقیرسازی آنان چنان به ستوه آمده که طبق گزارش سازمان جهانی مهاجرت به طور متوسط در هر فصل (سه ماه) نیم میلیون شهروندان افغانستان، از این کشور خارج شده‌اند. طبق این گزارش پس از امضای توافقنامه دوحه و تسلط طالبان بر افغانستان ۸ میلیون اتباع افغانستان از ظلم و ستم، فقیرسازی مردم توسط طالبان، بیکاری گسترده و حاکمیت

ولایت بامیان را نیز مجبور می‌سازند که چندین میلیون افغانی به پشتون‌ها و افغان‌های طالب به بهانه‌های واهی پرداخت کنند ناشی از همین برداشت شخصی خارج از قانون و حتی فقه حنفی است.

علاوه بر این در دخل و خرج حکومت طالبان هیچ شفافیت وجود ندارد و حتی بودجه حکومت طالبان بجز در سال ۱۴۰۱ که یک آمار کلی از بودجه آن سال اعلام شد اما در سال‌های بعد یعنی سال ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳ حتی یک آمار کلی از بودجه حکومت و منبع درآمد و روش مصرف طالبان اعلام نشد که در مجموع چند میلیارد افغانی است و چه مقداری آن بودجه عادی است و چه میزانی آن بودجه انکشافی! پروژه‌های که در سند بودجه طالبان تنظیم شده در کدام ولایت و شهر و به چه میزان می‌باشد؟ درآمد طالبان از کدام منبع تأمین می‌شود از گمرکات، از معادن، از مالیات، از قاچاق مواد مخدر یا کمک‌های خارجی!

غارت سرمایه‌های ملی مانند معادن و واگذاری آنان به افراد و شرکت طرف معامله و مد نظر طالبان و بستن قراردادهای غیر شفاف با برخی شرکت‌های خارجی و داخلی و اعلام نشدن درآمد حاصل از این قراردادهای جزو اقتصاد سیاه و غارتی بوده که در مدت سه سال حاکمیت این گروه در افغانستان اعمال شده است.

علاوه بر این هیچ نهاد نظارتی بر منابع و مصارف بودجه طالبان توسط نهادهای ناظر داخلی و بین‌المللی وجود ندارد و هیچگونه اطلاع و آگاهی از میزان بودجه و نحوه مصرف آن حتی به رسانه‌های تحت کنترل خود طالبان داده نمی‌شود و هیچ کس نمی‌داند که در پست‌های اقتصاد حکومت طالبان چه می‌گذرد!

علاوه بر این در طی کمتر از سه سال بر اساس پیوست‌های مخفی توافقنامه دوحه میان آمریکا و طالبان، ایالات متحده آمریکا طبق گزارش سیگار ۱۷ میلیارد و ۱۹۰ میلیون دالر در کمتر از سه سال به افغانستان تحت سلطه طالبان سرازیر شده است اما اینکه این مبلغ هنگفت در کجا و چگونه مصرف شده است، حتی توسط سیگار (نهاد بازرسی کننده از نحوه مصرف کمک‌های آمریکا به افغانستان) منتشر نشده است و در واقع مالیات سفید شهروندان آمریکا بر اساس پیوست‌های پنهان توافقنامه دوحه میان آمریکا و طالبان، تبدیل به اقتصاد سیاه شده و در اختیار طالبان قرار گرفته است!

بنابراین اقتصاد طالبان یک اقتصاد سیاه، غیر شفاف و خارج از نظارت نهادهای داخلی و بین‌المللی است و این نیست مگر برای اینکه بتواند از این طریق گروه‌های بیست و دو گانه تروریستی مستقر در افغانستان به نحوی تغذیه شود و رهبران طالبان از طریق اقتصاد سیاه دارایی و اموال مردم را به نفع این گروه تصاحب نماید و سیاست فقیرسازی و گرسنه‌سازی مردم را به پیش ببرد در غیر این صورت در هیچ کجای دنیا سابقه ندارد که حکومت بلکه نهادهای اجتماعی از ارائه بودجه سالانه خود ابا ورزند مگر گروه‌ها و نهادهای که فعالیت شان غیر قانونی و غیر رسمی بوده و برای پنهان کاری باشد و سیاست جاری طالبان نیز مبتنی بر همین پالیسی است و جالب اینجاست که حتی همان کمک‌های نقدی که در هر هفته بین ۴۰ تا ۸۰ میلیون دالر به صورت نقد از سلیمان عراق توسط طیاره آمریکایی به میدان هوایی کابل ترانزیت می‌شود، آمریکا هیچ شرط و شروطی برای شفافیت مصرف آن مطرح نمی‌کند و این عدم شفافیت هم شاید در پیوست‌های توافقنامه دوحه گنجانیده شده باشد!

ب. طالبان و اقتصاد غارتی

تعریف اقتصاد غارتی: در یک اقتصاد غارتی ثروت و دارایی نوعی غنیمت محسوب می‌شود. اقتصاد غارتی پیامد ناخواسته اختلال در رابطه بین حقیقت، عدالت و سلامت اقتصادی است. ثروت و دارایی در یک اقتصاد غارتی با ثروت و دارایی در یک اقتصاد نرمال تفاوت ماهوی دارد. ثروت در یک اقتصاد سالم محصول قواعد بازی طبق قانون و ثبات اجتماعی است اما در اقتصاد غارتی ثروت محصول پنهان کاری، به هم زدن قانون و مقررات و با شیوه ارباب و تهدید و تملک غیر قانونی و غیر شرعی دارایی دیگران است. غارت یا فرهنگ غارتی یا اقتصاد غارتی یا نهادهای غارتی به نامی در مالکیت نیز مرتبط است. تعرض به دارایی‌های و دستاوردهای افراد طیف وسیعی را شامل می‌شود.

با توجه به این تعریف بیشتر عملکرد اقتصادی طالبان بلکه عملکرد سیاسی و اجتماعی آنان در مدت این سه سال اخیر مبتنی بر غارت و رفتارهای که نتیجه آن غارت و چپاول دارایی و املاک مردم بوده است، می‌باشد چنانکه در بخش اقتصاد سیاه اشاره شد. این نوع برداشت حتی نسبت به جان و ناموس مردم نیز توسط طالبان تسری داده شده و آنان مردم را نوع غنیمت جنگی خود می‌پندارد. برخی از چپاول و غارت دارایی مردم هزاره، ازبیک و تاجیک توسط طالبان به نفع افغان‌های کوچی و پشتون‌های طالب در بهسود و سرچشمه، در مالستان و ناور و پنجاب، در کنذیر و لوره شیوو، در بلخاب و کوهستانات سرپل، در

اشاره: اینک که در آستانه سومین سال تسلط سیاه طالبان بر افغانستان در یک معامله نیمه پنهان و نیمه آشکار بنام توافقنامه دوحه میان آمریکا و گروه طالبان، قرار داریم، در مدت این سه سال مردم افغانستان به خصوص زنان و دختران و اقلیت‌های قومی و مذهبی به اندازه نیم قرن مورد شکنجه، آزار، کشتار، تجاوز و بی‌حرمتی قرار گرفته و بیش از ۸ میلیون شهروند افغانستان از ترس ستم و ظلم و بیدادگری طالبان، افغانستان را به مقصدهای کشورهای همسایه و قاره‌های دیگر از روی مجبوری و ناچاری ترک کرده‌اند.

کارنامه سیاه گروه طالبان که با حمایت آمریکا و ضعف مسئولان سیاسی و امنیتی نظام جمهوری است سابق سه سال پیش بر سرنوشته و مقدرات مردم افغانستان سلطه یافت، از هر نظر در این سه سال قابل نقد و ارزیابی دقیق است؛ از نظر حقوق بشری، کشتار و شکنجه کردن هدفمند نظامیان پیشین، محرومیت زنان از کار، تحصیل، زندگی اجتماعی و حضور در جامعه، کشتار مردم هزاره از طریق انفجارهای اماکن دینی، مذهبی و آموزشی و وسایط نقلیه درون شهری، محدودیت شدید آزادی بیان و رسانه‌ها، فقیرسازی مردم از طریق مصادره اموال و دارایی آنان با عناوین مختلف اخذ انواع مالیات، تصرف خانه و اماکن تجاری مردم به بهانه غصبی بودن، فساد گسترده در ادارات از جمله در بخش پاسپورت که گاهی تا ۳۰۰۰ دالر نیز معامله شده است، تخریب مارکت‌ها و خانه‌های مردم غیر پشتون بدون جبران خسارت به بهانه تطبیق پروژه‌های انکشافی در شهرهای بزرگ، کوچ دادن اجباری مردم از مناطق و ولایات مختلف افغانستان، آتش زدن خانه‌های مردم بنام جن و پری و جابجایی پشتون‌ها و طالبان مسلح وزیرستانی در مناطقی از شمال و مناطق هزارستان، افت شدید تحصیلی محصلین و دانش‌آموزان به دلیل گماریده شدن مین‌سازهای طالبان به عنوان وزیر، معین و استاد در پوهنتون‌ها، مراکز تحصیلات عالی و مکاتب، حضور پررنگ گروه‌های تروریستی مانند القاعده، داعش، تحریک طالبان پاکستانی و سایر گروه‌های تندرو و افراطی از سین کیانگ چین، ازبیکستان، تاجیکستان، ایران و صدور تروریست‌ها به پاکستان، ایران و آسیای میانه و حمایت همه جانبه از آنان ...

آنچه در این نبشته کوتاه اشاره خواهد شد، مکتبی بر کارنامه اقتصادی طالبان در طی این سه سال است که وضعیت اقتصادی مردم افغانستان چرا این قدر خراب شده و میزان فقر آنان چرا به صورت سرسام آور افزایش یافته است و روز به روز در حال افزایش است؟ چرا امنیت ادعایی طالبان روی کار و بار مردم تأثیر مثبت نداشته است؟

الف. طالبان و اقتصاد سیاه

تعریف اقتصاد سیاه: اقتصاد سیاه (Blak Economy) به بخش‌های از اقتصاد گفته می‌شود که در آن شفافیت وجود ندارد، مورد نظارت عمومی نیست و در جای ثبت نشده باشد. این تعریف شامل فعالیت مجرمانه اقتصادی مثل قاچاق مواد مخدر، معاملات ثبت نشده، و خارج از دایره قانون باشد که تخمین و برآورد آن‌ها را مشکل می‌سازد. حال ممکن است عامل این نوع فعالیت اقتصاد سیاه افراد باشد یا حاکمان که فعالیت شان خارج از دایره قانون و سازوکار بازار مالی و پولی باشد.

چهار نوع اقتصاد سیاه در فعالیت‌های اقتصادی مطرح است:

۱. اقتصاد غیر قانونی
۲. اقتصاد گزارش نشده
۳. اقتصاد ثبت نشده
۴. اقتصاد غیر رسمی

قوانین عادی یک کشور بر گرفته شده از قانون اساسی آن کشور است و نباید مخالف آن باشد. پس از تسلط طالبان بر افغانستان قانون اساسی سال ۱۳۸۳ توسط طالبان لغو اعلام شد و طبعاً قوانین دیگر که برگرفته شده و منبعث از آن است نیز از درجه اعتبار ساقط شد و از این رو افراد طالبان هر کدام برداشت ظاهری خود را از فقه حنفی در حوزه‌های اقتصادی، قضایی و جزایی جایگزین قانون اساسی و قوانین مبتنی بر آن کردند. کشتار و شکنجه مردم توسط افراد طالبان بدون محکمه و سیر قضایی توسط به اصطلاح یک مفتی که در عین حال یک مجری و مسئول اجرایی نیز می‌باشد، بر همین مبنا صورت می‌گیرد و هر کدام آن‌ها برداشت خود را عین قانون و شریعت و فقه حنفی تعبیر نموده و دست به این اعمال وحشتناک می‌زنند.

در حوزه اقتصادی نیز اقتصاد طالبان مبتنی بر برداشت شخصی و تملک املاک و دارایی‌های مردم طبق این برداشت صورت می‌گیرد. اگر طالبان مردم بهسود و سرچشمه ولایت میدان وردک را به پرداخت یک میلیون و ۷۵۰ هزار افغانی به نفع کوچی‌ها و مردم مالستان ولایت غزنی را به پرداخت شش میلیون و ۲۵۰ هزار افغانی و مردم کنذیر ولسوالی پاتوی ولایت دایکندی را به پرداخت ۳۰ میلیون افغانی به نفع پشتون‌ها و طالبان و مردم پنجاب



طالبان به مثابه شر مطلق

ابو کمال



۶. یک باب مسجد اهل تشیع را در روزهای اخیر در سناتوریم دارالامان بسته کرده، ملای پیش نماز این مسجد را همراه با شماری از مردم محل به زندان انداختند و مردم را تهدید کردند که باید خانه‌های خود را در این محل ترک کنند تا افراد طالبان در آنجا مستقر شوند!

۷. در سال دوم حاکمیت نحس این گروه اعمال محدودیت بیشتر بر مراسم دهه محرم و عاشورا در نقاط مختلف افغانستان شدت یافت و حتی ملیشه‌های این گروه در سال گذشته / ۱۴۰۲ در روز عاشورا سوگواران حسینی را در حومه شهر غزنی به رگبار بستند و شماری را مظلومانه شهید و مجروح کردند.

۸. در سال جاری / ۱۴۰۳ گزارش‌های متعددی از هرات، کابل، غزنی و ... می‌رسند که گروه متحجر و تاریک اندیش طالبان محدودیت بیشتری را بر مراسم عاشورای امام حسین نواسه رسول الله ص اعمال کرده است که در محله حاج عباس و باباجی هرات پرچم‌های عزاداران حسینی را از جادها و بالای دکان‌ها به زیر کشیده و آتش زدند و این محدودیت در دشت برچی و جاده شهید مزاری غرب کابل نیز با شدت بیشتر اعمال شده و تمام پرچم‌های عزاداران را شبانگاه پایین کشیدند و با جوانان سوگوار با خشونت و اهانت رفتار کرده و می‌کنند. در غزنی نیز اعمال این محدودیت و خشونت به مراتب نسبت به سال گذشته بیشتر شده است. جالب اینجاست که توافق نامه‌هایی از آدرس طالبان و برخی از افراد ناشناخته و موهوم بنام اهل تشیع در کابل نوشته شده و به رسانه‌ها داده شده است که این محدودیت‌ها با رضایت و توافق اهل تشیع صورت گرفته است در حالی که هیچ نهاد اهل تشیع در پای این توافق نامه‌ای چند ماده‌ای را امضا نکرده‌اند. طبق گزارش‌های موثق در کابل این محدودیت به گونه‌ای بسیار سختگیرانه اعمال می‌شود و تنها به چند مسجد و محل محدود اجازه برپایی مراسم عاشورای حسینی آن هم فقط برای سه روز داده شده است. آخرین گزارش‌ها نیز حاکی است که این گروه مستبد از اهل سنت خواسته است که در مراسم سوگواری نواسه پیامبر خدا که در گذشته شرکت می‌کردند و خیرات و نذورات در روز عاشورا انجام می‌دادند، شرکت نکنند و انجام ندهند و از برگزار کنندگان مراسم حسینی اهل تشیع نیز با تیخر و تحکم خواسته است که از سخنرانان اهل سنت در مراسم شان دعوت نکنند!

این در حالی است که طبق رسم معمول حتی در زمان حاکمیت بی‌دین‌ترین حکومت‌های افغانستان یعنی حزب خلق و پرچم مقامات عالی رتبه دولتی و سیاسی در کابل و ولایات و همچنان مردم و مولوی‌های اهل سنت در محفل عزاداری امام حسین شرکت می‌کردند. این نشان می‌دهد که بدترین نوع حکومت‌ها در افغانستان حکومت به ظاهر متحجر و دینی است که حتی برای انسان‌های دیگر (زنان و دختران) و مذاهب دیگر (شیعه اثناعشری و اسماعیلی و اهل هند) کمترین حق را قابل نیستند و اگر بتوانند حق حیات را از آنان سلب کرده و خواهند کرد چنانکه در گذشته با حملات انتحاری خود دست به این جنایات هولناک به صورت مکرر زده‌اند!

بنابراین می‌توان گفت که طالبان برای افغانستان و مردم آن که سال‌ها در کنار هم نسبتاً زندگی مسالمت‌آمیز داشته‌اند، شر مطلق است که با این رفتار، اندک هم‌پذیری اجتماعی که وجود دارد، از بین برده و از هم پاشیدگی ملی و اجتماعی را سرعت بخشیده و دور تسلسل باطل چرخه خشونت را در افغانستان تداوم خواهند داد.

دو و نیم سال گذشته بیش از ۱۷ میلیارد دالر به صورت بسته‌های دالر فزیکتی در هفته بین ۴۰ تا ۸۰ میلیون دالر به میدان هوایی کابل برای حمایت طالبان مزدوران جدید آمریکا انتقال می‌داد.

دو اعمال محدودیت تدریجی مذهبی

سلطه شریانه طالبان بر افغانسان در تابستان سال ۱۴۰۰ مصادف شده بود با دهه محرم و عاشورای امام حسین. طبق سنت دیرینه حاکم در افغانستان چه شیعه و چه سنی برای دهه محرم و عاشورای حسینی احترام فوق العاده قایل بوده و هستند و حتی در دوره حاکمیت احزاب خلق و پرچم که به نحوی حکومت سوسیالیستی الهام گرفته از اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق بودند، برای روز عاشورا و دهه محرم احترام بالایی قایل بوده و مسئولان رده اول حکومت در مراسم روز تاسوعا و عاشورای امام حسین در مساجد و تکیه‌خانه‌های کابل و برخی از شهرهای دیگر افغانستان حضور بهم رسانده و با عزاداران ابراز همدلی و همراهی می‌کردند.

طالبان که در سال ۱۴۰۰ بر افغانستان حاکمیت سپاه خود را گستراند در همان سال در قسمت برگزاری مراسم عاشورای حسینی کمترین مزاحمت را برای عزاداران امام حسین ایجاد کردند تا از این طریق جای پای خود را محکم نموده و اعتماد شیعیان و هزاره‌های سنتی و ساده که در افغانستان این دو (شیعه و هزاره) به نحوی یک مفهوم را غالباً افاده می‌کند، جلب نمایند و اینگونه بود که مدتی مدارای خوب حکومت ستمگر و سپاه طالبان با اهل تشیع بر زبان‌های برخی انسان‌های ساده لوح و بدون تحلیل افتاد!

چون مولوی متقی سرپرست وزارت خارجه این گروه تروریستی قبل از تسلط بر افغانستان در یک نشستی که با برخی از مردم و متنفذین اهل تشیع و هزاره در کجران ولایت دایکندی داشت، کاملاً قول داده بود که ما حقوق اهل تشیع را به رسمیت می‌شناسیم، آنان از تمام حقوق اسلامی و انسانی خود بر خوردار خواهند شد و رهبران این گروه این قول را به برخی از رهبران هزاره نیز از طریق پاکستان داده بودند و ظاهراً به یکی از کشورهای همسایه نیز چنین تعهدی را کرده بودند!

در سال نخست تسلط این گروه شر بر افغانستان محدودیت کمتری مذهبی اعمال می‌شد و مردم توانستند مراسم دهه محرم خود را مثل گذشته در دوره جمهوریت در نقاط مختلف افغانستان با شکوه بر گزار نمایند. اما هر چه زمان گذشت اعمال محدودیت مذهبی طالبان علیه دیگر مذاهب از جمله اهل تشیع اثناعشری و اسماعیلی بیشتر و بیشتر شد، از جمله:

۱. نخست قانون احوال شخصیه اهل تشیع را با اعلام لغو قانون اساسی، ملغی اعلام کرد.
۲. دیپارتمنت فقه جعفری را که در دوره ریاست جمهوری اشرف غنی در پوهنتون بامیان و مؤسسه تحصیلات عالی دایکندی راه اندازی شده بود، حذف کرد.
۳. در ولایات شمالی بخصوص بدخشان و تخار و بغلان برخی از پیروان مذهب اسماعیلی را با اجبار و اکراه و ایجاد انواع محدودیت‌های اجتماعی و اداری وادرا به ترک مذهب کرد.

۴. کتاب‌های فقه جعفری و اهل تشیع را از کتابخانه‌ها و دانشگاه‌های خصوصی و دولتی جمع آوری کرد.
۵. مجموعه خاتم النبیین (مسجد، مدرسه دینی، دانشگاه و تلویزیون) را به بهانه تعلق به حزب سیاسی در حال مصادره کردن است.

محدودیت بر انتخاب رشته برای دختران متقاضی ورود به تحصیلات اعمال کردند.

۴. از ابتدای سال ۱۴۰۲ دروازه دانشگاه‌ها و مؤسسات تحصیلات عالی برای همیشه توسط ملا هیبت الله رهبر پرده نشین طالبان به روی دختران بسته شد.

۵. کاروبار زنان در بخش خصوصی آموزشگاه‌ها، آرایشگاه‌ها و تجارت نیز توسط این گروه سپاه اندیش ممنوع شد.

۶. در سال دوم سلطه منحوس طالبان شرکت دختران در کانکور برای همیشه ممنوع شد و اینگونه سیاهی بر آسمان دختران و زنان افغانستان که نیمی از پیکره مجروح آن کشور را تشکیل می‌دهند، سایه افکند!

۷. این محدودیت‌ها در حالی بود که سفر زنان بدون محرم حتی در داخل شهرهای افغانستان از نخستین روزهای سپاه سلطه این گروه با کیپل و تازیانه ماموران مخوف امر به معروف و نهی از منکر طالبان همراهی می‌شد!

۸. به فقر کشاندن عمدی زنان که تا هنوز بنا به ضرورت موجود در بخش صحت عامه و معارف با طالبان همکاری می‌کنند از طریق وضع معاش ۵ هزار افغانی (کمتر از ۶۹ دالر) در ماه!

۹. پس از تسلط این گروه انواع روش‌های محدود کننده و شرم‌آور بر زندگی دختران و زنان افغانستان مستولی شد و بسیاری از زنان و دختران از سطح جاده‌ها در شهرها و حتی در قریه‌جات به زندان ماموران طالبان کشیده می‌شد و انواع شکنجه از تجاوز گروهی، فیلم برداری از بدن لوچ و برهنه زنان، لت و کوب شدید زنان و دختران زندانی بخصوص بر شرمگاه و اندام جنسی آنان، کشتار برخی از زنان معترض و انداختن جنازه شان در گوشه و کنار شهر، اجبار به ازدواج اجباری دختران به افراد وحشی طالبان و تهدید به منتشر کردند فیلم شکنجه جسمی و جنسی زنان و دختران مبارز به بیرون در صورتی که به مبارزه خود علیه این گروه قرن حجری ادامه دهند و بیرون دادن فیلم شکنجه آنان پس از مدتی. این در حالی بود که داعیه گروه وحشی طالبان استقرار به اصطلاح امارت اسلامی بنام اسلام در افغانستان بود و این همه ظلم و جنایات و فجایع بنام اسلام انجام می‌شد!

در این مرحله متأسفانه به خاطر جو خفقان و استبداد که بر مردم افغانستان مستولی شده بود و بیشتر افراد آگاه و انسان اندیش از کشور خارج شده بود، تضییع حقوق زنان و دختران افغانستان با سکوت توام با رضایت جامعه سنتی افغانستان روبرو شد و مردان کمتری حاضر به همراهی و همدلی با مبارزه زنان علیه گروه تاریک اندیش، مستبد و متحجر طالبان شدند. علی‌رغم این برخوردهای محدود کننده و پایمال کردن حقوق انسانی و اسلامی زنان و دختران افغانستان، جامعه جهانی و بخصوص آمریکا که در یک تیانی ناجوانمردانه افغانستان را تسلیم طالبان کرده بود تنها به اظهار تأسف ظاهری و برخی اظهارات رسانه‌ای در محکومیت رفتار گروه تروریستی طالبان که روزگاری برای دستگیری و یا کشتن رهبران آن جوایز ده‌ها میلیون دلاری تعیین کرده بود، به راحتی کنار آمد و هیچ حمایت عملی از زنان افغانستان در قبال ستم و پایمال کردن حقوق زنان توسط طالبان نشان نداد بلکه بر عکس طبق گزارش سیگار / اداره بازرسی آمریکا در امور افغانستان در طی

نزدیک به سه سال از حاکمیت سپاه و تاریک گروه تروریستی طالبان بر افغانستان می‌گذرد در این مدت تحولات منفی زیادی در افغانستان و برای مردم آن در بخش‌های اقتصادی، اشتغال، فقر، مشارکت سیاسی، آزادی بیان و رسانه، زندگی مسالمت‌آمیز اقوام و مذاهب و رعایت حقوق زنان و دختران به وقوع پیوسته‌اند که هر کدام در جای خود به طور جدی نیازمند تأمل جدی است. در این نویسه نسبت به دو موضوع ۱. حقوق زنان و ۲. حقوق مذهبی اهل تشیع روشن خواهیم کرد که طالبان چطور برای افغانستان و آینده آن شر مطلق است!

پس از تسلط طالبان بر افغانستان در پی یک معامله پنهانی بنام توافق نامه دوحه با آمریکا با وساطت زلمی خلیلزاد و متواری شدن دولت‌مردان سابق و از هم پاشیده شدن ارتش و پلیس ملی دوره جمهوریت، جغرافیای افغانستان تقریباً به طور کامل در اختیار گروه تروریستی طالبان افتاد، بخشی بزرگی از مردم افغانستان که سنتی و دل‌داده اسلام سنتی مخلوط با رسومات محلی و قبیله‌ای بودند، در نخست از تسلط طالبان خوشحال بودند و حاکمیت این گروه را مدینه فاضله اسلام سنتی مورد علاقه خود می‌پنداشتند و حتی در شهرهای بزرگ به نحوی سیطره طالبان با استقبال این قشر روبرو شد که اینک همان‌ها نیز از ظلم و ستم و تبعیض طالبان به ستوه آمده‌اند. هرچند در این مدت بیشتر کسانی که در بیست سال دوره جمهوریت مشق دموکراسی، آزاد اندیشی، دگر اندیشی و مدنیت کرده بودند از طرق مختلف از افغانستان تحت سلطه گروه جهنمی و تاریک اندیش طالبان به خارج فرار کردند.

در سال اول تسلط طالبان بر افغانستان رهبران این گروه تروریستی تلاش کردند که از خود انعطاف بیشتر نشان دهند و ضمن اعلام عفو عمومی، از طریق تظہیر کنندگان خود در داخل کشور و خارج از آن این برداشت سطحی را به ذهن مردم انتقال می‌دادند که طالبان ۲۰۲۱ طالبان سال ۱۹۹۶ نیستند بلکه تغییر اساسی در مفکوره و اندیشه آنان ایجاد شده است! مردم سنتی افغانستان نیز باور کرده بودند که طالبان تغییر کرده و به مراتب از نظام جمهوریت که در ظاهر مبتنی بر آرای و نظر مردم است، بهتر است و اسلامی‌تر!

طالبان آهسته و پیوسته در مدت سه سال حاکمیت خود بر افغانستان ماهیت دگم‌اندیشی و منش متحجرانه قبیله‌ای خود را که در ظاهر و پوسته اسلام آراسته بودند به مردم افغانستان و جهان نشان دادند که اهل تغییر و مدارا و رعایت حقوق هیچ شهروندی نیستند و به هیچ معیار و ضوابط بین‌المللی نیز پایبند نیستند.

در این نوشته کوتاه از میان ده‌ها موضوع به دو مسأله اشاره می‌شود که طالبان چطور شر مطلق است!:

یک. نسبت به حقوق زنان و دختران

پس از تسلط سپاه این گروه، نخست نوک حمله این گروه تروریستی زنان و دختران افغانستان بود که تا کنون نزدیک به ۱۰۰ فرمان محدود کننده علیه حقوق و زندگی انسانی زنان افغانستان صادر کرده است. ۱. نخست آموزش دختران از صنف ۶ تا ۱۲ را ممنوع کردند!

۲. کارمندان زن را از ادارات بجز بخش صحت و تعلیم و تربیت از کار اخراج کردند.

۳. در نخستین کانکور دوره حاکمیت دوم سپاه طالبان



طالبان و تداوم کشتار هدفمند هزاره‌ها

(روایتی از نحوه شهادت حجت الاسلام رستم رحیمی در جوی نو ارزگان خاص)



که هیچ حادثه‌ای را حق ندارید به رسانه‌ها بدهید!

روزهای بعد هم پیش از ظهر و هم بعد از ظهر استخبارات طالبان دوباره به محل حادثه می‌آیند و خانه‌های مردم را همراه با آزار و اذیت تلاشی می‌کند و دو میل اسلحه شکاری مردم را با خود می‌برند. در روز سوم و چهارم نیز استخبارات طالبان دوباره و چندباره سراغ مردم محل می‌آیند این بار در حدود ۴۰ نفر از مردم هزاره محل را دستگیر نموده و به مرکز استخبارات طالبان منتقل می‌کنند و باز همان تحقیق و تهدید تکرار می‌شود که چرا نام به اصطلاح امارت اسلامی را بد می‌کنید و خبر کشته شدن مقتول را به رسانه‌ها داده‌اید! تمام گوشی‌های موبایل آنان را نیز گرفته و چک می‌کنند تا فرد گزارش دهنده را پیدا کنند.

در مرحله بعدی باز به محل جوی نو شش‌پر مراجعه می‌کنند و این بار فرزند نوجوان مرحوم رحیمی را دستگیر نموده و به مرکز استخبارات منتقل نموده و در مورد قاتل از وی سؤال می‌کنند که وی نخست دو فرد پشتون/افغان را به عنوان قاتل پدر خود معرفی می‌کند که وی را از خانه به طرف مسجد برده بودند اما به خاطر لت و کوب و تهدید که می‌شود وی مجبور می‌شود که بگوید قاتل پدرم پشتون نیست و عکس پدرم را نیز بچه فلانی به رسانه‌ها داده است!

آخرین گزارش از این حادثه حاکی است که فعلا استخبارات طالبان دو نفر هزاره را به عنوان متهم دستگیر کرده و از تعقیب قاتلان واقعی که مرحوم رحیمی را از خانه بیرون برده بودند و مردم و خانواده شهید رحیمی شهادت داده‌اند که آن‌ها قاتل رحیمی اند، خبری نیست و در واقع طالبان از خون هزاره برای سرکوب و تحقیر هزاره با هدف رسیدن به اهداف پلید شان استفاده می‌کنند!

آن چه از گزارش‌های جسته و گریخته که به بیرون از منطقه درز کرده است بدست می‌آید این است که طالبان پس از تسلط بر افغانستان به نحوی علنی از آزار و اذیت هزاره‌ها در ارزگان خاص بخصوص جوی نو شش‌پر توسط پشتون‌های طالب و غیر طالب حمایت نموده و دنبال پیدا کردن قاتلان مردم هزاره نیستند. در سال‌های گذشته که علاوه بر کشتار زنجیروار مردم این منطقه، درختان مثمر آنان در فصل باردهی و خرمن‌گندم آنان شبانه ااره و قطع و آتش زده شده بودند، هیچ کدام از قاتلان و کسانی که به مردم هزاره ضرر مالی وارد کرده بودند و درختان میوه و خرمن‌گندم آنان را قطع کرده و آتش زده بودند، مشخص و مجازات نشدند. این امور نشان می‌دهد که طالبان محلی با همکاری مردم پشتون در ساحات مختلف افغانستان از جمله در ارزگان خاص با اشاره و دستور رهبران بلند پایه طالبان به دنبال کشتار، آزار، اذیت و تضعیف روحیه مردم هزاره هستند تا سرزمین آبی و اجدادی شان را ترک کنند. رفتار طالبان و پشتون‌های مورد حمایت طالبان دقیقا شبیه رفتارهای یهودی‌هایی است که در سرزمین فلسطین با فلسطینیان در طی ۷۰ سال اخیر انجام داده است. همان سیاست تخلیه سرزمینی و اشغال سرزمین مردم فلسطین، امروز در افغانستان دقیقا توسط طالبان که بیشتر پشتون هستند به تدریج علیه اقوام دیگر عملی می‌شود. یک روز این سیاست شوم نژادپرستانه در ارزگان، روز دیگر در پاتوی دایکندی، زمانی در سرپل و جوزجان و سال دیگر در شمالی، پنجشیر، تخار، بامیان و غزنی و ... به تدریج در حال تطبیق شدن است.

طالبان برای رسیدن به این هدف شوم شان از ابزارهای مختلف از قبیل ایجاد رعب و وحشت از طریق کشتار، آتش زدن خانه‌ها و دارایی مردم بنام جن، گاهی

برای طالبان افغان که تشنه به خون انسان‌ها بوده و هستند و در مدت ۳۰ سال عمر خود هزاران انسان بی‌گناه را در جاهای مختلف از جمله شفاخانه، مکتب، کلینک، بس‌های شهری، ادارات ملکی و مسیره‌های تردد کشته و زخمی کرده‌اند، در دور دوم تسلط خود بر افغانستان خون ارزانتر و بی‌پرس‌تر از خون هزاره‌ها برای شان وجود نداشته است.

در تازه‌ترین مورد یک ملای محلی بنام رستم رحیمی که در مسجد گوشه جوی نو شش‌پر در ارزگان خاص ملا امام این مسجد بوده، توسط افراد مسلح با یونیفورم ملیشه‌های طالبان بدون کدام جرم و اتهام در دهلیز این مسجد محل با ضرب پنج ضربه چاقو به قتل رسیده است. این بیست و یکمین نفر از ساکنان هزاره منطقه جوی نو ارزگان خاص است که پس از تسلط طالبان بر افغانستان توسط اعضای طالبان یا افراد مورد حمایت آنان به قتل می‌رسند و قاتلان آنان تاکنون شناسایی و مجازات نشده‌اند.

جوی نو ارزگان خاص که همسایه دیوار به دیوار با پشتون‌ها/افغان‌ها است، دو نفر از طالبان مسلح در روز روشن ساعت یک بعد از چاشت ۳۰ سرطان ۱۴۰۳ به دروازه خانه حجت الاسلام رحیمی مراجعه می‌کنند که یک کار ملایی در مسجد پیش آمده که به حضور شما نیاز است. باتوجه به اینکه ملاهای محل خود را ملزم به رتق و فتق امور از این دست می‌پندارند، ایشان هم قبول می‌کند و با آن دو نفر به طرف مسجد راه می‌افتاد. پس از رفتن وی خانواده‌اش نگران می‌شود و هرچه منتظر می‌ماند پیش نماز مسجد بر نمی‌گردد. خانم وی به طرف مسجد می‌آید. این دو نفر مسلح طالب که در دم دروازه مسجد ایستاد شده بودند، به خانم رحیمی اجازه نمی‌دهند که وارد مسجد شود می‌گویند مسجد مردانه است زنان حق ورود ندارند! پس از چند لحظه آن دو نفر محل را ترک می‌کند و خانم رحیمی وارد دهلیز مسجد می‌شود می‌بیند که رحیمی بر اثر ضربات چاقو کشته شده است. وی مردم محل را در جریان قرار می‌دهد و مردم به ولسوالی نیز خبر می‌دهد. وقتی که نفرهای ولسوالی می‌رسد، شروع می‌کند به پرس و جو که مقتول را چه کسی کشته است؟ خانمش و شماری از خانم‌های دیگر جریان را می‌گویند که دو نفر پشتون/افغان مسلح به دروازه خانه مرحوم رحیمی آمده بودند و وی را به مسجد بردند و آن‌ها وی را کشته‌اند. مأموران ولسوالی می‌گویند شهادت چهار زن کافی نیست باید ۹ زن شهادت بدهند و اینگونه به نحوی به دنبال تبرئه قاتلان شهید رحیمی که ظاهرا از طالبان بوده و یا مورد حمایت آنان قرار داشته، بر می‌آیند.

مأموران ولسوالی نخست دو نفر از مردم هزاره را (نام شان محفوظ) به عنوان متهم به ولسوالی می‌برند و شماری از موسفیدان منطقه شب به ولسوالی مراجعه نموده و آنان را که بیگناه دستگیر شده بودند، با قید ضمانت آزاد می‌کنند.

روز پس از حادثه و پس از نشر شدن عکس و خبر قتل شهید رحیمی در فضای مجازی و برخی رسانه‌ها، نیروهای استخبارات طالبان در ارزگان به محل حادثه حضور پیدا می‌کنند و مردم محل را تحت فشار قرار می‌دهند که چرا عکس و خبر کشته شدن مقتول را به رسانه‌ها داده‌اید؟ این بار ۸ نفر را داخل رینجر انداخته با خود به مرکز استخبارات می‌برند و پس از لت و کوب و تحقیق و استنتاج که چرا این حادثه را به رسانه‌ها و فیسبوک داده‌اید و نام امارت را بد می‌کنید، گوشی موبایل شان را ضبط می‌کند و اصلا دنبال پیدا کردند قاتل نمی‌گردند و تأکید می‌کنند

غیر پشتون با حمایت ملیشه‌های طالبان در پوسته‌های محل می‌زنند تا مردم را مجبور به ترک خانه و کاشانه خود نمایند و به اهداف که برای خود ترسیم کرده که همان برهم زدن بافت جمعیتی و آواره کردن مردم غیر پشتون باشد، دست یابند. اگر کسی برای شکایت از آزار و اذیت پشتون‌های جابجا شده توسط طالبان، به پوسته ملیشه‌های طالب مراجعه کنند، بجای رسیدگی به عریضه آنان با ده‌ها نوع توهین و تحقیر که شما به مجاهدین امارت به اصطلاح اسلامی تهمت می‌زنید روبرو می‌شوند و در بسیاری از موارد مردم به اصطلاح محلی درد شان را به درون شان حبس نموده و از مراجعه به محاکم و پوسته‌های ملیشه‌های طالب خودداری می‌کنند و این درد انباشته بد دردی است و آینده افغانستان را تیره و تار نشان می‌دهد و شاید روزی ورق برگشت و این زندگی مسالمت‌آمیز که مردم عادی افغانستان سال‌ها در کنار هم تجربه کرده‌اند، بر اثر رفتار جنون‌آمیز، تحقیرآمیز و ستمگرانه قومی طالبان تبدیل به سیل ویرانگر گردد.

از طریق طرح دعای خود ساخته توسط افراد پشتون علیه دیگر اقوام با حمایت محاکم طالبان و سلب ملکیت مردم غیر پشتون، زمانی توسط هجوم وحشیانه کوچی به نقاط مختلف افغانستان از جمله مالستان، ناهور، بهسود، کجاب، یکه‌ولنگ، لال و سرچنگل، خدیر و کیتی و شهرستان و پنجاب، برخی از ولایات شمالی و گاهی تحت عنوان شهرک‌های به اصطلاح غصبی در شهرهای بزرگ مثل کابل، مزارشیرف، هرات و غزنی املاک، خانه‌ها و دارایی‌های مردم غیر پشتون را از آنان مصادره نموده و در اختیار مقامات طالبان و یا افراد دون پایه و مرتبط خود قرار می‌دهند!

در این زمینه گزارش‌های متعددی وجود دارند که شماری از پشتون‌های که توسط طالبان در شهرک‌ها در خانه‌های مردم در شهرهای کابل، مزارشیرف، هرات و غزنی به زور و غاصبانه به عنوان مهاجرین بازگشته از پاکستان/وزیرستان جابجا شده، مسلح بوده و دست به آزار و اذیت عمدی همسایه‌ها بخصوص دختران و زنان جوان اقوام

زندگی‌نامه مختصر مرحوم عبدالقیوم فدوی

سیدحسین روح الله با مشکلات فراوانی آن را راه اندازی کردم. باوجودی که در تأسیس مکتب در آنجا با مخالفت های شدید بعضی ها مواجه گشتم که شعار می دادند: "هرکه مکتب رفت کافر می شود". حتی مرا به مرگ تهدید کردند و اخطار دادند که هر چه عاجل باید بلخاب را ترک بگوییم.

اما بنده به تهدیدات شان وقتی نگذاشتم و در ارائه خدمات آموزشی، فرهنگی، طبی، و تبلیغاتی خودم ادامه دادم و مخالفت های تعصب پیشگان در برابرم به جانی رسید که افراد مسلح جلوروی کودکانی را که به مکتب می رفتند، می گرفتند و تهدید به مرگ می کردند و بسیاری از کودکان از ترس تفنگداران آن چنانی، از روی مجبوریت از رفتن به مکتب منصرف می شدند.

خلاصه اینکه بنده در برابر همه اخطارها و کارشکنی های جاهلان روزگار مقاومت نمودم و ضمن آموزش کمک های اولیه صحنی و دواشناسی برای تعدادی از جوانان باسواد بلخاب....

ادامه در صفحه ۱۴

سپس در بهار سال ۱۳۶۰ در تهران به حیث عضو شورای مرکزی و مدیر مسئول مجله نثار که از طرف "اسلام مکتب توحید"(امت) به چاپ می رسید، ایفای وظیفه نمودم. در عین حال، در برنامه های سواد آموزی و رشد فکری و فرهنگی و همچنان در تدریس و آموزش عملی و نظری کمک های اولیه طبی جوانان مهاجر افغان در تهران، مشهد و اصفهان فعالیت داشتم.

در سال ۱۳۶۱ با تشکیل جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان از پنج سازمان جهادی و فرهنگی افغانستان به حیث عضو شورای مرکزی آن جبهه، در بخش فرهنگی آن ایفای وظیفه نمودم.

در بهار سال ۱۳۶۳ همراه با سران مجاهدین (آقایان سیدحسین روح الله و سیدحسین صفائی) به وطن عودت نمودم و در جهات جهادی بلخاب ولایت سرپل مشغول فعالیت های صحی و فرهنگی گردیدم.

اولین کاری که در بلخاب انجام دادم، تأسیس یک مکتب در بازار ترخوج مرکز ولسوالی بلخاب بود که، تحت حمایت های آقای آیت الله عالمی بلخابی و آقای

کار کرده ام.

با وقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ کمونیست های طرفدار مسکو در افغانستان و قیام خودجوش مردم چهارکنت ولایت بلخ، با مجاهدین آن سامان همکاری داشتم و در تداوی بیماران وزخمی های جبهه چهارکنت فعالیت می کردم.

در بهار سال ۱۳۵۸ به خاطر ارتباطم با مجاهدین، تحت تعقیب استخبارات رژیم کمونیستی قرار گرفتم و قبل از دستگیری به جبهه چهارکنت رفتم و در آنجا نیز ضمن ارائه خدمات صحی، به نویسندگی پرداختم و تمام درگیری های مجاهدین را تا آن زمان با رژیم کمونیستی تره کی، امین و پس از آن کارمل، تحت عنوان "حماسه چهارکنت" واقعه نویسی نمودم. کتاب مذکور توسط شهید استاد عبدالعلی مزاری به چاپ رسید.

در بهار سال ۱۳۵۹ همراه با خانواده ام به کشور جمهوری اسلامی ایران مهاجرت نمودم. آنگاه با بخش برنامه های برون مرزی رادیو دری شبکه زاهدان به حیث تهیه کننده، گوینده و نویسنده در رابطه با مسائل افغانستان فعالیت کردم.

زندگی نامه مختصر مرحوم عبدالقیوم فدوی



مکتب شهید بلخی ترخوج ادامه دادند. اینجانب، پس از دو و نیم سال فعالیت های فرهنگی، آموزشی و خدمات صحنی، از بلخایان خدا حافظی نمودم و عازم جمهوری اسلامی ایران گردیدم و امور صحنی منطقه را آقای دکترحمیدی به عهده گرفت و اداره امور مکتب و مکتب داری را آقای استاد غلام یحیی قیام بدوش کشید. قابل ذکر است که در پروسه پیشبرد آموزشی از سال دوم به بعد، معلمین ورزیده ای که دارالمعلمین عالی وسائر انستیتوت هارا خوانده بودند نیز به کمک فراخوانده شدند که زحمات هرکدام در امر تدریس و تداوم آموزش اطفال و جوانان و نوجوانان بلخایی سهم ارزنده و قابل قدری ایفاء کردند که عبارت بودند از:

- استاد غلام یحیی قیام، فارغ التحصیل دارالمعلمین عالی مزارشریف
- استاد غلام نبی آزده، فارغ التحصیل دارالمعلمین عالی مزارشریف
- استاد غلام علی صارم، فارغ التحصیل انستیتوت محاسبه کابل
- استاد سکینه صارم، فارغ التحصیل انستیتوت محاسبه کابل
- مرحوم استاد سید عوض زینوری فارغ التحصیل دارالمعلمین یکاولنگ
- استاد سیدحسین هاشمی بلخایی، ادیب، شاعر، دارای هنرارزشمند خوشنویسی فارغ التحصیل انستیتوت تخنیک مزارشریف.
- استاد محمد اکبری فارغ التحصیل دارالمعلمین عالی یکاولنگ
- استاد اکبری پرغوله ای فارغ التحصیل دارالمعلمین عالی یکاولنگ
- استاد سید حسین شاه(برادر استاد زینوری) فارغ التحصیل دارالمعلمین یکاولنگ

گفتنی است که آقای استاد غلام یحیی قیام تلاش های خستگی ناپذیری در رسمی ساختن مکتب بلخاب در مقطع لیسه از طریق مرکز ولایت سرپل و مزارشریف انجام داد و آن لیسه را تحت عنوان لیسه «سید جمال الدین» در ریاست معارف زون شمال و وزارت معارف به ثبت رساند که در حقیقت خدمت بزرگی برای ولسوالی بلخاب به شمار می رود.

درعین حال، فعالیت های ارزشمندی که خانم سکینه صارم در دو عرصه مهم قابلیت و تأسیس مکتب لیسه نسوان در بلخاب انجام داد نیز بسیار ستودنی است و ایشان ضمن نجات جان صدها خانم حامله از مرگ در هنگام زایمان، پروسه تدریس و مکتب داری نسوان را نیز به وجه احسن پیش می برد که امروز تعداد زیادی از طبقه اناث از برکت تلاش های شبانه روزی خانم صارم یا از تحصیلات عالی فارغ شده و وارد اجتماع شده اند و یا وارد فاکولته ها گردیده و در حال فراگیری تحصیلات هستند.

البته آن جو مسموم مملو از تعصب و جهالت شبیه طالبانی که نه تنها درس خواندن و باسواد شدن و تحصیل دختران را عمل غیر شرعی می دانستند، حتی مکتب رفتن پسران شان را هم به باد تکفیر و تحریم می گرفتند، با الطاف و عنایات الهی(ج) و همکاری های دلسوازانة مجدانه و سعی و تلاش های بی دریغ و شبانه روزی استادان نامبرده به شکل معجزه آسا شکسته شد و با رستاخیز فرهنگی و آموزشی ای که در سطح بلخاب به وجود آمد، دیگر متعصبان و تکفیر کنندگان به باد ملامتی خاص و عام گرفتار و از موضعگیری های شان عقب نشینی کردند.

مجموعه آثارقلمی عبدالقیوم فدوی به زبان دری تا کنون به (۵۵) عنوان کتاب می رسد:

الف - آثاری که از این نویسنده اقبال چاپ یافته اند:

- کتاب واقعه نگاری "حماسه چهارکنت"
- کتاب "اسامه بن لادن و ماجراها"
- نقشه "خانه کعبه معظمه"
- البته مقالات، جزوات و داستانی ای که در روزنامه ها، نشریه ها و مجلات به نشر رسیده اند زیاد اند.

ب - آثاری که هنوز چاپ نشده باقی مانده اند:

- تفصیل وتحلیل دادخواست
- هیولای جنگ و خشونت در افغانستان(کتاب تحلیلی - در دو جلد)
- مبارزه با ایدز؛ بزرگترین آفت جهانی(علمی و تحقیقی)
- مواد مخدر و فاجعه اعتیاد (علمی و تحقیقی)
- تنباکو و عواقب ناگوار اعتیاد به آن (علمی و تحقیقی)
- زن درلجام مردسالاری (تحقیقی و تحلیلی)
- هجوم طالبان و چشمدیدها
- سلسله مقالات سیاسی وتحلیلی
- سلسله مقالات به مناسبت های تاریخی وملی
- عصرنو، سرمقاله ها و یادداشت ها
- شبنم سحر، سرمقاله ها و یادداشت ها
- طالبان میانه رو !!
- تیانشی و مدرن سازی طب سنتی چین
- اگرطیب نباشد، چه کار باید کرد؟
- خاطراتی از سفر حج
- شوخیجات و چندکات (طنز)
- بلخاب؛ سرزمین مقاومت و جهاد

- طبابت خورجینی(خاطراتی از دوران جهاد)
- افغانستان؛ همسایگان و برخوردها
- تروریزم کور خوارج و شهادت امام علی (ع)
- رجزخوانی ها و تفرقه افگنی ها
- طالبان وحمله برقنسلوگری ایران درمزارشریف
- سابقه ها و خاطره ها
- پاسخ به انتقادات «ع. ا»
- جزیره مصنوعی ابن سیناء بلخی (رومان تخیلی)
- کتاب رومان "درهجوم تبهکاران"،
- کتاب داستانی "عبورازمرز"
- گوشمالی (داستان دوران جهاد)
- فدکاری (داستان حماسی دوران مقاومت)
- درمسیرصلح (مجموعه داستای کوتاه)
- عصرگاه خونین (مجموعه داستان های کوتاه)
- عقب نشینی (مناظره داستانی)
- جزیره مصنوعی ابوعلی سیناء بلخی(داستان تخیلی)
- نبرد با تبهکاران (رومان جنائی - در دو جلد)
- چاکلیت های سمی (رومان جنائی)
- پرواز (رومان جنائی)
- در شکنجه گاه کام (رومان جنائی)
- استبداد سرخ (رومان جنائی)
- انفجار (داستان دوران جهاد)
- فاجعه (داستان اجتماعی)
- خفاشان (داستان دوران حاکمیت کمونیست ها درافغانستان)
- جبران خسارت (داستان اجتماعی)
- بربالین یک بیمار (داستان طبی)
- معماها (رومان جنائی)
- خواستگاری (داستان اجتماعی)
- باورم همیشه (رومان جنائی)

- دریک شب بارانی (داستان اجتماعی)
- در یک شب ظلمانی (سناریو)
- دست آورد (سناریو)
- جرقه ها (رومان تحلیلی)
- نقشه و گرافیک قبرستان بقیع در مدینه منوره
- نقشه و گرافیک مسجد حضرت پیامبر اکرم(ص) در مدینه منوره.
- وبلاگی را نیز درشبکه انترنتی "بلاگفا" بنام "افتخار" بوجود آورد ومقالات زیادی را درآن جهت مطالعه واستفاده کاربران دری و فارسی زبان دراختیارهمگانی قرارداد.
- سائر فعالیت ها:
- رئیس آموزش کادرها در وزارت پلان،
- رئیس مؤسسات و جوازنامه ها دروزارت تجارت،
- فعالیت درامرمطبوعاتی وزارت تجارت،
- مدیرمسئول مجله ثار (دردوران مهاجرت در تهران)،
- مدیرمسئول جریده ندای عدالت (دردوران مهاجرت در پشاور)،
- مدیرمسئول هفته نامه عصرنو(درمزارشریف)،
- فعالیت به حیث دستیار درکمیسسیون جامعه مدنی مشرانوچرگه
- مدیرمسئول مجله شبنم سحر(درکابل- ۱۳۹۰)

یادداشت: مرحوم عبدالقیوم فدوی در سال ۱۳۹۷ با هدف چاپ آثارش به ایران مهاجرت کرد. ولی متاسانه زمینه ای برای چاپ آثارش فراهم نشد. او در سال ۱۴۰۱ به بیماری آلزایمر مبتلا شد و پس از حدود دو سال دست و پنجه نرم کردن با این بیماری و دوبار سکنه مغزی خفیف به تاریخ ۸ اسد ۱۴۰۳ در منطقه امر آباد شهر ورامین فوت کرد و در آرامگاه امام زاده قاسم امر آباد به خاک سپرده شد.



به نام خداوند عدالت و آزادی

بیانیه حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت سومین سال سلطه نامشروع گروه طالبان در افغانستان

خود مورد بحث قرار داده اند که ما ضمن تقدیر از این اقدامات، باور داریم متوقف ساختن نسل کشی هزاره ها و به رسمیت شناسی آن، قدم‌های ارزنده در جهت دفاع از حقوق بشر است. چند روز قبل انجمن وکلای امریکا (ABA) اقدام قابل ستایشی انجام داده و نسل کشی هزاره را به رسمیت شناخته است و از همه دولت‌ها و نهادهای بین المللی خواستار به رسمیت شناختن و توقف نسل کشی هزاره‌ها شده است. حزب عدالت و آزادی افغانستان از این اقدام انجمن وکلای ایالات متحده تقدیر و سپاس‌گزاری می‌کند.

۵- افغانستان بیش از ۴۴ سال جنگ را تجربه می‌کند. این جنگ و بحران طولانی دلایل گوناگون، پیچیده و ابعاد داخلی و خارجی دارد و کشور عزیز ما اکنون زیر چکمه و سرنیزه طالبان روزهای سخت و سیاسی را سپری می‌کند و بحران تاریخی افغانستان به حادثه‌ترین مرحله خود رسیده است. ما از کشورهای همسایه و کشورهای جهان می‌خواهیم که کمک کنند این بحران از طریق مسالمت آمیز حل گردد. در غیر آن، ادامه سلطه نامشروع و ویرانگر طالبان، افغانستان را به سوی دور جدیدی از جنگ‌های دوامدار سوق خواهد داد. بدون تردید دوام بحران و جنگ‌های مداوم در کشور ما، همان گونه که تا کنون هزینه‌های زیاد بر همگان تحمیل کرده است از این پس دامن همه منطقه و جهان را خواهد گرفت.

حزب عدالت و آزادی افغانستان باور دارد که یکی از علت‌های مهم و اصلی این جنگ طولانی نوع نظام‌های سیاسی متمرکز و مبتنی بر تبعیض در افغانستان بوده. کشور ما تا کنون، نظام‌های متعددی را تجربه کرده است که هیچ کدام نتوانسته است به بحران تاریخی افغانستان، خاتمه داده و ثبات سیاسی را به وجود آورد. همه این نظام‌ها بر تمرکز قدرت استوار بوده اند که به صورت طبیعی جامعه متکثر افغانستان با تمرکز قدرت همخوانی ندارد. با نظر داشت این حقیقت باور ما این است که تنها نظام فدرالی می‌تواند مشکل مزمن جنگ و بحران را در افغانستان حل نموده و ثبات سیاسی را در کشور به وجود آورده و به رنج و مصیبت‌های مردم پایان بخشد. ما از سازمان ملل متحد می‌خواهیم که گزینه نظام فدرالی را به حیث یک راه حل معقول برای بحران افغانستان در آجندای مذاکرات و گفتگوهای خویش قرار داده و از این طریق به حل بنیادی و اساسی بحران افغانستان یاری رساند.

حزب عدالت و آزادی افغانستان
۲۳ اسد ۱۴۰۳
۱۳ آگست ۲۰۲۴

دهد. این ساست طالبان را دچار این توهم کرده است که جهان اراده کافی برای مقابله با نقض قوانین پذیرفته شده جهانی از طرف طالبان را ندارد. سیاست ناکام تعامل با گروه طالبان پس از گزارش و پیشنهاد فریدون سینیرلی اوغلو و قطعنامه ۲۷۲۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد باید متوقف می‌شد. اما با خطای محاسباتی و اولویت بندی نادقیق سازمان ملل متحد زیر فشار گروه طالبان در کنفرانس دوحه ۳ از مسیر اصلی خود خارج گردید و دوباره در مسیر تعامل یکجانبه با این گروه قرار گرفت که ادامه پروسه با همین روش، جز شکست سرنوشت دیگری ندارد. پیشنهاد حزب عدالت و آزادی افغانستان این است که سازمان ملل متحد برای احترام از سیاست شکست خورده تعامل یکجانبه، تماس و مذاکرات موازی را در کنفرانس دوحه ۴ (در صورت برگزاری) هم با طالبان و هم با مخالفین سیاسی آن و نمایندگان واقعی اقلیت مختلف مردم افغانستان آغاز کرده و بستر مناسب آن را ایجاد کند تا هم از امتیازطلبی روزافزون و بی مورد به طالبان جلوگیری گردد و هم قدم‌های عملی برای حل بحران افغانستان برداشته شود.

۳- نقض حقوق بشر بخصوص نقض حقوق اساسی و اولیه زنان تصویر روشنی است که چهره بدوی و چندان‌آور طالبان را به جهان آشکار می‌سازد. ممنوعیت تعلیم و تحصیل دختران، منع زنان از کار و فعالیت‌های اجتماعی، از یکطرف لکه ننگی است بر پیشانی طالبان و از سوی دیگر حفره ای است در شعور جمعی مردم افغانستان که در تاریخ امتداد خواهد یافت. نقض حقوق بشر در حوزه‌های متعدد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تمام امور زندگی مردم افغانستان به صورت گسترده از سوی نهادهای معتبر جهانی بررسی و مستندسازی شده است. اکنون انتظار مردم افغانستان این است که جهان از سطح انتشار اعلامیه و محکوم نمودن عبور نموده و اقدامات عملی برای تغییر وضعیت انجام دهند.

۴- هزاره‌ها و شیعیان در افغانستان از هر جهت وضعیت استثنایی دارند. اگر به تاریخ نگاه کنیم هزاره‌ها بیش از یک قرن است که کشتار، شکنجه، خشونت، تبعیض، غصب سرزمین و بیرون رانده شدن از خانه و زمین‌های خویش را تجربه می‌کنند. این کتله بزرگ افغانستان در عصر کنونی نیز هدف کشتارهای هدفمند و حملات انتحاری، قرار گرفته و غصب زمین و خانه، حملات کوچی‌ها بر مناطق، مزارع، چراگاه‌ها و خانه‌های شان و اخاذی‌های گوناگون بنام عشر، زکات، مالیه، کمک و جریمه، روزگار مردم را سیاه تر کرده است که همه این جرایم با حمایت و دستور مستقیم طالبان صورت می‌گیرند. در سال‌های اخیر تعدادی از اعضای پارلمان کشورهای مختلف از جمله انگلستان، استرالیا، کانادا و کشورهای دیگر مسئله نسل‌کشی هزاره‌ها را جدی گرفته و در پارلمان‌های

گروه‌های تروریستی قطع نکرده بلکه افغانستان اکنون به پناهگاه امن برای تروریستان تبدیل گردیده و این گروه‌ها از این فرصت برای سازماندهی مجدد خویش استفاده می‌کنند. مخصوصاً القاعده، گروه تحریک طالبان پاکستان و داعش خراسان، بیشترین بهره را از این فرصت می‌برند. در این میان گروه تروریستی داعش خراسان از همه بیشتر فعال بوده و حضور خویش در سطح عملیاتی را بیشتر از پیش بهبود بخشیده است. طی سه سال گذشته این گروه تروریستی عملیات‌های مرگبار و خونینی را در داخل و خارج افغانستان و به خصوص علیه هزاره‌ها و شیعیان در مناطق متعدد افغانستان انجام داده است که قربانی‌های بی‌شماری را از مردم گرفته است و گروه طالبان نتوانسته و یا نخواسته که جلو این گونه عملیات‌ها را بگیرد.

وضعیت حقوق بشر به ویژه حقوق زنان در حکومت طالبان به صورت پیوسته و سازمان یافته بدتر شده و با نقض گسترده حقوق زنان به عنوان پالیسی رسمی حکومت روزگار سخت و رنج آوری را بر زنان افغانستان تحمیل کرده است. نقض حقوق زنان شامل محروم ساختن آنان از تعلیم و تحصیل، صدور فرمان‌های رهبر طالبان برای محدود نمودن حقوق زنان، ممانعت از کار و فعالیت‌های اجتماعی، زندانی کردن زنان به بهانه های واهی، شکنجه و آزار جنسی زنان در زندان‌های طالبان که اکنون با شهادت زنان زندانی سابق کاملاً مستند سازی شده است، بازداشت، لت و کوب، شکنجه جسمی و روانی و تحقیر زنان به بهانه نداشتن حجاب و انواع گوناگون زیر پا گذاشتن حقوق و حرمت زنان می‌گردد. طالبان با سرکوب و حذف زنان از جامعه قصد نهادینه سازی فرهنگ زن ستیزی و خشونت مبتنی بر جنسیت را دارند که مصداق عینی و بارز آپارتاید جنسیتی و جنایت علیه بشریت است.

حزب عدالت و آزادی افغانستان با توجه موارد یادشده و در رابطه با حوادث و تحولات جاری کشور مواضع خویش را به صورت ذیل اعلام می‌دارد:

۱- همکاری و کمک‌های جهانی به صورت یک‌طرفه و به عنوان امتیازدهی به طالبان، نه تنها تغییری در رفتار طالبان ایجاد نمی‌کند بلکه نتیجه آن کاملاً به نفع طالبان و تقویت سلطه نامشروع این گروه و دوام رنج، عذاب، شکنجه، نقض وسیع حقوق بشر به ویژه حقوق زنان، اعمال تعصب و تبعیض، خشونت و زورگویی همراه است. از این رو مردم افغانستان به طور جدی از جامعه جهانی می‌خواهد که به این کمک‌ها و امتیازدهی‌ها و طولانی ساختن تسلط لجام گسیخته طالبان نقطه پایان گذاشته شود.

۲- سیاست تعامل جهان و سازمان ملل متحد با چگونگی و روش کنونی آن، نتیجه معکوس به بار آورده است. زیرا باعث شده که گروه طالبان همچنان به استبداد، خشونت و نقض آشکار و وسیع حقوق مردم افغانستان ادامه

روز ۱۵ اگست ۲۰۲۱ روز سیاه و ننگینی در تاریخ افغانستان است که در پی یک فرایند طولانی از ناکارآمدی‌ها و ناکامی‌های داخلی برخاسته از دیدگاه‌ها و باورهای علیل و واپسگرایانه زمامداران کشور، زدوبندهای ناروشن و پیچیده استخباراتی و در نهایت تصمیم ایالات متحده امریکا برای خروج غیر مسؤلانه از افغانستان، زمینه مساعد برای غصب قدرت توسط گروه طالبان در آن فراهم گردید. این رویداد شوم افغانستان را در بحران عمیق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و تاریخی کنونی فرو برد. مردم افغانستان در سه سال گذشته در سیاه‌چاله حاکمیت خشونت، کشتار، تعصب، تبعیض، آپارتاید جنسیتی، فقر، رنج و جور طاقت فرسا برای زنده ماندن دست و پا می‌زنند ولی کشورهای دنیا تلاش دارند تا با به اصطلاح سیاست تعامل و همکاری با حکومت نامشروع طالبان این سیاه‌چاله را تعدیل و یا مدیریت کنند.

گروه واپس‌گرا، قبیله‌گرا و وابسته طالبان در این سه سال نه تنها هیچ تلاشی برای تغییر رفتار زنده و خارج از عرف انسانی، اسلامی و جهانی به عمل نیاورده است بلکه علی‌رغم تقاضاهای پیاپی همه مردم کشورها و نهادهای بین المللی و مردم جهان، بر شدت استبداد، خشونت و تبعیض گسترده‌شان علیه مردم افغانستان افزوده است. همه شاهد هستند که در این سه سال سلطه نامشروع، فقر، بیکاری، شکنجه، ترور و کشتار منسوبین نیروهای امنیتی، دفاعی و ملکی نظام گذشته، غصب زمین و بیجا سازی مردم از سرزمین شان به صورت سازمان یافته به خصوص در ارزگان، هجوم کوچی‌ها به هزارستان مرکزی، ازبین بردن زراعت ناچیز مردم محل همراه با خشونت لجام گسیخته، محروم نمودن دختران از درس و تحصیل، حذف زنان از تمام امور زندگی اجتماعی که مصداق عینی آپارتاید جنسیتی است نه تنها کاهش نیافته بلکه تشدید هم شده است.

طالبان با تسلط بر افغانستان، قانون اساسی و بسیاری از قوانین کشور را لغو کردند که به موجب آن در حقیقت افغانستان به یک سرزمین بدون قانون تبدیل گردیده و زمینه فرمانروایی مطلق فردی که صلاحیت نامحدود دارد و به هیچ مرجعی پاسخگو نیست فراهم گردیده است و پیامد آن نه یک حکومت یک دست و مقتدر که طالبان آرزو داشتند، بلکه یک حکومت ضعیف و ناکارآمد با مراکز متعدد قدرت شکل گرفته است. این وضعیت باعث شده که در هر گوشه کشور تفنگ بدستان طالبان با فرمانروایی خودسر و با صلاحیت نامحدود و غیر مسؤل، زندگی روزمره مردم را به رنج و مصیبت پایان ناپذیر تبدیل کنند و از سوی دیگر اختلافات و رقابت‌ها برای کسب منابع قدرت و ثروت در درون این گروه فاشیستی با گذشت هر روز تشدید گردیده است.

از سوی دیگر این گروه نه تنها روابط خود را با



اعلامیه مطبوعاتی شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان به مناسبت سومین سالگرد سقوط نظام جمهوری اسلامی افغانستان و تسلط نامشروع و غاصبانه گروه طالبان بر کشور

بسم الله الرحمن الرحيم

مردم با عزت و سربلند افغانستان!

اکنون در سومین سال سلطه‌ی غاصبانه و ظالمانه‌ی گروه طالبان بر کشور و سقوط نظام جمهوری اسلامی افغانستان قرار داریم. بدون تردید این رویداد تلخ و فاجعه‌بار در نتیجه‌ی یک توطئه بین‌المللی-منطقه‌ای و خیانت عناصر داخلی صورت گرفت و همه آمال و آرزوهای مردم کشور ما را به باد فنا داد.

در ۱۵ اگست سال ۲۰۲۱ به علاوه تحویل‌دهی کشور به طالبان، تنها نظام جمهوری‌ت از هم فرونپاشید، بلکه تمام ارزش‌هایی که پس از پیروزی مقاومت به بهای خون هزاران نیروی امنیتی و قربانی شدن هزاران تن از اقشار مختلف کشور بدست آمده بود به یکباره فروریخت و افغانستان یک گسست همه‌جانبه و گسترده‌ی دیگر در تاریخ سیاسی خود را تجربه کرد.

این رویداد تلخ و ناگوار عوامل بسیار دارد اما تباری قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای در یک توطئه سازمان‌یافته، تداوم تبعیض سیستماتیک و فساد گسترده در لایه‌های مختلف حکومت از مهم‌ترین عوامل آن به شمار می‌رود. نتیجه‌ی پروسه تحویل‌دهی قدرت به گروه تروریستی و تمامیت‌خواه طالبان در این سه سال، چیزی جز رنج و مصیبت برای افغانستان در بر نداشته است. حذف نیمی از پیکر جامعه یعنی زنان و دختران کشور از تمامی عرصه‌های آموزشی، کار و فعالیت‌های اجتماعی، تداوم کشتارهای هدفمند نیروهای امنیتی و مقامات دولت پیشین، شکنجه مردم بی‌گناه به بهانه‌های مختلف، غصب سرزمین مردم در نقاط مختلف کشور و کوچ‌های اجباری، فرار بیش از هشت میلیون نفر از کشور و آواره شدن آنان در سراسر جهان، تقویت و رشد گروه‌های تروریستی، فقر و بیکاری، غارت سرمایه‌های ملی در جهت منافع شخصی

و گروهی، سقوط نظام آموزشی کشور و در یک کلام قرار گرفتن کشور در بدویت کامل و عصر حجر، تنها بخشی از دست‌آوردهای گروه طالبان در سه سال گذشته بوده است. علی‌الرغم این همه فاجعه و مصیبت اما متأسفانه چشم جهان در برابر وقایع تلخ افغانستان هم‌چنان بسته است و تعامل یک‌جانبه و حمایت‌های بی دریغ مالی و سیاسی از یک گروه تروریستی و نامشروع هم‌چنان ادامه دارد.

با توجه به موارد یادشده و تداوم و عمیق‌تر شدن بحران افغانستان و نیز استمرار ستم و تبعیض بر مردم، شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان یک بار دیگر بر موارد آتی تأکید می‌ورزد:

- طوری که شاهد هستیم، گروه طالبان علی‌الرغم برخی خوش‌بینی‌ها مبنی بر تغییر در رفتار و باورهای آنان، این گروه هیچ تغییری نکرده است و هم‌چنان بر مواضع خویش پافشاری می‌کند و به بهانه شریعت، طی سه سال گذشته محدودیت‌های بی‌سابقه‌ای را بر مردم افغانستان تحمیل کرده است. این گروه هیچ باوری به حاکمیت اراده‌ی عمومی، حاکمیت قانون و روندهای دموکراتیک ندارد. از این رو انتظاراتی چون تشکیل حکومت فراگیر، رعایت حقوق بشر و حرمت نهادن به آزادی‌های اساسی شهروندان از آنان بی‌بهره است. از همین رو از همه کشورهای منطقه و جهان می‌خواهیم که از تعامل یک‌جانبه و امتیازدهی به گروه طالبان خودداری کنند و به سرنوشت و مطالبه مردم افغانستان احترام بگذارند. در اختیار قرار دادن بیست و یک میلیارد دالر در اختیار گروه طالبان، فربه کردن تروریزم و گروه‌های تروریستی تحت حمایت طالبان است.
- ما به این باور هستیم که در این مرحله حساس از تاریخ افغانستان، سازمان ملل متحد می‌تواند به عنوان محور معتبر بین‌المللی راه‌حل‌های معقول و منطقی برای

بحران افغانستان بیابد. اما متأسفانه روندی که اکنون از سوی این نهاد در پیش گرفته شده است و در نشست سوم دوحه تبلور یافت، ادامه‌ی سیاست شکست‌خورده‌ی تعامل با گروه طالبان است. از این رو از ملل متحد می‌خواهیم که از تعامل یک‌جانبه با گروه طالبان دست بکشد و در روندهای آینده تمام اقشار، جناح‌های سیاسی و نهادهای مدنی افغانستان را شامل بسازد و از طریق روند فراگیر ملی روی بازگشت مردم سالاری در افغانستان از طریق تشکیل دولت قانونی برخاسته از اراده‌ی مردم تلاش نماید.

۳. روشی را که طالبان در پیش گرفته است به چیزی جز یک منازعه دوامدار دیگر نمی‌انجامد. بنابراین هرگونه مبارزه به هدف دست‌یابی به حقوق و آزادی‌های اولیه و تحقق مطالبات مردم افغانستان، حق مشروع همه گروه‌ها و شهروندان کشور است. شورای عالی مقاومت ملی از تمام مبارزان راه آزادی و استقلال افغانستان حمایت می‌کند و خود را در تمام روندهای مبارزاتی سهیم می‌داند.

۴. یک بار دیگر برای همه کشورهای منطقه یادآور می‌شویم که گروه طالبان هیچگونه مشروعیت داخلی و بین‌المللی ندارد. بنابراین هرگونه قرارداد به خصوص قراردادهای اقتصادی با این گروه غیر مشروع است و نظام آینده افغانستان مکلف به رعایت قراردادهای کنونی نیست. لذا از همه کشورهای منطقه می‌خواهیم که در مناسبات اقتصادی خویش با گروه طالبان تجدید نظر کنند و چشم به منابع و ثروت‌های ملی افغانستان ندوزند.

۵. شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان یک بار دیگر تأکید می‌ورزد که تنها راه حل بحران کشور، تن دادن به گفت‌وگوهای معنادار، جامع و معطوف به تشکیل نظام مردم‌سالار و مبتنی بر قانون اساسی و عدالت اجتماعی است. آنچه تحت عناوینی چون خلافت و امارت در مخیله بدوی سران طالبان جریان دارد، مخالف ارزش

های جهان شمول بین‌المللی و کرامت انسانی است. حل بحران افغانستان و برقراری ثبات سیاسی تنها یک راه دارد و آن گردن نهادن به اراده عمومی و حاکمیت مردم است. ۶. شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان، تنش‌های به وجود آمده در خاورمیانه را به سود امنیت و ثبات منطقه نمی‌داند و از همه طرف‌های درگیر می‌خواهد که از دامن زدن به تنش‌های بیشتر خودداری کنند. این شورا هم‌چنین از ملل متحد و کشورهای جهان می‌خواهد که به حقوق انسانی مردم فلسطین احترام بگذارند و از نسل‌کشی که اکنون در این منطقه جریان دارد جلوگیری کنند.

۷. یک بار دیگر از کشورهای همسایه به‌خصوص کشورهای جمهوری اسلامی ایران و پاکستان قدردانی می‌کنیم که در طی بیش از چهار دهه گذشته میزبان میلیون‌ها پناهنده‌ی افغانستان بوده‌اند. اما فشارهایی که در این اواخر در هر دو کشور بر مهاجرین بی‌پناه افغانستان روا داشته شده است، خلاف انتظار حسن همجواری است. لذا از مسوولان کشورهای ایران، پاکستان و ترکیه می‌خواهیم تا برگشت وضعیت مطلوب در افغانستان، از روند اخراج اجباری مهاجران افغانستان جلوگیری کنند. یاد همه شهدای افغانستان به ویژه یاد ده‌ها هزار شهدای نیروهای امنیتی کشور را گرامی می‌داریم که طی بیست سال گذشته و پس از تسلط جابرانه‌ی گروه طالبان در مبارزه با تروریسم جان‌های شیرین شان را از دست دادند و به پیشگاه خانواده‌های معظم شهدا سر تعظیم فرود می‌آوریم و باور داریم که روزهای سیاه کنونی رفتنی است و خون‌های پاک شهدای افغانستان بی‌ثمر نخواهد ماند.

و من الله التوفیق

پیام شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان به مناسبت هفدهم اسد سالروز قتل عام مردم مزار شریف توسط طالبان در سال ۱۳۷۷ خورشیدی



در هفدهم اسد سال ۱۳۷۷ هجری خورشیدی، گروه طالبان با حمایت‌های بی‌دریغ برخی از کشورهای همسایه و در همدستی با گروه‌های تروریستی خارجی به شهر مزار شریف که در طول تاریخ نمادی از مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام با هم برادر افغانستان بوده است، هجوم بردند و دست به بزرگ‌ترین قتل عام و فاجعه‌ی بشری در سال‌های پسین زدند.

در گزارش‌های نهادهای معتبر حقوق بشری و بین‌المللی قربانیان این جنایت تاریخی از هشت هزار نفر به شمول زنان و کودکان تا دوازده هزار نفر ذکر گردیده است. به مدت سه روز کشتار بی‌وقفه مردم عادی جریان داشت و خیابان‌ها مملو از اجساد گردیده بود. روزهای بعد از فاجعه ساکنان شهر از انتقال جنازه به مکان‌های نامعلوم عاجز مانده بودند و جوی خون از سراسر شهر و از کوچه و پس‌کوچه‌های شهر جاری بود. سردمداران جهل و جنایت سه روز را به طور علنی روزهای کشتار و قتل عام اعلام کرده بودند و بدین ترتیب یکی از فجیع‌ترین رویدادها را در کارنامه‌ی سیاه خویش ثبت کردند. شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان فرارسیدن هفدهم اسد را برای همه مردم افغانستان و به ویژه بازماندگان شهدای آن حادثه شوم تسلیت می‌گوید و یاد همه قربانیان بی‌گناه را گرامی می‌دارد. بدون تردید هفدهم اسد نه از یادها می‌رود و نه از تاریخ محو می‌شود و نه از پرونده‌ی عاملان آن نسل‌کشی بزرگ پاک می‌گردد.

با کمال تأسف بانیان و عاملان آن جنایت بزرگ بشری امروز بار دیگر با یک توطئه‌ی بین‌المللی و عناصر داخلی بر سرنوشت مردم ما حاکم گردیده‌اند و جنایت‌های مشابه آن را با شگردهای دیگر و در همدستی با دوستان تازه انجام می‌دهند. تأسف‌بارتر آن است که برخی ساده‌لوحانه هنوز گمان می‌کنند که این گروه خون‌آشام تغییر کرده و به تظہیر آن همه جنایت و قتل عام مبادرت می‌ورزند. هم‌چنین تأسف عمیق از آن است که برخی از نهادهای بین‌المللی که باید مرجع تأمین عدالت و ارزش‌های انسانی باشند، خود در حال تعامل با گروهی است که هنوز خون مردم بی‌دفاع افغانستان از چنگال آن می‌چکد.

ما باور کامل داریم همان‌گونه که در دور اول گروه تروریستی طالبان بهای آن جنایت را پرداخت و تعداد زیادی از جنایتکاران به سزای اعمال خویش رسیدند، بار دیگر تاریخ تکرار خواهد شد و مردم افغانستان در فردای آزادی انتقام همه مظالم و ستمگری‌های این گروه تروریستی و هم‌پیمانان جنایتکار آن را باز خواهند ستاند. به امید پیروزی و تحقق عدالت و آزادی در کشور.

بخشی از قطعنامه ۵۰۱ کانون و کلای آمریکا برای شناسایی، توقف و پیش گیری از نسل کشی هزاره‌ها:

مردم هزاره بیش از یک قرن است که در افغانستان در معرض آزار و خشونت از سوی حاکمان و رژیم‌های مختلف قرار دارند. اعمال توصیف شده در این گزارش و قطعنامه، شواهد قوی از این که هزاره‌ها قربانی نسل کشی هستند، ارائه می‌دهد که نیازمند اقدام فوری، به ویژه از سوی کنگره ایالات متحده و وزارت امور خارجه ایالات متحده است. انجمن وکلای آمریکا و جامعه بین‌المللی می‌توانند نقش کلیدی در جلب توجه جهانی به این وضعیت وحشتناک و ناامیدکننده ایفا کنند.